

Majlisi

~~تذكرة الائمه~~

~~تذكرة~~

تذكرة الائمه

Tazkirat al-A'immah

JSW
6-8-80



هذه الرسالة المسمی بتذکرة الائمه بسم الله الرحمن الرحیم من تالیف ملا محمد باقر مجلسی غفر الله له
الحمد لله الذی جعل النبیین لسان صدق الاخرین وصیر الائمة المعصومین تذکرة للمتقین والصلوة
والسلام علی محمد وآله خیرة الوصیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین کوید خاک راه
شیعیان محمد باقر ابن محمد تقی عفی الله عنهما که مقصد اصلی از تحریر بیان این کتاب در اثبات
وفضیلت بزرکواری ائمة معصومین صلواة الله وسلامه علیهم است که از کتب معتبره اهل اسلام
واز تواریخ واز کتب برائمه هندوان وحکمای یونان که ضبط نموده اند استخراج شده است
بعد از آنکه تعب بسیار کشیده ام در طلب آن کتاب و قدری تفصیل از آنها بیان مینمایم که حجت
باشد بر همه ملل ونحل از مسلمانان غیر امام وسایر اهل کفر واهل ضلالت اما آنچه از طرق
اهل نصاری بنظر رسیده آنکه عیسویان لعنهم الله انجیل را آسمانی نمیدانند بلکه میکویند چهل روز
وبروایتی سه سال از عروج حضرت عیسی باسمان چهار نفر از حواریان آن یوحنا ومرقوس
ولوقا ومتی نوشتند از ابتداء تولد آنحضرت تا به آسمان رفتن وباعتقاد ایشان
او را چهار میخ کشیدند یهودان ودر قبر کذاشتند بعد از سه روز یا چهل روز یا بیشتر
زنده شد وبه آسمان رفت وباز بدنیا آمد وانجیل را کفت ونوشت وباز باسمان رفت
ودر دست پدر خود نشست قاتلهم الله انی یؤفکون ومثل قصه وسرکذشتست وهیچ احکام
وامر ونهی ندارد ودر انجیل عبری کویند که انجیل بلغت عبری بوده است که بلغت لاتین
بوده اند وآنچه حال دارند به لغت سریانیست ودالیان انجیل برپائیل عربی وفارسی
وترکی وکرجی وارمنی وماجر وانکلیس وهرومی وپرتکالیه کتب معتمد علیه ایشان است
اسامی کتب ایشان این است کتاب قرنقف وکتاب سندره وکتاب کلومین وکتاب زکیال
پیغمبر وکتاب حیقوق نبی که فرنکیان اباکرک میکویند وکتاب شعیا وکتاب سیفنای پیغمبر وکتاب
ارمیای که از انبیا پیغمبر میدانند وکتاب دانیال پیغمبر وکتاب شمعون که آنرا امید دوس میکویند وکتاب

کند زال وکتاب نورجیل که آنرا نیز پیغمبر میدانند ونقل کتاب توراة آنچه موافق احادیث
است هفتاد شتر می کشیدند و آنچه الحال درمیانست که منحرف کرده اند شاید بسی هزار بیت
برسد و از لغت عربی بلغت ترکوم وجبلی بوده و همین ده آیه طور را آسمانی میدانند و باقی
توراة را یهودان مدعی آنند که بناد یها یعنی پیغمبر ایشان الهام میشده و وحی میرسیده
و بدفعات مینوشتند و آنچه کفر و زندقه اند گویند که آنچه الحال در توراة هست نادیها داخل
کرده اند تا تمام شد وکتب معتمد علیه ایشان دو هزار هست که قبالا نیز میگویند وکتاب وترنامتیت
وکتاب نرلس وکتاب تومرد کتاب تراعو وکتاب الکلرنشی منسوب حضرت سلیمان وکتاب
عزیر وکتاب ارمیا وکتاب لانیا اسامی کتاب براهمه هنود و ان که برغم ایشان
بعضی راها تون دانند وبعضی کتابرا نبی میدانند کتاب و بد هست وکتاب شماکوشی
وکتاب شانی کلبود وکتاب ناسک وکتاب طمطم هندی وکتاب حکیم واهر وکتاب دوشن
وکتاب هزار نامه وکتاب قطره وکتاب بختار وکتاب پاتکل اسامی کتب یونان
مصحف هرمس الهرامسه هست وکتاب هیاکیل وتماثیل مغربی وکتاب طبند ومنتخب
جالینوس وکتاب دابیل وماتماسطن بطلیموس وکتاب ماربافین افلاطون وحل وعقد ارسطو
وکتاب ارماطس پادشاه یونان وکتاب هنکادر وکتاب قوسموس فیثاغورث وکتاب
نوامیس افلاطون وکتاب خلاصه جاماسب اسامی کتب مجوس کتاب زند و پازند مجوس
وکتاب زمزم از تصنیفات زردشت که آنرا سیاه نیز میگویند وکتاب جادوان
از تصنیفات هوشنگ الملک وتمین پادشاه دنیا که فارسیان او را پیغمبر میدانند و
کتاب قسطنطین لوقا وکتاب مزدک وکتاب زندقه مانی وکتاب فرهنگ الملوک و
کتاب فرنکل وکتاب اقلیدس وکتاب بطرقم وکتاب آزادبخت وکتاب دساتیر
وکتاب ولینا وکتاب ابناغ که مدعی اند که صحف هست در اینهمه کتب بلغت مختلفه والفاظ
مغلقه اسامی ائمة اثنا عشر صلواة الله علیهم اجمعین به بزرگواری ایشان را بیان نموده اند

اسامی کتب یونان

اسامی کتب مجوس

هرچند که این حال منکر دین اسلامند و مدت حیات و عدد فرزندان و سال وفات
و مواضع مشاهد ایشان و عدد اولادیشان و ازواج و وقایع که بر ایشان روداده
و از کتب اهل اسلام در این رساله بر سبیل اهل الحجاز اختصار مینماید و آنرا بتذکرة الائمه
موسوم ساخت بر مقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید و ما توفیقی الا بالله
علیه توکلت و الیه انیب اما المقدمه در ظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه در حدیث
از لیس ابن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب الاحبار حاضر بود
من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه را در کتابهای خود و فضیلت
برای آنحضرت یافته اید پس کعب ملتفت بسوی معاویه شد که به بیند او راضی است بگفتن یا نه
پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که بگو ای ابو اسحق گفت که من هفتاد و دو
کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده ام و در همه تنها
ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت آن هست و بدرستی که نام او معروفست
و در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبر نازل نشد بغیر عیسی و احمد صلعم و حجابهای بهشت را
نزدند برای زنی بغیر از مریم و آمنه و ملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زائیدن
بغیر از مادر مسیح و مادر احمد صلی الله علیه و آله و علامت حمل آنحضرت آن بود که شبی که آمنه
با آنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفت گانه که بشارت باد شما را
که در شب هوار نطفه خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها
و دریاها این مژده مسرت ثمره را ندا کردند و در زمین هیچ رونده و پرنده و چرنده نماند
که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردند و در شب ولادت شریف سعادت آیات
آن جناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید تر بنا کردند
و آنها را قصر ولادت نامیدند و جمیع بهشت را زینت دادند و ندا کردند شاد شو
و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت بخندید و تا قیامت خندانست

شنیدم که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند که آن سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد
هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود که هر گاوی از دنیا بزرگتر است
و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز آن ماهی از رفتار آنها خبر ندارد
و آن ماهی برای شادی ولادت آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه حق تعالی آنرا ساکت
مینکردانید همه زمین را برمیگردانید و شنیدم در آنروز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت
ندهد و همه صداها به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد کوه ابوقبیس برای
کرامت جناب محمد ص و جمیع درختها تقدیس کردند با شاخها و میوهها بشادی ولادت آنحضرت
و زدند در میان زمین هفتاد عمود از انواع رنگها و نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبودند
و روح حضرت آدم را بشارت دادند بولادت آنحضرت پس هفتاد برابر حسن او
زیاده و مضاعف شد در آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر
در بهشت باضطراب در آمد و هفتاد هزار قصر در و یاقوت بیرون افکندند از برای نثار
ولادت آنحضرت و شیطان لعین را در زنجیر بستند و چهل روز او را در قلعه محبوس کردند
و عرش را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و آه و ویلا از آنها
بلند شد و صدائی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده
و بترساننده از عذابها و با اوست عزت ابد و سودمند و بزرگ و او است
خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته ایم که عترت او بهترین مردمانند بعد از آن مردمان در امان اند
از عذاب مادامیکه در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت ای ابو اسحق عترت
او کدامند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه روترش کرد و لبهای خود را گزید
و دست بریش نجس خود مالید پس کعب گفت ما یافته ایم صفت آن دو فرزند آن پیغمبر
که شهید خواهند شد و آنها دو فرزند فاطمه اند خواهند کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه

گفت که خواهد گشت پیشتر از گفت مردی از قریش پس معاویه بیتاب شد گفت بر خیزید
اگر میخواهید پس به بیتابی معاویه ما برخواستیم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود پس اوّل چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمّد المصطفی بود
او را آفرید پیش از آنکه آب عرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
و ملائکه و آدم و حوّا را بیافریند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال نزد پروردگار خود
ایستاده بپاکی او را یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت
و میفرمود تو ئی مراد و مقصود از خلق عالم و تو ئی برگزیده از خلق من بعزت و جلال خود
سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من
او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور آنحضرت
درخشان شد و شعاع آن بلند شد پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید
حجاب اوّل قدرت حجاب عظمت حجاب عزّت حجاب هیبت حجاب جبروت
حجاب رحمت حجاب نبوّت حجاب کبریا حجاب منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت
حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمّد صلّی الله علیه و آله را که داخل شو بحجاب
قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلیّ الأعلی
و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان العالم السّرّ و اخفی و در حجاب
عزّت میگفت ده هزار سال سبحان الملک المنّان و در حجاب هیبت نه هزار
سال میگفت سبحان من هو غنیّ لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت
سبحان الکریم الأکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان ربّک ربّ
ربّ العزّت عمّا یصفون و شش هزار سال در حجاب نبوّت میگفت سبحان
الملک الحنّان و پنج هزار سال میگفت در حجاب کبریا سبحان العلیّ العظیم و چهار
هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العلیّ الکریم و سه هزار سال

حجاب رفعت میگفت سبحان ذی الملک والملکوت و دو هزار سال در حجاب
سعادت میگفت سبحان العظیم وبحمده سبحان العظیم و یکهزار سال در حجاب شفاعت
میگفت سبحان ربی الاعلی وبحمده پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
حق سبحانه و تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه وآله بیست دریا آفرید و در هر دریا
علمی چند آفرید که کسی بغیر از خدا نمیداند پس امر فرمود نور آن حضرت را که فرو رود
در دریای عزت و در دریای جبروت و در دریای خشوع و در دریای تواضع و دریای
رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای امانت
و دریای عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه
در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حق تعالی
وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من
و ای اول آفریدهای من توئی شفیع روز جزا پس بسجده افتاد و چون سر برداشت
صد و بیست و چهار هزار قطره چکید پس خدا از هر قطره آن نور پیغمبری آفرید پس آن نورها
بر دور نور آنحضرت طواف میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان
من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی همه را ندا فرمود
که آیا میشناسید مرا پس نور محمد پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یا رب الارباب و ملک الملوک پس
خداوند فرمود که توئی برگزیده من و دوست من و بهترین خلق من و امت تو
بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا بدو نیم کرد و در یکی
بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بر دیگری بنظر شفقت نظر کرد عرش را
از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی
لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا

پس هزار سال مدهوش بود از شنیدن کلام الهی وچون بهوش باز آمد گفت پروردگارا
چه چیز نویسم فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد بر زبان راند بسجده
افتاد گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت وشهادتین را نوشت وگفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود مقرون
کردانیدی حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او نبود ترا خلق نمیکردم ونمیافریدم
خلق خود را مگر از برای او پس بشارت دهنده وترسانده وچراغ
نور بخشنده وشفاعت کننده ودوست من است پس قلم از حلاوت نام آن
حضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب گفت علیک السلام منی
ورحمة الله وبرکاته پس از انروز سلام کردن سنت شد وجواب دادن واجب
پس حق تعالی قلم را امر فرمود که بنویس قضا وقدر مرا وانچه خواهم آفرید تا روز
قیامت پس حق تعالی از نور محمد بهشت را آفرید وبچهار صفت اوزا ینت داد
تعظیم وجلالت وسخاوت وامانت وبهشت را برای دوستان
واهل طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست
خلق کرد واز کف آب زمینها را خلق کرد وچون زمین را خلق کرد مانند کشتی
در حرکت بود پس کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت وگاوی عظیم خلق کرد تا سنگ
بر پشت او ایستاد وپای گاو بر پشت ماهی ایستاد وماهی بر روی آبست وآب بر روی
هواست وهوا بر روی ظلمت وبعد از ان کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور
منور کردانید نور فضل ونور عدل واز فضل عقل وعلم وسخاوت وحلم را آفرید
واز عدل خوف وبیم را آفرید واز عدل رضا وخوشنودی را آفرید واز حلم
مودت وسخاوت ومحبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد
واهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس از ان ارواح مؤمنان امت محمد را آفرید

پس آفتاب و ماهتاب و ستارهها و شب و روز و تاریکی و روشنائی و سایر ملائکه
را از نور محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس نور آنحضرت را هفتاد و سه هزار سال
در بهشت ساکن گردانید و هفتاد و سه هزار سال در زیر عرش و هفتاد و سه هزار
سال در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس باسمان اول رسانید حق تعالی اراده
نمود که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین
و قبضه از خاک برای بدن آدم فراگیر ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و
بازمین گفت که خدا میخواهد از تو خلقی بیافریند و آنرا باتش بسوزاند و عذاب کند پس
چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آن که از من بگیرد که آتش را در آن بهره باشد
پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل برگشت گفت پروردگارا زمین
پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند
و برگشتند پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد گفت من نیز پناه میبرم بخدا از آنکه
فرمان نبرم پس قبضه از بالا و قبضه از پائین تمام روی زمین از سیاه و سفید
و سرخ و نرم و درشت زمین برگرفت باین سبب اخلاق و رنگهای فرزند آدم
مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه
آنها رحم کردند گفت فرمان برداری ترا بهتر از رحم کردن او دانستم پس وحی نمود
که ازین خاک میخواهم خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان و اشقیا و بدکاران در میان
ایشان باشد و ترا قبض کننده همه ارواح گردانم پس خدا امر کرد جبرئیل را که
بیاور آن قبضه سفید نورانی که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان بود و اصل همه مخلوقات
بود پس جبرئیل با همه ملائکه کروبین و ملائکه صافات و مسبحان بیامدند و نزد موضع
ضریح آنحضرت آن قبضه را گرفتند و بآب تسنیم و بآب تکوین و بآب رحمت و بآب
خوشنودی و بآب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه آنحضرت را

وسینهٔ آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل آنحضرت را از صبر
و یقین و فرج آنحضرت را از عفت و پای آنحضرت را از شرف و نفسهای آنحضرت را از
بوی خوش آفرید پس مخلوط کرد آینه آن طینت را با طینت آدم علیه السلام و چون جسد
مطهر آن حضرت تمام شد و بملائکه وحی نمود که من بشری آفرینم از گل چون درست
کنم و روح بدو بدمم پس همه بسجده درآیید نزد او پس ملائکه جسد آدم را برگرفتند و در
بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق تعالی بودند که هرگاه مامور شوند بسجود سجده
نمایند پس حق تعالی امر نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان
تنگی دید و از داخل شدن استعفا نمود پس حق تعالی فرمود که بکراهت داخل شو
و بکراهت بیرون بیا پس چون بدیدهای آدم رسید آدم جسد مطهر خود را دید و صدای
تسبیح ملائکه می شنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن درآورد و گفت
الحمد لله و آن اوّل کلمه بود که آدم بآن متکلم شد پس حق تعالی باو وحی فرمود که یرحمک الله
یا آدم برای رحمت ترا خلق کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم
که هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس به این سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ
چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا برای عطسه کننده پس آدم علیه السلام نظر کرد
ببالا دید که در عرش لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است
پس چون روح بساقش رسید پیش از آنکه به قدمهایش رسد خواست که برخیزد نتوانست
باین سبب خدا گفته است و خلق الانسان عجولا یعنی آفریده است انسان از تعجیل
اقوال نصاری در باب تولد آن حضرت در کتب فرنگان پرتگال و فرنگ ولنده نوشته
شده است که چون پرفارقلیط متولد شود ملائکه فرمان او برند و آسمانها سجده او کنند
و نام او برود تا تمام دنیا و در همه کوهها و دریاها آنرا بخوانند آنزمان ذلت و خواری
مسیحیان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود و طاقهای آتشها خراب شود و چون

نام او پدید آید و خبر آل که عبارت از مرد ارسیاه باشد همه دنیا برود و خلق از دنیا
خود خوانند هالک شود و آیات خلیل و ناصره و صاحب شود قیه مسیح خدای نصاری
را او برهم زند کتابهای آسمانی را او در کتاب نورجیل و سفینای پیغمبر مسطور است که خاتم
پیغمبران صلعم چون بدنیا آید عرش خدا شادی نماید و ماهیان دریاها بدین ان هم روند
و او حرام کرداند کنی و خوز را که مراد از شراب باشد و دین برود دنیاها را چون شمشیر
و پاره کند کتابها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و دوازده نفر از آل او
والی شوند در دین امت و بحکمت خدا عدالت کنند و شمشیر ایشان باشد بگردن خلایق
و هر که اطاعت ایشان نکند خوار شود و باج دهد و بی اعتبار شود و حرف ایشان حرف
خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان امر خداست حرام نخورند
و نپوشند و نگویند و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است
و در مشت ایشان است و السلام پس نور محمد صلعم از آدم بهبة الله که شیث است منتقل
شده از شیث با نوش و از و بقینان و از و بمهلائیل و از و بیارد و از و بادریس
که هرمس الهرامسه میگویند که علم حکمت و ریاضی و هیات و طلسمات و اعداد و طب
متعلق بآن حضرت است که خداوند عالمیان باو فرستاد و صنعت خیاطت و شهر بنا
و کرباس بافتن از مخترعات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه کرد او بود
چه در زمان حضرت آدم ع به گل کتابت میکردند پس آن نور با خنوخ منتقل شد و از و
بمتوشلخ و از و بلمک و از و بنوح ع منتقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند
و از نوح منتقل شد بسام که عجمان او را ایرج میگویند و حام و سام از فرزندان
آن حضرت سلم و تور و سه پسر دیگر بودند یافث که کافر بود و کنعان و مصر و اچنا و صحالحیان
و اوصیای پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان از نسل سام اند و ترکان
از نسل یافث با یاجوج و ماجوج و حام سیاهان از و بهم رسیدند و از کنعان عبریان

و از مصر رو میان و سفید پوستان و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از و بشالح
و از و بارغو و از و به عابر که واضع لغت عبری بوده است تا اینکه الهاما متکلم بلغت عبری شده
و از و بفالغ که بعضی هود میدانند و از هود بشروغ و از و بناخور و از و بابراهیم که مجوس میگویند
زردشت همین است که صاحب کتاب صحف است و زند و پازند عبارت از آنست و آنکه
اهل سنت پدران حضرت را ارز میدانند افترا بر آن حضرت و انبیا و اوصیای ایشان
و ائمه هدی است از نسل کفر و شرک بهم نرسیده اند و از صلب مشرکان و کافره پرورش
نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که نطفه ایشان در حالت کفر و شرک بسته نشده
و هرچند که قبل از بستن نطفه کافر باشند مثل ما در بعضی از ائمه که مشرک بوده اند و شرف
اسلام دریافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منتقل شد باسمعیل و از و به قیدار و از و بحمل
و از و به نبت و از و بسلامان و از و بهمیسع و از و بالیسع و از و بعدنان و از و بمعد و از و بنزار
و از و بمضر و از و بالیاس و از و بمدرکه و از و بکنانه و از و بنضر که قریش است و از و بمالک
و از و بفهر و از و بلوی و از و بکعب و از و بمره و از و بکلاب و از و بقصی که اسم زید است و از و
به عبدمناف که اسم او شیبة الحمد است و از و بعبدالله رسید و از عبدالله آنحضرت بدید آمد
و چگونگی تولد آنحضرت را در کتاب بحار الانوار ذکر و بسط کرده ام و تمام داده ام هرکه
خواهد رجوع بآن کتاب نماید والله یعلم الباب الاول در احوال خیر مآل حضرت رسالت
کنیت او حضرت ابوالقاسم است و القاب آنجناب عبدالله و یس و ن و مقفی و فاتح
و کافی و خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف و قثم و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و نبی
و نور و نعمت و رؤف و رحیم و مؤثر و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و سیما و یتیم و سراج
منیر و امی و تهامی و ابطحی و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول الله و خاتم النبیین و سید
المرسلین در اسامی آنحضرت محمد و احمد صلعم مشهور است و در احادیث موافق توریه
احید است و در توریه بطریق صحیح ه ود ه ود و بطریق دیگر ه ؤد ه و در لغت ترکوم هوه

میمه

میدمیده و در انجیل آسمانی احمد و بروایت دیگر حمیال و در انجیل نصاری که منحرف کرده اند
حمیده و در انجیل متی مارکاره و در انجیل مرقوس فارقلیط و در انجیل لوقا محیطاریح و در انجیل
بلغت لاتین که فرنگان دارند سنطیاب و در انجیل یوحنا ناکاور و در کتاب زند مجوس
که صحف میدانند سین و در کتاب پاتکل هندوان حمید و در کتاب الکلیون مسیحیان
و در کتاب دانیال المیان و در کتاب قرقف پسندیده و در کتاب توریحامد و در کتاب
براهمه کشین و در کتاب شاکمونی تستی دهنده و در صحف حاشر و در زبور ششم طاب
طاب و در زبور نود و چهارم ماح ماح و در کتب یونانیان عبد الله و در کتاب برقلیطس
و در لغت یونانیان عزیز و در کتاب حضرت سلیمان که فرنگان پرتگال آنرا
ایکلر یاستی میگویند و در کتاب وترافی توریة در فصل سیم اسم آنحضرت است و در
کتاب همه فرنگان خاتم نقش نگین آنحضرتست لا اله الا الله محمد رسول الله است و آنحضرت
دو نام مشهور داشت و پنج پیغمبر دو نام دارد آدم و ابو البشر ثمود و صالح و هود و عاد و یعقوب
و اسرائیل و عیسی و مسیح و آن حضرت عرب بوده هود و صالح و اسمعیل و ایوب و خطیب
الانبیا شعیب علیه السلام نیز عرب بودند و آن حضرت هم پادشاه بوده و دوازده پیغمبر دیگر
نیز پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و ابرهیم و یوسف و موسی و یوشع
و داؤد و سلیمان و ایوب و ذو القرنین علیهم السلام و در سلطنت بعضی از ایشان جمع
علما توقف کرده اند و پدر آن حضرت از آفتاب روشن تر است و مادرش آمنه خواتون
بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب است و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه است
و مربیه آنحضرت ام ایمن و برادر رضاعی او ایمن ابن ام ایمن است و عثمان ابن مظعون است
و قبر او در خارج مدینه است و بعضی توهم کرده اند که عثمان ابن عفان امام سنیان است
اما غلط است ولادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول
وقت زوال و بروایت دیگر نزد طلوع فجر بود و مادرش بآنحضرت حامله شد و در ایام

تشریق نزد حجره وسطی در منزل عبد الله ابن عبد المطلب ولادت انحضرت در مکه
معظمه بود در شعب ابیطالب در خانه محمد ابن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ
که کسی داخل خانه شود خیزران آن حجره را بیرون انداخته و آنرا مسجد کرد که مردان
وزنان نماز کنند و سنی عامه ولادت انحضرت را در روز دوشنبه گویند که
هفت سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود و بعضی گویند که در زمان
پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود موافق بیستم شباط ماه رومی و بعضی گویند
غره یا بیستم یا بیست هشتم نیسان ماه رومی بود و هفدهم ششم دیماه رومی بود و هفدهم
دیماه فرس بود و غفرا از منازل قمر طالع بود ابو معشر گفته که طالع ولادت انحضرت
در درجه بیستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل و آفتاب
در شرف بود و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و راس در جوزا بود
و ذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنخانه را به عقیل ابن ابیطالب بخشید
و عقیل انرا فروخت به محمد ابن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد
و چون وقت و زمان هرون شد خیزران مادر او آنخانه را بیرون کرد از خانه
محمد ابن یوسف و مسجد کرد و بر همان حالت باقیست و مردم بزیارت میروند و نادری
از مخالفان در هشتم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذی از ایشان گفته اند که در
ماه مبارک رمضان واقع شد و ابن بابویه گفته است که حامله شد مادر انحضرت باو
در شب جمعه هفدهم یا هیجدهم ماه جمادی الاخر و در کتاب عدد قولویه گفته است که ولادت
انحضرت نزد طلوع آفتاب متولد شد در روز جمعه ماه ربیع الاول و هفدهم بود
بعد از پنجاه و پنج روز بعد از آنکه اصحاب فیل هلاک شده بودند یا چهل و پنج روز بعد از آن
و بعضی تا سی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در چهار روز گفته اند و اشهر آنست
که در همان سال و مشهور آنست که تولد انحضرت در عام الفیل واقع شد و بنابی بود

که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار کرد با فیل و لشکر بجز ابی کعبه معظمه فرستاده بود
و حق تعالی ایشان را بعذاب سجیل هلاک کرد و اکثر سنیان بدوازدهم ماه ربیع الاول
قایل شده اند و در کافی کلینی رضی الله عنه بدوازدهم قایل شده است و مشهور آنست
که بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل ابن قباد بود از ملوک
ساسانیان عجم و انوشیروان در هفت اقلیم تسلط داشت و ملوک شام و چین و هند
و عرب او را اطاعت میکردند و دار الملک او مداین سبعه عراق و کوفه بود و آنحضرت
فرموده است انا ولدت فی زمان الملک العادل و او را عادل یاد کرده است
و انوشیروان مجوس بود و عبده نار و چون صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسید
بود و عادلی واقع بود حق تعالی او را بسبب کفرش مواخذه نخواهد کرد و حاتم طائی
را بسبب سخاوت و ایشان را در اعراف خواهد کرد بعثت آنحضرت در روز دوشنبه بیست
هفتم شهر رجب در خانه ام المومنین حضرت خدیجه کبری در مکه معظمه واقع شد
بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین آنحضرت هر دو فوت
شده بودند و در مهد عزت ابیطالب علیه السلام پرورش یافت و آنحضرت
قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ پیغمبر خدا را عبادت نکرد الا
بطریق مرضیه خود و اینکه بعضی میگویند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی میگویند
بطریق حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند بمذهب حضرت عیسی بوده از اقوال
عامه است و اصلی ندارد و آن حضرت مبعوث بود بر کافه خلایق از شرق و غرب
عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا و روم و شام
و مصر و فرنگ و تمام اقالیم سبعه و ماوراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج و طوایف جانان
بن جان از شیاطین و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و پریان و غولان
و قاطبه خلایق از ذوی العقول و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر ملائکه و این

قول نزد یقین قویست و کتاب او ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیانست
و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال در مکهٔ معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه
طیبه و خلایق را هدایت مینمود جبرئیل علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل
شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دو مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود که
مابین آسمانها و زمینها پر شده بود از اعظم جثهٔ مبارک دید و گاهی روح الامین
بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل میشد و روح ملکیست اعظم از تمام ملائکه و اکثر امر را
ملائکه بر او نازل میشد و هیچ کس از انبیای عظام بمعراج نرفتند مگر آنحضرت که
دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نقل کرده اند که بمعراج رفت و مشهور دو مرتبه است
یک مرتبه جسمانی و یکمرتبه روحانی و در مقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب
شده و معراج مشهور پیش از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد و جمعی قایل اند
که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسمان برده و
هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمهٔ
طاهرین علیه السلام زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود آیات توریة
که در شان حضرت رسالت پناه صلعم نازل شده است استخراج نموده ام
و متفق علیه یهود است که از توریة است و لوقام ناویعود بی اشرائیل کموشی یدا
ادونای پانیم آل پانیم ناوی مقرنجا مع جیحا کا اانی یاقیم لخا ادونای الؤتسماعون
آل اشماعیل قول شمعتیخا هنّه برختی او تو هربطی او توایم او ما ود او توشنم اشار
یولد او تو نای اقم لاهم میقرب اخهم کامو: خاو نا تبستی دباری بفیو و دبر لاهم ات
کل اشر اصونوا و رذنیم ناب اصوت و ما یو شماد رشفیا بنوخ بکویم او توابی اشماعیل

آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقوس و متی در شماره بیست و چهارم

آیات توریه در بشارت حضرت

آیات الانجیل

به اصطلاح ترتیب آنکتاب هرچند انجیل را اسامی میدانند اما میگویند آنرا مسیح فرموده
و اسفار توریت پس سارالکم ارسیس مار کاره اش فارقلیط بو ایما ستونش یو پیرش
یو آیتوسانش یو باما فی ضنک یو حاج مانی ضنکت یوما لا صیصکت کا عاکه ای کاغذ
و دربس زی یکدسه آیره آمی نایئن ای یرا آس آی صوریک مازنین آرتور ویزه
لی مین چرسارا روزا اگاریا آدرتون بارا کیا فرس بانیک ای مج و اچاری و از کتاب
زند و پازند که زعم مجوس آنست که همین کتاب صحف است این آیات استخراج شده
و جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک تصریح باین
کرده است هرچند که از لغت زند ایشاغ مفهوم کس نمیشود و از لغت سریانی نیز
مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پازند به پهلوی و از پهلوی بفارسی
ترجمه نمود و الله و یعلم این است پیام ایزد بنام نیا فریدون رکا کور کوم جا توا اکینا
ایم تتاری تاره تنشت و باکو کاکدمن و خشور فارجی جا دنکی سرد ب زمر دلمن ایری
ماما کش مندشتان سینا شولمن مدیو چینوا و ذزالملکا سرو ب رکو تامش بهانه شو
عدیوم سینا جاما متوتمن انکیز منزامن را سیخ اشطر محه ذابا شورما مندار پاره سین
شمسا شومک ذابو اتمن زرنکی یبوزه ملکو تا کنجو بره کنبا سلش حکبر دزرتش وه وه دس
سارم و قران در عرض بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره برانحضرت نازل
شد و بعضی گویند در عرض بیست سال نجما بعد نجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول قرآن
باین نحو است که مذکور میشود و اکثر مفسرین برانند و این قرانی که درمیان است باین ترتیب است که اول
الحمد و بعد از ان بقره تا اخر قل اعوذ برب الناس جمع عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است
روایت کند ابو المحمد مهدی بزاز الحسینی القاینی که گفت خبر داد مرا ابو القاسم عبد الله ابن عبد الله
او گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد او گفت حدیث
کرد مرا افزاری ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد مرا ابو موسی او گفت حدیث

عمر ابن هرون از عثمان ابن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد
بمکه اول اقراء بود قبل از الحمد پس ن والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس
اذا الشمس کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی
پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک پس الهکم التکاثر
پس ارایت پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس
پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلنا پس والشمس پس بروج پس والتین
پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه
پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس حم سجده پس حمعسق
پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف
پس نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک
پس حاقه پس ذو المعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس
روم پس عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره که بمکه نازل شده است و نام
مکه معظمه در هر سوره های قرآن بنامهای مختلف نوشته اند و اسامی مکه معظمه این است
که اگر در جائی آنرا ببینید نزول آنرا بدانید مکه بلد الحرام و صلاح و عرش و قادس
و مقدسه و نساسه و الناسه و البا سه و البیت العتیق و ام القری و حاطمه و راس و بکه
و کوثی اسم بقعه ایست که منزل عبد الدار بوده و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه این است
البقره پس انفال پس آل عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزلت پس حدید
پس محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاقه پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء
پس لم یکن پس حشر پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس
تحریم پس جمعه پس تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این است

هشت سوره است و اسماء مدینه را سید المرتضی و علم الهدی فرموده است یا پنج که طیبه
و یثرب و طاب و دار و مسکنه و جابره و مجبوره و عذارا و مرحومه و قاصمه و ینذر و از این قران که
در میان سنت مشهور نیست که جزو آنرا که در فضیلت امیرالمؤمنین و اهل بیت رسالت مشهور
صلوات الله علیهم و در مذمت قریش و فضایح ایشان و بعضی در مذمت منافقین بود آنرا عثمان
بیرون کرده مثل آیه یا لیتنی لم اتخذ ابا بکر خلیلا که اتخذ فلانا خلیلا هست و مشهور آن است
که اسم ابوبکر بوده است و بعد از آنکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عاملان آنرا ابدیه
فرستادند قریب به چهل هزار بود همه را گفت تا سوختند و هفت قران نوشت بترتیب که الحال هست
و اهل سنت آنقرا از امام میگویند پس مردمان از روی القرآنها نویسانیدند و صاحب جامع اصول از
زید ابن ثابت نقل میکند که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمه
ابن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقول است از حضرت صادق ع که در سوره احزاب فضایح مردان
بسیار از قریش بود بزرگتر از سوره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و در احادیث
مسطور است که اگر قران امیرالمؤمنین ع که در نزد ائمه مؤمنان میدادند که بخوانند و مصحف
جمع عثمان را نخوانند مفاسد عظیم بر این مترتب میشد اول اینکه کتاب خدا دو تا
میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول نمیکردند خلایق بکفر اصلی خود برمی‌گشتند
دویم آنکه مخالفان بر قران صحیفها مینوشتند و با مصار و بلاد میفرستادند چون
شوکت در استیلای خود داشتند سیم آنکه آنحضرت نمیتوانست که قران خود را
رواج دهد از برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبه معاندان گرفته بود چهارم آنکه مؤمنان
قبول میکردند از ترس خلفای ثلثه و انصار و اعوان ایشان اظهار نمیتوانستند نمود
و همیشه قران مخفی بود و کمتر کس قبول میکردند این قران را برای آنکه قران ایشان ا
شهرت کرده بود پنجم آنکه حضرت امیرالمؤمنین بعد از وفات حضرت رسول صلعم
قرآنرا جمع کرد و در کیسه گذاشت و سر آنرا مهر کرد و آورد نزد ابوبکر لعین

قبول نکردند کشته را اقران تو احتیاج نیست و در صحاح ستهٔ ایشان مسطور ست وعلی
هذا القیاس داز تفسیر کازرو مولانا فتح الله رحمه الله بعضی از آیات در دیده راو دو سوره
از سوره قرآنی از مصحف عبد الله ابن مسعود نوشته بودند دراین رساله بیان نماید
سورة النورین

السورة النورین بسم الله یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنورین الذین انزلناهما یتلوان علیکم آیاتی
ویحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما من بعض وانا السمیع العلیم ان الذین یوفون
بعهد الله ورسوله لهم جنات النعیم والذین یکفرون من بعد ما آمنوا بنقضهم میثاقهم وما
عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم اذ ظلموا انفسهم وعصوا الوصی اولئک یسقون
من الحمیم ان الله نور السموات والارض بما شاء واصطفی من الملائکة والرسل
وجعل من المؤمنین اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء لا اله الا هو الرحمن الرحیم قد مکر
الذین من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمکرهم ان اخذی شدید الیم اهلک عادا وثمود بما
کسبوا وجعلهم لکم تذکرة افلا تتقون وفرعون لما طغی علی موسی واخیه هرون
اغرقته ومن تبعه اجمعین لیکون لکم آیة وان اکثرهم فاسقون ان الله یجمعهم
یوم الحشر فلا یستطیعون القول حین یسئلون ان الجحیم ماویهم والله علیم حکیم یا ایها
الرسول بلغ انذاری فسوف یعلمون قد خسر الذین کانوا عن آیاتی وحکمی معرضین
مثل الذین یوفون بعهدک انی جزیتهم جنات النعیم ان الله لذو مغفرة واجر عظیم
وان علیا لمن المتقین وانا لنوفینه حقه یوم الدین وما نحن عن ظلمه بغافلین وکرمته علی
اهلک اجمعین فانه وذریته لصابرون وان عدوهم امام المجرمین قل للذین
کفروا بعد ما آمنوا طلبتم زینة الحیوة الدنیا واستعجلتم بها ونسیتم ما وعدکم الله ورسوله
ونقضتم العهود من بعد توکیدها وقد ضربنا لکم الامثال من قبل لعلکم تهتدون یا ایها
الرسول قد انزلنا الیک آیات بینات فیها من یتوفاه مؤمنا ومن یتولاه
بعدک یظهرون الظلم فاعرض عنهم فانهم معرضون وانا لهم محضرون فی یوم لا یغنی

عنهم

عنهم شيئاً و لا هم يُرحمون انّ لهم مقاماً لا يعدلون فسبح بحمد ربّك و كن من السّاجدين
و لقد موسى و هرون فبغو على موسى لما استخلف فصبر صبر جميل فجعلنا منهم القردة و الخنازير
و لعنّاهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون و لقد آتينا الحكم و الذين من
قبلك من المرسلين و جعلنا لك منهم وصيّا لعلّهم يرجعون و من يتول عن امري
فانّى مرجعه فليتمتع بكفره قليلاً فلا يسئل عن النّاكثين يا ايها الرسول قد جعلنا لك في اعناق
الّذين آمنو عهد فخذوه و كن من الشاكرين انّ عليّا قانتا بالليل ساجداً
يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربّه قل هل يستوى الذين ظلمو و الّذين هم يعلمون سنجعل
الاغلال في اعناقهم و هم على اعمالهم نادمون انا بشرناك بذريته الصالحون و انهم
لأمرنا لا يخلفون فعليهم منى صلواة و رحمة احياء و اموات في يوم يبعثون و على الذين
يبغون عليهم من بعد ذالك غضب الله عليهم انهم كانو قوم سوء خاسرين
و على الذين سلكوا مسلكهم منى رحمة و هم في الغرفات آمنون و انّ الله لذو
سوره الولات فضل على العالمين و الحمد لله ربّ العالمين سورة الولات بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين
آمنو آمنو بالنبي و الولى الذين بعثنا هما يهديانكم الى صراط مستقيم نبيّ و ولي بعضهما
من بعض و انا العليم الخبير انّ الّذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم فالذين
اذا تليت عليهم آياتنا كانو بآياتنا مكذبين انّ لهم في جهنّم مقام عظيم اذا نودي لهم
يوم القيمة اين الضّالون المكذّبين للمرسلين ما خلفهم المرسلون الّا بالحقّ و ما كان
سوره المائده الله لينظرهم الى اجل قريب و سبّح بحمد ربّك و علّي من الشاهدين سورة المائده
يا ايّها الرّسول بلّغ ما انزل اليك من ربّك في شان علّي و ان لم تفعل فما بلّغت
سوره شعرا رسالته و الله يعصمك من النّاس في الرعد انّما انت منذر لعباد و علّي لكل قوم هاد
في الشّعرا و سيعلم الّذين ظلموا آل محمّد اىّ منقلب ينقلبون في النّساء ام يحسدون النّاس
على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم و آل محمّد الكتاب و الحكمة و آتينا هم

و آتیناهم ما اعطینا فی الصافات وقفوهم انهم مسئولون فی ولایت علی ابن ابیطالب ما لکم
لا تناصرون فی الزمر فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابیطالب فی طه ولقد عهدنا
الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة المعصومین من ذریة الحسین فنسی
فلن نجد له عزما فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج ما اوحی فی آیة الکرسی الله لا اله
الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب و کفی
الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابیطالب و کان الله قویا عزیزا و از این قبیل آیات بسیار است
و چون آن کاتب ملعون اکثر آیات قران نمود مفسر آن عامه و علمای ایشان و اکثر فرق
اسلام این قرانی که در میان است بازآیات آنرا برای خود تفسیر نموده اند و معنیها قرار داده اند
و هر یک بطریقی خوانده اند والفاظ و اعراب آنرا تغییر داده اند و بر عالم مثدبر ظاهر است که چه
با قران کردند و معلوم نمیشود که نزول قران بقرائت کدام قاری نازل شد و بچه طریق آیات آنرا
خوانده اند در ابتداء اسلام و سوره حمد را با فاتحة الکتاب از انجمله شنبودی که مطبوع علی و حسن بصری امام
اهل تصوف که از علمای عامه است چنین خوانده اند و علی هذا القیاس به بینید که چه کرده اند نحمد الله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعان نرشد سبیل المستقیم سبیل الذین
انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم و لا الضالین فی غزوات و جهاد او با کفار بیست و شش غزوه
بود اول غزوه ابوا و آن دهیست در حوالی مدینه مشرفه دویم غزوه بواط
سیم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اول و بدر نام چاهیست در
میان الحرمین پنجم غزوه بدر کبری و این جنگ در هفدهم شهر
رمضان واقع شده و عسکر ظفر اثر آن حضرت سیصد و سیزده نفر
بودند و دو شتر و یک اسب داشتند و اکثر پیاده و بعضی پای برهنه بودند
و طعام ایشان سبوس آرد جو و خرمای پوسیده بود و در جنگ هفتاد نفر از ایشان

اول

قریش و شیاطین ایشان کشته شد و مثل ابوجهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از عظمای
القوم اسیر شدند مثل عباس ابن عبد المطلب و عقیل ابن ابیطالب و در این جنگ
خداوند عالمیان جبرئیل را علیه السلام با جمعی از ملائکه عظام بمدد آنحضرت فرستاد
که همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشانرا میدیدند ششم غزوهٔ بنی سلیم هفتم
غزوه سویق بود هشتم غزوه ذی امر نهم غزوه احد و عسکر آنحضرت هفتصد نفر بودند
و سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابو سفیان بود و هند زوجه خود را همراه
خود آورده بود و در این حرب رباعیات حضرت رسول ص بضربت سنگ عتبه
ابن ابی وقاص شکسته شد و جناب اسد الله حمزة ابن عبد المطلب رضی الله عنهما
با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند و لشکر اسلام گریختند و بمدینه رفتند چنانکه
بعد از سه روز ابو بکر و عمر از خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد
ایستاده بود و جنگ میکرد و کفار را می شکست و در آخر ابو سفیان منهزم شد
دهم غزوه نجران واقع شد یازدهم غزوه بنی النضیر دوازدهم غزوه ذات
الرقاع سیزدهم غزوه بدر اخیر چهاردهم غزوه دومة الجندل پانزدهم
غزوه خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب در روزه
در این جنگ نازل شد و از انجمله زبردستان عرب عمرو ابن عبدود کشته شد
و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر با ز صخر ابن حرب بود
یعنی ابو سفیان و حسب المشهوره سلمان فارسی رضی الله عنه خندق بدور مدینه
حفر نمودند و ماه مبارک رمضان بود که خداوند عالمیان او را با لشکرش
منهزم گردانید شانزدهم غزوه بنی قریظه واقع شد در این جنگ لشکر آنحضرت
سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته شدند و بقیة السیف از منازل خود
جلاء وطن کردند هفدهم غزوه بنی لحیان بود هجدهم غزوه بنی قرد بود نوزدهم

غزوه بنی مصطلق بیستم غزوه حدیبیه واقع شد و حضرت با سهل ابن عمرو و سایر مشرکان
عرب صلح کرد بیست و یکم غزوه خیبر واقع شد و در این غزا لشکر فیض آثار آنحضرت
هفت هزار کس بودند و جعفر ابن ابیطالب در روز فتح خیبر از حبشه آمد با بازرگانان
آنجا از جانب اصحمه ملقب بنجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که مشهور است
از جمله الغاهیست که حضرت رسالت پناه به او داد و گذاردن آن در میان
امت سنت شد بیست و دویم غزوه فتح مکه معظمه واقع شد و در این جهاد عدد لشکر
آنحضرت بدوازده هزار کس رسیدند و در این سال بتها را از کعبه بزیر انداختند
و شکستند و هبل را آنحضرت فرمود شکستند و در باب السلام را فرمود خاک کردند
و بت پرستی در مکه معظمه ملکه در میان عرب برطرف شد و کفار فوج فوج بدین اسلام
در آمدند و ابوسفیان و هند زوجه آن ملعون از ترس خود مسلمان شدند پس بعد از
آن غزوه حنین واقع شد بیست و چهارم غزوه طایف بیست و پنجم غزوه تبوک و در
این حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود
در بعضی از این غزوات زره پوشیده بودند و حرب میکردند اول بدر کبری بود
و آن در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود دوم هجرت. غزوه دیگر جنگ
احد بود و در آن شهر شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق و قریضه در شوال
سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شهر شعبان پنجم هجرت
واقع شد و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه در شهر رمضان سال هشتم هجرت واقع شد
و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر این غزوات را حضرت امیر علیه السلام سردار بوده
و علم را باو داده و تمام این فتوحات را حق تعالی بر دست او ظاهر گردانید عدد
ازواج پیغمبر از ام المومنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها نه زن نکاحی بعقد دوام
داشت ماریه قبطیه ام ولد او در ابراهیم فرزند آنحضرت زنان دیگر عایشه دختر ابوبکر بود

عدد ازواج

دختر

عدد ازواج آنحضرت

عدد اسبان حضرت

وحضرت او را حمیرا خطاب میکردند برای آنکه نسبت بسایر زنان وجیهه تر بود و بحسب سال
کمتر و بعضی از عامه گویند که حمیرا معشوقه آنحضرت بود بنحویکه آنحضرت او را بدوش مبارک
خود برمیداشت و بر بلندی میرفت و او را سیر میفرمود و او پا بر دوش مبارک حضرت
میگذاشت و بلند میشد و تفرج بیرون میکرد و دیگر حفصه دختر عمر ابن الخطاب است
و ام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت زمعه و ام السلمه بنت ابوامیه
و این هفت زن از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حیّ ابن اخطب خیبری بوده و میمونه بنت
حرث هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت الحرث المصطلقیه عدد اولاد آنحضرت
قاسم از خدیجه کبری و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بوده و گویند دو پسر دیگر بودند
طیب و طاهر لقب ابراهیم است و صبایای آن حضرت فاطمه زهرا و رقیه و زینب فرزندان
ایشان خدیجه کبری بوده و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران سابق
و بعضی میگویند دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بوده و پدر ایشان
هند است که از قبیله تمیم است و در کتاب تحفة الابرار و کامل السقیفه چنین مسطور است
و این اقوال متروکیست و فرزندخوانده آنحضرت زید ابن حارثه بود که بخطاب
فرزندی مشرف شد عدد اسبان آنحضرت اوّل سکب است که از اعرابی خریده بودند
و اسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود دیگر مرتجز برای این نام را براو گذاشته اند که
شیهه را خوب می کشید دیگر لزاز است سهل از علمای لغت گفته است که معنی لزاز آن است
که هیچ اسب براو سبقت نمیکرد مگر اینکه وا می ماند از رفتار دیگر ظرب و لحیف بودند
که زمین را مثل لحاف در دوندگی برهم میچیدند دیگر ورد است که تمیم داری برای حضرت
هدیه آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عامه است دیگر اسب ابلق بود
و ذو العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرحان و یعضوب و بحر و ادهم و ذو الجناح
و استر آنحضرت دلدل بود که نجاشی هدیه فرستاده بود و بغله سهبا و حمار حضرت

یعفور نام داشت و از نتاج حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقهٔ آنحضرت
غضبا بود امرای آنحضرت و وزیر و وصی و صاحب سر و داماد آنحضرت و معین و یار
و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر الامراء عالیمقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت
سید الشهدا حمزه و جعفر ابن ابیطالب و عباس ابن عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران
عباس و عقیل ابن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و یاسر و عبد الله مسعود
و جابر ابن عبد الله انصاری و سعد ابن معاذ و سعد ابن عباده و خزیمه ابن ثابت ذو
الشهادتین و جبیر ابن مطعم و عثمان ابن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه الیمان و خالد ابن سعید
العاص و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه و ابو الهیثم ابن التیهان و سهل ابن
حنیف و زید ابن حارثه و اسامه ابن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابو بکر و عثمان و طلحه
و عمر و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای حذیفه و مغیرة ابن ابی شعبه
و عمرو ابن عاص و خالد ابن ولید و ابو هریره و معاویه مؤلف قلوب بودند و ابو سفیان
و عبد الرحمن ابن عوف بودند و ولایت آنحضرت در ایام نبوت مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره
فتح شد مخادد نجد و تهامه و صحاری عمان و نظیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران
و خیبر و قلاع آن با مضافات وی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع
آن و بعضی از شام و طایف و گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است و الله
یعلم و در سال پنجم هجرت یا ششم بقولی آنحضرت مامور شد که نامه بملوک اطراف
و سلاطین جهان نویسد و ایشان را باسلام دعوت نماید اول بهرقل قیصر روم
نوشت و او مسلمان شد و اسلام خود را مخفی میداشت پسرش زهر داد و او کشت
دویم نامه بپادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند چیزی فرستاد
توفیق اسلام نیافت سیم باصحمه پادشاه حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی بود
و او مسلمان شد و استر دلدل را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر

فتح قلاع

نوشت

خواست و در اسلام وفات یافت در حبشه و جبرئیل علیه السلام خبر فوت او را بحضرت
در مدینه آورد و آن حضرت در مدینه باو نماز گذارد و باعجاز آن حضرت زمین حبشه
مرتفع شد بنحوی که جنازه آن پادشاه را دید و از این سبب سنیان نماز جماعت را
در کوچها و بازارها می کنند در پشت دیوارها و امام در میان مسجد یا هر جا باشد و دیوار
حایل میان خود و امام میدانند هر چند مسافت بعید باشد و نامه دیگر به خسرو پرویز
پادشاه عجم فرستاد و باین مضمون که بعبد الله حذافه داد و روانه کردند
این بود نامه خسرو بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز ابن هرمز
فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم غلبه
السفه و سلبت عقولهم من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله
بصیرا بالعباد اما بعد فان تسلم اسلم و انذر بحرب من الله و رسوله و لم یعجزهما
و آن بدبخت مسلمان نشد و نامه آنحضرت را درید و در آب انداخت و گویند آن
رودی بود که در حوالی بلده کرمانشاهان هست که معروفست بقراسو این آب بود
که نامه را انداخت و در کنار آنجائی که بیستون واقع شده یا کوهی که معروفست بطاق
بستان در دامن آنکوه شهر ارمن حصار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بوده
که مقر سلطنت آن بیسعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا
نام خود را مقدم بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیسه کرد و فرستاد
چون قاصد برگشت و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تمنیا هست
که خاک ولایت او بدست ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت شام
و روم و هند و توران و ایران بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرکل
مجوس که مصنف آن مرد منصفی بوده ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بود
و مثل او در ملوک عجم نبود و لیکن او و دین گبر از او ایش ساسانیان را بر باد داد

و شوکت فارسیان را برهم شکست و خود و دیگران را برای دو کار بد که متابعت اهرمن
کرد و دل او هوش نداشت و راه دیو را بجزد و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر
نامه رسول خدا را درید و عربان را در بلاد عجم دست داد و عالم خراب کرده او شد
و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار افباد بروز کار پرویز
تا سه مرتبه و بختیار مجوس در کتاب لتبک گوید که دولت از پرویز برگشت وقتی که
شمشیر دولت را بدست بهرام چوبینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از او گریزان شد
و بخت بر او شورید و تاج و تخت از او برگشت وقتی که دیو در خشم برد تا خشن آورد و صحیفه
محمد رسول خدا را درید و شیر شترخواران و عربان شترسواران در ایران راه نهاد
و دلیر کرد بر ساسانیان کسانیکه طعام لذیذ ایشان سوسمار بود و تن در نداد
و دست از کیش پدران خود برنداشت و اطاعت مؤید و برگزیده خدا محمد ع
نکرد و خوار و ذلیل کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم
بر باد رفت و گبران صاحب شوکت نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد
نامه دیگر بپادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان شد و ولایت یمن را بلا نزاع بان
آنحضرت واگذاشت و نامه دیگر بحرین و قطیف و لحسا و جبل عامل فرستاد
و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت واگذاشتند که هر سال
با یمن خراج بدهند اما کاتبان آنحضرت امیر المؤمنین ع بود و هم کاتب وحی
و خازن و ضابط قرآن بود و علت این بود که شان آنحضرت ارفع از آن بود
که خود چیزی بنویسد و بعضی عامه گویند که چون او سواد نداشت و مامور بخواندن
و نوشتن نبود از این جهة نمینوشت و وقتی از او فات عثمان ابن عفان کاتب
وحی بود و معاویه کاتب رسائل بود و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند
غلط است و بعضی میگویند ابی ابن کعب و زید ابن ثابت نیز کاتب بودند با عبد

ابن

ابن ابی سرح و در آخر عبد الله را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرید نمود چراکه او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد بیرون انداخت دختران آنحضرت سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا در حباله زوجیت امیر المومنین بود و رقیه در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص فوت شد باز زینب را خواستگاری نمود و اهل تسنن از این جهة هست که عثمان را ذو النورین میگویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا مغیرة ابن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و او را لعنت کرد و فرمود که هر کس مغیره را نگاه دارد یا آب و توشه دهد شتر بدهد خدایا او را لعنت کن و از مدینه بیرون کرد قدری راه که رفت شتر او مرد بر راه افتاد و نعلین او پاره شد و از رفتار واماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد جبرئیل رسول خدا خبر داد پس آنحضرت امیر المومنین ع و عمار ابن یاسر را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون عقتاد بوحی نداشت بهانه کرد و رقیه را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را کشتند و با کنیز رقیه زنا کرد و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آنحضرت امیر المومنین ع را فرستاد که برو دختر عمت را بیاور حضرت امیر المومنین علیه السلام شمشیر خود را برهنه کرد و آمد رقیه را بخانه حضرت رسالت آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت مرتبه و بروایتی نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود که عثمان ترا کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد از سه روز رقیه از آن درد بعالم بقا رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و زینب و رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حضرت رسالت پناه ص و حضرت فاطمه زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت وفات یافت و از این جهة آنحضرت مکنی بود به ابو القاسم

و ابراهیم در مدینه مشرفه وفات یافت سلام الله علیهم اعمام آنحضرت که ادراک زمان نبوت
او را کردند جناب ابوطالب رضی الله عنه بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام
خود را پنهان میداشت از کفار قریش و برادران برای مصلحتی چند و چون مومن آل
فرعون در این امت که او نیز ایمان خود را از قبطیان فرعون پنهان میداشت و در
احادیث وارد شده است که صدیقان سه نفر بودند یکی خرقیل مومن آل فرعون دویمی
حبیب نجار مومن آل یس و یکی ابوطالب مومن آل محمد صلعم و مثل ابوطالب مثل اصحاب
کهف بود که ایمان خود را پنهان داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر
نبود و وصی عبدالمطلب بود وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسماعیل و سایر انبیا نزد
او بود که در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت پناه صلعم کرد و نام او در توریت عمران است
و چون ابوطالب بسفر حبشه رفته بود و مهارت تمام داشت در لغت حبش مکرر کلمه طیبه
میگفت باین نحو که کس نفهمد اسدن لمصافانا لالاها یعنی اشهد مخلصا لا اله الا الله و اکثر
کفار این کلام را نمی فهمند و رفاعه از آبای خود نقل میکند که نقش نگین حضرت ابوطالب ع
این بود رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی وصیا و دیگر از اعمام آنحضرت حمزه
سید الشهدا است و او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضربت
وحشی علیه الرحمه شهید شد و قاتل او بعد از او مسلمان شد و از اهل بهشت شد و اول
سبحه که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه علیها السلام سی و دو دانه ساخت
و نخ بند بود و بند او از ابریشم کبود بود و قبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی مدینه
مشرفه و قبر ابوطالب در مکه معظمه است و در آن سال که ابوطالب علیه السلام فوت شد
ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد و آن سال را عام الحزن نام نهادند و حضرت
رسول صلعم بعد از فوت ابوطالب ع از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و تاریخ هجری
در اسلام از آنروز بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و او

داود از طفل

و از طاقهای بد راست و قبر او در بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اعمام
آن حضرت عبد العزی است کنیت با بی لهب او ایمان نیاورد و با زوجه اش ام جمیل بنت
حرب که خداوند عالمیان او را حمالة الحطب خطاب کرده است و سوره تبت یدا در کفر
این دو کس نازل شده و عمه آنحضرت صفیه بنت عبد المطلب بود مادر زبیر ابن العوام
و عاتکه اما از غلامان آنحضرت سلمان فارسی رحمة الله علیه و اسم شریفش روزبه است
از مردم شیراز است و بعضی گویند از ولایت جی اصفهان است و چون اسلام آورد
حضرت او را ابو عبد الله کنیت داد و نام او سلمان گذاشت و اینکه قلندران میگویند
مجبوب بود و آلت نداشت و تناسل نکرد دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت
و پسری داشت عبد الله نام و حضرت رسالت صلعم سلمان را آزاد ساخت و از اکابر
شیعیان و بزرگان است و بعد از امیر المومنین و ائمه معصومین ع در میان صحابه از سلمان
کسی فاضلتر نیست و اهل تسنن هم به فضیلت او اقرار دارند و حضرت رسالت ص در شان
او فرموده است که السلمان منا الاهل البیت و در حدیث السلمان منی هم فرموده است
و از سخنان سلمان است که در روز سقیفه معاندین امیر المومنین ع گفت قال الرافعی
القزوینی فی کتاب التدوین و لما اجتمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم السقیفه فقالوا یا
ابا عبد الله ان لک و سنتک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل
فی هذا الامر فو لا یحلد عنک فقال بالفارسیه گوید اگر شنویدم ثم عذا علیهم فقالوا ما صنعت
یا ابا عبد الله فقال بالفارسیه گفتم اگر کار بر آید نشاء یقول الشعر ما کنت احسب ان الامر
منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلته و اعلم
القول بالاحکام و السنن ما کان فیهم من صنوف الفضل یجمعها و لیس فی القوم
ما فیه من الحسن و دیگر از غلامان آنحضرت شقران و ثوبان و رباح و سالم و یسار
و مدغم و کیسه و همه اهل که مملوک آنحضرت بودند تا عتسار فتح آن بلده شریفه و سایر

مواضع که مفتوح الغنوت بودند همه از بندگان آنحضرت خصایص و خوارق عادت
آنحضرت آن بود که هرگز محتلم نشد و آب دهن و بلغم و کثافت دماغ نداشت و خمیازه
و کالکش نمیکرد و سیر و پیاز میل نمیفرمود و آنچه از آنحضرت دفع میشد از مشک
خوشبوتر بود و تقاضای آنحضرت را هرگز از دوست و دشمن ندید و زمین آنرا
می بلعید و پیوسته نور از جبین انورش ساطع بود و انگشت مبارکش را که بلند میکرد
مانند شمع بر در و دیوار شعاع می انداخت و عرق آنحضرت را بجهت عطر میگرفتند و آنحضرت
با هر کس که راه میرفت هر چند بلند بودی باز آنحضرت یکسر و گردن بلندتر بود و مرغی
از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و مگس و پشه و غیر آن بر آنحضرت نمی
نشست و هرچه در خواطرها میگذشت میدانست و هرگز بوی بد مشامش نمیرسید
و آب دهان بر هر چاهی که می افکند پر میشد و هر صاحب دردی که می مالید به میشد
و هر طعامی که دست مبارک دراز میکرد با برکت میشد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو
هفتصد نفر سیر خوردند و همه سخنها را می فهمید و بهمه زبان سخن میگفت و در محاسن
مبارکش هفده موی سفید هم رسیده بود که چون آفتاب می تابید و ناف بریده
و ختنه کرده و مهر نبوت در پشتش نقش گرفته بود متولد شد و در وقت ولادت از پا
بزیر آمده از سر و بر هر اسب و چهارپای چموش که سوار میشد هموار میشد و هرگز
پیر نمیشد و بهر جانب که حرکت میکرد همه مخلوقات از سنگ و کوه و درخت بآن
حضرت تعظیم میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را می جنبانید و با آن حسن
خلق و بزرگی از مهابت کس بر روی حضرت نظر نمیتوانست کرد و حرام بود
بر مردم که در سخن گفتن صدا را بر آنحضرت بلندتر کنند و زنان آن حضرت خواه
مدخوله و خواه غیر مدخوله اشرف زنان بودند[۲] و حرام بود که از پشت درها آن
حضرت را ندا کنند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی

و دیگر آنکه [illegible] بودند

بوجوب قایل نیستند و گفته اند برای شرف و عزت و اعتبار صحابه با ایشان مشورت میفرمود
و واجب بود بر آنحضرت که کسی پیر و فقیر باشد دین او را ادا کند و چنانچه از پیش رو میدید
از عقب هم میدید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف که راه میرفت یکماه رعب و هراس او
در دلها می افتاد و سایه نداشت و همیشه ابری بر بالای سر آنحضرت ایستاده بود
هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت میکرد و چون بر زمین صلب و سنگ راه
میرفت نقش قدم او می نشست و در زمین نرم و سست که راه میرفت اثر پای مبارک
نداشت و هیچ کس از بنی آدم در حرب با آنحضرت مقاومت نمیکرد و در قوت کشتی او
برابری نتوانست کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت بیدار بود و هر که سخن
میگفت آنحضرت در خواب بود می شنید و هرگز خنده قهقه نکرد بلکه تبسم مینمود و در بازارها چیز
نمیخورد و سر و پای برهنه راه نمیرفت و بد خوئی و غلظت و درشتی نمیکرد و کج خلق
و عبوس نبود و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیا و فقرا در نزد آنحضرت یکسان بود
و رعایت مالدار راجب دنیا داری او نمیکرد و هر چیز که بدست او می آمد بفقرا
میداد مگر اندکی را برای سد رمق و مؤنت عیال بر میداشت و حرام بود بر امت
که در حین حیات آن حضرت را بنام مبارک یا کنیت یا اسم تنها یاد کنند بلکه خطاب بیا رسول الله
و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز نعره نزد و صدا بلند نکرد و از برای دنیا و مال دنیا
و جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه امتان بود و اگر روزها
روزه بود و بسیار اوقات بود که دو روز سه روز گرسنه بود و همیشه قائم اللیل بود
و بسیار بود در بلاها و سختیها و محنت و آزار دشمنان و دشمنی منافقان و جفای منافقان
و عصات امت صبر نمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام لیل و نماز شب
و وتر و اضحیه بر آن حضرت واجب بود بر خلاف امت و حرام بود بر آنحضرت و بنی
هاشم صدقه یعنی زکواة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و حلال بود

برآن حضرت نه زن بعقد دوام و تمتعا بخلاف امت وی و حجاب زنان از مردان در
زمان او بهم رسید و ظاهرا در امم سابقه نبوده و جایز بود بر انحضرت که زنان شوهر
خود را هبه میکردند باو بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان
خود را مخیر سازد اگر سازگاری کنند میان انکه در خدمت انحضرت باشند و آزار
ندهند و هرگاه ناسازگار باشند از ان حضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام
بود بر انحضرت عقد کنیزان و استبدال نساء بر انحضرت روا بود و غنایم دار الحرب
و جزیه از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر انحضرت حلال بود دون انبیای سابق
و انحضرت خاتم پیغمبران بود و افضل از همه ملائکه و انبیای مرسلین و مقربین است و بعد
از انحضرت ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و شعر گفتن
و هرگز شعر نگفته و خط ننوشته و برای مصلحت ننوشت و میتوانست بنویسد و همه را
دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها می فرمود و از حضرت
صادق منقولست که آن حضرت نامه را میخواند و نمینوشت و شخصی از امام محمد تقی سوال کرد
که چرا حضرت را امی نام پدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که
نمیتوانست چیزی نوشت گفت دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آن حضرت
مینوشت و میخواند و به هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای انکه از اهل مکه است و مکه
ام القری است و بعضی گویند پیغمبر صلعم امی بود یعنی امت او امیان و بیسوادان و کم
عقلان بودند و در میان ایشان کتابی نبود و دیگر انکه انحضرت بضیافت میرفت
هر چند راه دور بود و به عیادت بیماران میرفت بلکه هرگاه مومنان میمردند داخل قبر
ایشان میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت و بر دراز گوش بی پالان سوار میشد
و در روی خاک با فقرا و غلامان چیز میخوردند و بدیدن فقرا و درویشان میرفت خصوصا
فقرائی که در صفه بودند و باصحاب صفه مشهورند و بوی خوش و عطر میمالید و در غیبت

دنبال

شال بطریق عیسویان میکرد و دشنام نمیداد هرگز نفرین نکرد و در سلام کردن سبقت
میگرفت حتی آنکه بر اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام جاهلیت میان عرب صباح الخیر
و مساء الخیر و الحال در میان بدوان و شهران عرب متعارف است و بر هر راهی که
تشریف میبرد بعد از هفته که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن راه رفته است
و هر تحفه و نوباوه که برای آن حضرت می آوردند بصحابه نصیبی میداد و هرگز مربع نشست
و بر روش بندگان چیزی میخورد و مومنان را ازبرای خدا دوست میداشت و کافران را
ازبرای خدا دشمن میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها به قبرستان بقیع
و سایر مقابر میرفت و آمرزش ازبرای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع
مخصوص مناجات آنحضرت در جبل فاران بود و غار حرا که قریب بمکه و اشرف جبال
دنیاست و هر پیغمبری موضع مخصوص ازبرای مناجات داشت در کوهها چنانچه حضرت
موسی در جبل حوریب و حضرت عیسی در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در
کتب عیسویان فرنگ و پرتگال در همه جا اشاره باو کرده اند که از طرف فاران ماه
طلوع میکند و خاتم شرقی در فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول کتب ظهور کند
و در فاران علم پیدا شود و خاتم انبیا اظهار نبوت کند و از کتاب اول پنجم موسی که از کتب
توریته است در باب امامت میگویند یا نزده نفر از فرزندان هرون امام شدند و یا نزده
نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در حوالی فاران بدر آید امامت کنند و از فصل شانزدهم
و بیست ششم کتاب سی ام توراتیه نوشته اند که بوصی حضرت موسی سه کس از سرکردهای
بنی اسرائیل باغی شده اند و نام ایشان کراه و داثان و ابیرام باشد در امت
پیغمبری که اقوام او شتر سواران باشند و گرد اگرد جبل فاران نشسته باشند
سه کس باغی شوند بوصی او که ابلیس یکی از آن سه کس ترسد و گریزان باشد
و لعنت بر او کنند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار

تجاوز کرده از انجمله قرآن است که الحال درمیان امت وشق القمر است بدو انگشت مبارک و گفتن درختان خرماست برای سلمان وسلام کردن درخت ومیوه او است برای حجت برابوجهل وفرو بردن زمین است پاهای اسب سراقه وناله کردن چوب درخت خرماست که حضرت پشت براو میداد وبعد ازانکه منبر ساختند وحضرت از منبر بزیر آمد وآن ستون را در بغل گرفت ونوازش کرد وسخن گفتن آهو وسوسمار وشتر وکرک وبزغاله بریان وحمار آنحضرت وناقه آنحضرت در شب عقبه ودلالت نمودن شیر است سفینه مولای آنحضرت را وسخن گفتن سنک ریزه است وآب درمیان دو انگشت جاری شدن وسیراب شدن خلق بسیار واز اندک طعام جمع کثیر خوردن ونزول میوه ومائدهای آسمانی ازاین قبیل بسیار است بدین قدر اکتفا نمود وآنحضرت در ایام نبوت با امیرالمومنین ع وقلیلی از مومنان با چندین هزار هزار کس از سرکشان عرب وعظمای قریش مجادله ومقاتله کرد وبنصرت حضرت رب العزت بر ایشان غالب آمد وسیصد وشصت بتان قریش که خدایان ایشان بود همه را شکست ودین همه را برطرف کرد واسامی بتان قریش لات ومنات وهبل وعزی وسواع وود وبعل ویغوث ویعوق ونسر وطایر ودیک واساف ونسب ونائله وجبت وطاغوت وصنم ووثن وامثال آن بزرگتر میدانستند که نام بردند لات خدای بنی ثقیف بود وبعضی گفته اند از قریش بود وعزی از بنی غطفان ومنات از بنی هذیل وخزاعه از بنی بود وود از بنی کلاب وسواع از بنی همدان ویغوث از بنی مذحج ویعوق از بنی مراد ونسر از بنی حمیر وطایر از رب طاوس بود واعراب یمن داشتند واساف ونائله صورت زن ومردی بودند در صفا ومروه وصنم را میگویند از عسل وروغن ساخته بودند وبنی حنیف داشتند در انوقت قحط درمیان ایشان پدید آمد آنرا شکستند وخوردند وافلا زا مردم موصل وجزیره داشتند قدری از کفر وزندقه ایشانرا بیان نماید مذهب قریش

آن بود که سیصد و شصت بت را عبادت میکردند و هم عبادت کواکب مثل ستاره شعری
و سهیل مینمودند و این بنا بر زعم عوام الناس ایشان خدا میدانستند و عقلا و دانایان ایشان واسطه و شفیع
میدانستند و میانه خالق و خلایق و بعضی از ایشان شریک میدانستند در عبادت و بعضی با لوهیت و آنگاه
ظاهر میشود و همه بتان خود را خدا میدانستند و در طواف حرم زن و مرد برهنه طواف میکردند و زنان ایشان
برهنه در روی افتاده بر دوش چهارپایان با چهار دست و پا شوط میکردند و خوردن حیوانات مرده را
حلال میدانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدایند و قرآن اساطیر الاولین است یعنی از
کتابهای حبش که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا عربی کرده و در استخاره عمل بازلام میکردند و برادر که فوت
میشد زن او را بدون نکاح مال برادر دیگر بود و این طریق میان یهود نیز متعارف است و اگر چند برادر بودند
و هر کدام که بزرگتر بودند او را تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کس می کشتند و اگر پدر خون
میکرد پسر او را هم در عوض مقتول می کشتند و اگر این پسر صغیر بود صبر میکردند تا بزرگ میشد و می کشتند
و بعضی از ایشان عبادت کواکب سبعه میکردند و دختر و خواهر و جمع بین الاختین و شرب خمر
و ربا و قمار را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان این که معاد و حشر و نشر و بعضی از انبیا
نداشتند و نکاح و سفاح را جایز میدانستند و جمع بین الاختین با امهات در میان ایشان
جایز بود و زن را بظهار حرام ابدی میدانستند و مادر زن و دختر خواهر را بنکاح حلال میدانستند
غرض کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود آنحضرت این چنین دینی را
برطرف کرد دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار بر عناد و تکذیب و قتل
داشتند عتبه و شیبه و صخر ابن حرب و ابو الحکم که ابوجهل است و ولید ابن مغیره و مغیره
ابن ابی العاص و عاص ابن وایل سهمی و ولید ابن عقبه ابی العاص و عاص ابن
وایل سهمی و ولید ابن ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابوسفیان و ابولهب عم
آنحضرت و حکم ابن العاص و حمالة الحطب زوجه او و عاص ابن
سعید ابن العاص و طعیمة ابن عدی ابن نوفل این جماعت رؤسای

اہل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل ابن خویلد بود و زمعه ابن الاسود و حرث
ابن زمعه و نضر ابن حارث ابن کلدة ابن عبد الدار و آن ملعون آن بود که مکرر بسفر
بولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان کبار را میشنید و میفرستادند و او میگفت
که محمد صلعم قصه و حکایات یاران گذشته را بیان میکند و انا احدث
بحدیث رستم و اسفندیار و این را ابر دم میخواند و مردم را متفرق میکرد و دیگر عقبه
ابن ابی معیط و حنظله ابن ابی سفیان و عتبه ابن ابی وقاص و شهاب ابن عتبه و قیس ابن
فاکهه و از این قسم جماعت بسیارست که بیان کردن او طول در کلام بهم میرسد و از جمله
معاندین آنحضرت اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن و برطرف کردن دین آنحضرت
بودند و در برگشتن از حجة الوداع در تل هرشی دبه ها را انداختند که پر از ریگ کرده بودند
که شتر حضرت رم کنند و آن جناب را بیندازند و آنها چهارده نفر از منافقین این امت
بودند و از اشرار عرب بودند که هم قسم شدند که آنحضرت را بکشند و بعد فوت نگذارند خلافت بعلی ابن
ابیطالب برسد نه نفر از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش و تعداد اینها از برای اہل فهم
و بصیرت در کار نیست هر که خواهد رجوع بکتب احادیث نماید دیگر از جمله معاندین که در خرابی
دین آنحضرت میکوشیدند و در ایام آنحضرت و بعده دعوی نبوت کردند از آنجمله مسیلمه کذابست
که رحمن الیمامه میگفتند و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عربست از بسیاری محصولات
و مسیلمه در زمان رسول مدعی نبوت بود و خلق بسیار بر او گرویدند و از معجزه طلبیدند قاروره تنگی آورد و تخم مرغی که
در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان آوردند و اکلونه کتابتی برسول نوشت بدین مضمون
از مسیلمه برسول خدا به محمد سلام علیک اما بعد در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری نیز ما را نیمه دنیاست و قریش را نیمه
اما بحساب بسیار می کنند و خانها را غارت می کنند و خلق الله را می کشند بگو ایشان بحال خود
باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست بهر کس از عباد که میخواهد میدهد
مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت چرا مخلوق خدا را عذاب کرده اید اگر

خدای تعالی از پرنده غیر پریدن خواستی ده و پرنیا فریدی من پریدن بر شما حرام کرده ایدم
بعضی کفتند از خدای درخواه تا پر او را در دهد کفت اکر خواهم میطلبم اکر پر او بر آید ایمان بمن میاورید
کفتند بلی کفت همراه من بخانه در آئید تا کبوتر را بیرون آورم و به پرواز آید چون با کبوتر بخلوت
رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و بیرون آورد و کبوتر را سر داد کبوتر
پرواز کرد و جمعی بوی ایمان آوردند کویند شبی باد سمی آمد و هوا تیره بود کفت امشب
فرشته نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلاجل ست زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه
او را میکیرد پس صورتی از کاغذ که با او دو بال بود جلاجل با و بست و سر داد باد آنها را
بهوا برد و صدای جلاجل عالم را کرفت مردم الصورت را میدیدند و صدای جلاجل را
می شنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای خود کریختند کویند چون سوره و الذاریات را شنید
کفت بمن نیز مثل این نازل شده والذارعات ذرعا فالحاصلات حصدا فالطاحنات
طحنا فالخابزات خبزا فالآکلات اکلا و سوره فیل را شنید کفت بمن نیز مثل این نازل شده
الفیل و ما الفیل له ذنب وثیل و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید کفت بمن نیز مثل این نازل شده
انا اعطیناک الجواهر فصل لربک و هاجر ان شانئک هو الکافر روزی باو کفتند که پیغمبر صلعم
برای کوری دعا کرد چشم او روشن شد او هم کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم
صحیحش کور شد باو کفتند محمد آب دهان مبارک در چاهی کم آب که خشک شده بود انداخت
چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه
کذوبه خوانند اما خالد ابن ولید در زمان خلافت ابو بکر مسیلمهٔ کذابه را بهاویه فرستاد
و دیکر از مدعی نبوت سجاح نام زنی بود و اسود کذاب و از سخنان اسود است
که مدعی آن بود که از آسمان بمن نازل شده یا ضفدع یا ضفدع نقی نقی کم تنقین لا الشارب
تمنعین و لا الماء تکدرین اعلاک فی الماء و اسفلک فی الطین و چون بنی اسد یمامه را
غارت کردند کفت خدای تعالی این سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد در کذشت

والذنب الاطحم واجزع الاکرم فالقت اسد دعو اش والذاریات کفت والذاریات
ذرعا والذاریات قحا والشاردات شردا واهاتر دو سماید لقد فضلهم اهل المحضر علی کل قوم
ما فضلکم اهل الدین ما اصفکم فاصفعه والمعتر فاردوه والباغی فما دوه وسوره قد افلح من
ترکی را گفت تمه اش این است که بر من نازل شده من هشم فی صلوته واخرج الواعظ
من ترکته واطحم المسکین من مخلاته واجتب الرجس فی فعلاته تفوزک فی نفوزه وشانه
و در عوض والسماء ذات البروج کفت والسماء ذات البروج والارض ذات
المروج والنساء ذات الفروج والخیل ذات الغروج ونحن علیها موج من
اللوی والفلوج وصاحب کتاب کندر آل در کتاب خود در باب معجزات انبیا
میگوید فارقلیط پیغمبر عرب باشد که در کم تحنیف کاف پیدا شود ومعجزات او کتاب او
باشد که تبدیل نتوان کرد ولغتهای متفرق توان برد وان پیغمبر بیسواد باشد و در نزد
کسی چیزی نخوانده باشد اما خطوط وکتب انبیای سابق را همه داند ولغات متفرقه
بنی آدم را داند ونزول کتابهای آسمانی را بد و ن انحراف در خواطر داشته باشد
وجمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبریم وکتاب بر ما نازل شده است قسم بروح القدس
و ما در او وقسم بصلیب مبارک که هرکس که دعوی کند بعد از و دروغ گویانست وکتاب او
مثل وشبیه ندارد وقوم او وشبانان وسبع طینا وجنگلیان وبیسوادان وشترسواران
باشند ودر کتاب ارماطیس وشکار یونیان نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام
شدن مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی دین او نزدیک باشد که منسوخ
شود نه مطلق دین او باشد ومذهبش تمام شود یعنی روح الله این پیغمبر فیلسوف نباشد
وطبیب نباشد واستاد نداشته باشد وآنچه گوید از لوح محفوظ گوید وروح القدس
برابر او آید وحدیث کند وآفتاب را بر گرداند وماه را شق کند وحیوانات با او سخن
گویند وعلامتهای طوفان نوح وابراهیم را نماید از درون آتش رفتن ومرده زنده

کردن مرغان و علامتهای موسی علیه السلم از ید و بیضا و عصا و اژدها را نماید و معجزات
مسیح روح الله در نزد او بازی باشد و آنچه پیغمبران در مدتها کرده اند در یک لحظه کند و از خدا
سخن گوید و از جانب خود نگوید و پیشتر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون
کارها کند و دشمنان او را ذلیل کند و خانه نشین کند و دشمنان او در قیامت بی بهره از ایمان
باشند و هر که بغیر او دعوی نبوت کند شیطان در شکم و دهان او باشد و دروغ
گوید و فریبنده خواهد بود صاحب کتاب بجا آورد گوید که ناموس آخر الزمان شال پوشد
و بابندگان خبر خورد و کوهها و درختها او را تعظیم کنند و سنگها با او سخن گویند و هر طرف
رود ابر او را سایه نما شد و از احوالات آینده خبر دهد و در نزد رام چند بنده را از معجز بیرون
نما شد و حق با او باشد و دین رام در مشت او باشد و آنچه بر اهل بیت او نازل شود و دوستان
و فرزندان تا به قیامت باز گوید و اصحاب او بسیار کافر شوند و بعد از آن مردود شوند
از دین خدا و جمعی دعوی نبوت کنند و جمعی دعوای امامت و بدعتها نهند و فقیر از حکیم
رفائیل پادری فرنگان که طرحی بود شنیدم که گفت در دالیان مقاطعیست که حضرت
شمعون در آنجا آسوده است و در آنجا پاپ که اعلم علمای نصاریست میباشد و این پاپ را
جانشین و نفس ناطقه روح الله میدانند و کلیسای عظیم است در آنجا کتابی دیدم بخط فرنگ
که قبل از بعثت پیغمبر شما در زمان خالد پیغمبر نوشته بودند و احوالات محمد صلعم و دوازده
امام نوشته بود و خروج کردن بنی امیه و خلافت بنی عباس و عدد همه ایشان و اسامی
و صفت و صورت ایشان و خروج کردن خوارج نهروان و جنگ کردن معاویه
ابن ابی سفیان و ناکثین در بصره لشکر کشیدن عایشه و ادعای نبوت نمودن کیجور
که نام او مسیلمهٔ کذابه باشد و آنچه اذیت و آزار بمسلمانان کنند و میرسد تا روز قیامت در آنجا بود
و بعد از مدتی که از فرنگ باصفهان آمدم و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بعربی و فارسی
شدم حقیقت دین شما از آن کتاب بر من ظاهر شد که بعد از پیغمبر شما این همه عناد و نفاق منافقین

نصرت قرآن

در این امت کردند من نیز تاملی دارم در اسلام خود که به پیغمبر کجا میرسد احوال من و اسم آن
کتاب که ابو لده هست منهم لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شمارا اما رفایل توفیق
اسلام نیافت بدان کمال که داشت علمای مفسرین قران عبد الله ابن عباس بود و ابو سعید
الخدری و حذیفه الیمانی و سهل ساعدی و عبد الله ابن مسعود و ابی ابن کعب و ابن زبیر و جابر
انصاری و ابو ذر غفاری و زید ابن ارقم و برا ابن عازب و جابر ابن سمره و سمره ابن جندب
و شعبی و مجاهد و مقاتل و عطا و سعید ابن مسیب و ابو ایوب انصاری و زید ابن ثابت و
عمران ابن الحصین و انس ابن مالک و سعد ابن ابی وقاص و عمار ابن یاسر و خزیمه ابن ثابت
و ام المؤمنین ام سلمه و عایشه و ابن عباس رئیس ایشانست و جماعت دیگر بودند باین اکتفا نمود
اسامی نقبای آنحضرت در بیعت اول از اهالی در شارف مدینه مشرفه دوازده نفر با حضرت
بیعت نمودند سعد ابن عباده بود که آن حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر سعد ابن
زراره و سعد ابن ربیع و سعد ابن خیثمه و منذر ابن عمرو عبد الله ابن رواحه و براء ابن معرور
آنچه ابن بابویه گفته است که در محله قبا بود و آتش کده و حوزه بود و شکم او روان شده بود
و خود را نجس کرد با آب ازاله نمود و آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او
نازل شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در مکه تشریف داشت وصیت کرد
که روی او را بمکه معظمه کنند به جانب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و اول کسی بود
که ثلث مال وصیت کرد خداوند عالمیان این را در امت جاری و سنت کرد و از او در سنت
شد لحد کندن در قبر و چپ شد روی میت را بکعبه کردن دیگر از نقبا ابو الهیثم ابن التیهان است
و اسید ابن حصین و رافع ابن مالک و اسعد کوچکتر از ایشان بود و اول کسی که از انصار
با رسول خدا بیعت کرد او بود در شب عقبه و پیش از واقعه بدر در شهر شوال سنه احدی من
الهجرت وفات یافت و سعد ابن عباده با ابی بکر بیعت نکرد و با انصار و اعوان خود در خلافت
عمر ابن الخطاب فرار نمود بشام رفت و مغیرة ابن شعبه بفرموده عمر آن بیچاره کشت و تهمت

خون او را چون بسبشد و از زبان جن شعر بسبشد و سعد ابن معاذ قبیله خزرج را رئیس بود
در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه پای برهنه از جنازه او برفت و
ابو الهیثم آن بود که در روز ثقیفه با پانزده نفر دیگر از صحابه از بزرگان رفیق شدند که ابابکر را
از منبر بزیر آورند و بکشند او نیز در مدینه فوت شد باقی دیگر ضرور نبود بیان نمود و اول
کسی که از زنان ایمان آورد خدیجه کبری بود و از مردان جهان اول کسی که ایمان آورد
شاه ولایت پناه علیؑ بود و از عمر مبارک آنحضرت در انوقت ده سال گذشته بود
و دوازده نیز گفته اند و بعد از ان حضرت ابو طالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن
جعفر طیّار برادرش و او لاجمع حنفیه بوی ایمان آوردند و اظهار اسلام نمودند و در
مدت بیست و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حق تعالی آورد او بمردم میرسانید
و از تلقای نفس خود چیزی نگفت و در کتاب سنده مسیحیان واقع شده که خاتم
پیغمبران آنچه میگوید از دهن جبرئیل میگیرد و در نقل خود میکند و هر کس چیزی میدهد و جبرئیل
از دهن میکائیل گرفته و او از دهن او گرفته و میکائیل از عرش برداشت و بروایتی
از لوح محفوظ برداشت و بروایتی از خدا شنیده الخدائی که بغیر و نقص و زوال در وضیت
فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده اند و جبر در لغت سریانی
بمعنی عبد است و ائیل بمعنی الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل بمعنی عبد الله و میکائیل
بمعنی عبید الله و هم چنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبرائیل جبرائیل
جبریل جبرئیل جبرال جبرائیل و میکائیل و میکال میکائل خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را
کبرئیل گویند و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و بشتر میکائیل و آسمان
عزرائیل را میگویند وفات آن حضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال
یازدهم بود عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و آن حضرت قبل از نبوت بتجارت
شام رفته بودند و دیگر به صنعتی و پیشه و حرفتی مشغول نبود و موضع مرقد مطهرش در مدینه

و بعد از آل علی [illegible] ایمان آوردند

مشرفه وعلی سا کنها الف الف التثنا والتحیه واقع شد و مدینه بلا دلیست معروف
واز اقلیم دویم ست ونام او سابق بر این یثرب بود از بنای یثرب ابن عامر ابن قحطان
ابن حمیر از احفاد ذی المهنا د حمیر لیست بنام بانی او معروف بود جای محترم بود ه با
آبا دی او تبع اسعد ابن مسعود حمیر لیست که از تتبابع یمن است و از اولاد ذو المنار است
که از اعاظم ملوک یمن است و گویند تبع الاکبر اسعد است و جامه کعبه از ابریشم سیاه
از مخترعات اوست که سابق بر آن از لیف خرما بوده است جامه آن و اسعد سعیده
همشیره خود را بمعد ابن عدنان جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و هفتصد سال قبل
از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل مومنی بود
و بر طریقه حضرت موسی علیه السلام می بود و حضرت رسالت پناه او را استوده است
و بروایت دیگر آنکه اسعد در خواب دید آن حضرت را و بوی ایمان آورد بطریق دانایان
و بزرگان باد گفتند که این زمین هجرت گاه حضرت رسالت پناه صلعم خواهد بود و بوی ایمان آورد
و تعمیر که نمود و بنای از ابزرگ نمود بروایت دیگر اسعد بجزایی مکه آمد و چشمهایش برون آمد
و بعد از آن توبه کرد خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت
و در آنجا اقرار بنبوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و بهره زنی طلبید و این کاغذ
بوی داد و وصیت نمود دست بدست این کاغذ را با آن حضرت برسانید تا آخر آنکاغذ
به آنحضرت داده و آن حضرت او را دعای خیر کرد و برادر گفت و در صحت این اقوال اندک
تأملی دارد به ضعف سند و راوی آن و قایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت
بیک روایت از زهر زن یهودیه که در بزغاله بریان کرده بود در خیبر تناول فرموده بود
بروضه رضوان و دار جنان ارتحال نمود قوم وی مرتد شدند و چهار هزار صحابه از دین
برگردیدند الا قلیلی و چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگردیدند
الا قلیلی و کافر شدند این امت نیز متابعت امم سابقه نموده رجعة القهقری بکفر اصلی

برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند چنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه
که بیابان سینین باشد در بریهٔ فاران گوساله میجا که سامری باشد پرستیدند و بطریق یهود
و گویند شصت هزار باصطلاح ایشان صد هزار کس باشد که دو هزار کس از سبط لادی
که گوساله نپرستیدند و عزازیل ملعون قوم موسی را هفتاد و یک فرقه کرد یکی از ایشان
ناجی و باقی هلاک شدند و هر یک ازین مذاهب چند شعبه شدند و فرقه ناجیه ازین امت
طایفه جلیله اثنا عشر کثر الله امثالهم اند و ایشان را شیعه و امامی میگویند و اهل تسنن ایشان را
رافضی میگویند و شیعیان یازده فرقه شدند و ایشان همه هالک شدند و کیسانی
و زیدی و جارودی و ناوسی و اسماعیل و بطروسی و واقفی و سابیه و غلاة و در عرف
شیعه کسی را میگویند که علی ابن ابیطالب را بلا فاصله خلیفه داند دیگر فرقه اهل سنت اند و ایشان
در اصول دو مذهب شدند معتزله و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقه شده اند اصلیه
و هذیلیه و جاحظیه و بشریه و معمریه و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و خیاطیه و جبائیه و بهشمیه نیز
گویند و از مشاهیر فضلای ایشان و مروج این مذهب شدند جاحظ است و ابو الهذیل
علاف و ابراهیم النظام و واصل ابن عطا و احمد ابن حایط و بشیر ابن المعتمر و معمر ابن عباد
السلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار که او را راهب معتزله میگویند و ثمامه ابن اشرث
و هشام ابن عمرو القرنطی و ابو الحسن عمر ابن الخیاط استاد کعبی و ابو علی جبائی استاد
ابو الحسن اشعری و پسر خود ابو هاشم عبد السلم و ابو الحسن بصری و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی
و ابو علی فارسی و قاضی القضات ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل
اصول و فروع با امامیه موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و بر عکس اشاعره ایشان را
ملعون میدانند و غالب معتزله حنفی مذهبند و اشاعره شافعی اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله
حشویه اند و از بزرگ معتزله صاحب ابن عباد است و زمخشری و صاحب کشاف و فرای نحوی
و سیرافی و اشاعره نیز در اصول دوازده فرقه شدند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و وعیدیه و شاخیه

در حضرت را هفتاد و دو گروه کرده

و ناصبیه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجئیه و ائمه ایشان فخر رازی و بیضاوی و ابو اسحق ثعلبی
و علی قوشجی و ابن حجر ناصبی و واحدی و رافعی و ابن ماجه قزوینی است و در فروع اشاعره و زیدیه
و جارودیه و ناصبیه و معتزله چهار مذهب شدند اول حنفی که منسوبند بابو حنیفه نعمان ابن ثابت
کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است و اهل سنت او را امام اعظم میگویند و او در بغداد
مدفون است و دیگر شافعی که منسوبند بمحمد ابن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که شافعی
چهار سال در شکم مادر بود تا از حضرت صادق ع از دنیا رفت او متولد شد و قبر او در مصر است
و مالکیه منسوبند بمالک ابن انس ابن مالک و دیگر حنابله منسوبند به عبد الله ابن احمد ابن حنبل شیبانی
و طایفه اهل سنت تابع داود ابن عجلی اصفهانی شدند و این مذهب رواجی بهم نرسانیدند و هم
چنین از مذاهب باطلین ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین
که خارج اند و ایشان هفده فرقه شده اند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و بیهسیه و عثمانیه
و یونسیه و نامیه و مرثیه و غلابیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه و ضحاکیه و بنی سهله و اتریه
و باقی مذاهب مبتدعه زیدیه اند و مفوضه و جهمیه و خماریه و بیانیه و کاملیه و بیانیه و مغیریه و منصوریه و خطابیه
و حشامیه و ابو مسلمیه و صباحیه و ناصریه و باطنیه و قرامطه و بکیه و مقنعیه و حفصیه و اخنیه و شمراخیه و معدیه
و میمونه و غالیان پنج فرقه شدند و ملحد گردیدند و دیگر از فرق ضلالت کرامیه اند و نجاریه اند و تناسخیه
و معطله و بدفیه و عباسیه و محکمه و حلاجیه و صوفیه سنی و سه فرقه شده اند و اصلیه و حلولیه و اتحادیه و عشاقیه
و نظریه و نوریه و زراقیه و شمراخیه و سلیمانیه و یزیدیه و ابن ابو الاوجابیه غرض مذاهب بسیار است که ذکر
آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد باقوال صاحبان این مذاهب بسیار است برسد
رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی یا کتاب ملل النحل محمد ابن عبد الکریم الاشعری
الشهرستانی که تمام کند مقالات در انجا ثبت است تتمه چون بیان مذاهب متفرقه این امت
کردیم قدری که از امم سابقه مانده است درمیانست چون امم سابقه باز است دعوت حضرت رسالت الله
بیان نماید صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم می کنند و اقرار بصانع و بعضی از پیغمبر دارند و بعضی گویند

ابن کیان

دین ایشان میانهٔ مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور میخوانند و بعضی گفته اند که د
دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبلهٔ ایشان جهت جنوب است که گویند در منتصف النهار بطرف
می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته اند که اهل دینی اند و در جزیره از جزایر موصل پیدا شدند
که لا اله الا الله میگویند و ایمان برسول دارند و بعضی گفته اند طایفه از اهل کتابند و فقها اجازه
داده اند که جزیه از ایشان بعنوان میگرفت و نزد فقیر مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه
و شعری و سهیل صابئین اند زنادقه مشهور است که این طایفه متمسک بشریعتی نشده اند و بقدم
عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه قومی از مجوس اند و ذو العین و بعضی گفته اند زندیق
ماخوذ از زند است و زند کتاب پهلوی است از زردشت و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در
اسلام بهم رسیدند و از اصحاب عبدالله صبا اند و این عبدالله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت
و جهال ایشان را یعنی شیعیان را گمراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم گویند زنادقه
طایفه از مانویه مجوس اند و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق معرب از زند این است یهود
از امت حضرت موسی اند و این ملاعین مشبه و مجسمه اند و فرق ایشان بسیار است قبطی و سامری
و یهودی و بنی اسرائیل و بلعمی و عزیزی و داودی و جالوتی و یهود خذلهم الله در باب تجسیم باری
استشهاد از توریة میآورند و آیات چند از توریة وضع نموده اند و قایل نیستند که نزول توریة از آسمان
شده بلکه همین ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن این است آنوخی آدونای الوهیخا اشر هوسی تیخا می ارص
مصرایمی بیت ادادیم لوهی نخا الوهیم اهیرم الیانانی و میگویند باقی توریة را نادیها که عبارت
از پیغمبران باشند آنچه خواستند از اوامر و نواهی و فضایح و محرمات داخل کرده اند و بعضا ننموده
که نادیها الهام شده و نوشتند تا تمام شد مثل حلال بودن شراب که نادیها بر بنی اسرائیل
مباح کردند وقتی که بخت النصر بیت المقدس را خراب کرد و توریة ها را سوخت بنحویکه صد سال توریة را
کسی ندید و نامش درمیان نبود و با وجودی که قائلند که حق تعالی شراب را حرام کرده و به بنی
اسرائیل خطاب کرده که شراب مخورید که من حرام کرده ام و شراب در شکم داخل هیکل میشود و آیه موضوعه

ایشان نیست که درباب حلیت شراب کرده اند یاین وشخار التشته اتا و ابنخ باین تشمیخ لووا
اوش ولحم لووا اوش میعاذ وکویند استغفر الله حضرت لوط با دخترش زنا کرد و این را نیز
داخل توریة کرده اند و درباب تجسیم باری تعالی استشهاد از توریة می آورند و میکویند موسی ع
گفته است که خالق بنی اسرائیل را دیدم بر صورت مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی
اسرائیل در وقتی که بنی اسرائیل از مصر بیرون رفت و این است ازدنی اش ملحاما اذونای شمو
تا به آخر آیه یعنی دیدم مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی اسرائیل را بصورت مسافران
و جای دیگر در جای دیگر در توریة میکوید دیدم خدا را خوابیده بود و کف پای او از صفا مثل فیروزه بود
یا الماس که مینمود جای دیگر میکوید که خدا را دیدم چیزی بر پیشانی بسته و عصابه بر سر انداخته و بر بازوی
وی چیزی بسته بود و درباب ایوب میکویند بوده نهایت آنکه نادیها این نام را پیدا کرده اند
و کفته اند باین عذابها مبتلا شد که امت در بلاها صبر کنند و بکفر بعضی از انبیا قائلند و حضرت شعیب را
کافر میدانند و عزیر ابن شرحیا را پسر خدا میدانند و کویند یهودا ابن یعقوب با عروس خود جماع کرد
و حضرت یوسف ع بت را سجده کرد و زلیخا در خانه خود بت می پرستید و او میدانست و هیچ نمیکفت
و هارون باتفاق سامری بنی اسرائیل را کوساله پرست کردند و کویند چون عزرائیل به قبض
روح موسی ع آمد آنحضرت توریة مینوشت و قلم فولاد در دست داشت و یک چشم عزرائیل را
کور کرد و هنوز کور است و یک چشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند
و کویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید در روز هفتم هشتاد یود یعنی شنبه بود یعنی در آسمان
به پشت خوابیده بود و پا بر روی پا گذاشته که از کوفت بیرون آید این است که شنبه کار حرام است
و چون دجال پلید متولد شد او را پیغمبر میدانستند و چون خروج میکند او را خدا میدانند و عدد انبیا را
صد و بیست و چهار هزار نمیدانند و بعضی از ایشان را پیغمبر نمیدانند و بنبوت پیغمبر ما و حضرت
عیسی قایل نیستند و بشارت پیغمبر موعود را در توریة به حضرت صاحب ع میدهند و از کفر و زندقه
ایشان بدبختند کلمه اختصار نمود نصاری خذلهم الله اشد کفارند و منسوبند بناصرة

دهی درحوالی بیت المقدس ز مراد عیسویانند جمله نصاری کویند معبود جوهریست از اقنوم ثلثه
یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که وجود کل از وست و اب
و ابن روح القدس اشاره باوست و اقنوم و آب مراد وجود است و اقنوم ابن مراد
علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم اب قدیم میدانند و این را کویند کلمه است و اقنوم
سیم روح القدس است و کویند معلومات یا جوهر بود یا مرکب و نشاید که حق تعالی عرض بود لابد باید
که جوهر باشد و کویند نشاید که حق تعالی عرض بود لازم نبود که جوهر باشد بود و چکونه حکمش درست نبود
الا وحی ناطق پس واجب باشد که خدای تعالی وحی ناطق بود و عمده طوایف ایشان
سه فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی بسه خدا قایلند بیک ذات که باری تعالی ذات است
و دو نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باتحاد و حلول چنین میدانند و اکثر فرنکان و ایتالیان
و اراه و ماجار و کارلیستان و مصردان و لوتران و ملیه و اسپان مل و هردمی و انکلیس و الامان
و دونکال و بناسه باین طریق رفته اند و طایفه دیکر نسطوریه اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بعضی خدا میدانند
و بعضی از ایشان ملیان بمذهب ملکائیه نیز دارند و بعضی کویند معنی پسر خدا بودن روح او خدا است یعنی توهم اینست که خلق وجود
نمایند و روح القدس است که وقتی به او زنده شود اکر پرسند چرا عبادت عیسی واجب است
کویند از بهر انکه عیسی واسطه است میانه ما و لاهوت و کویند معنی لاهوت انکه روح خدا است
و تن او بشر او است و یکذات است و تشخص مثل عکس شخص در آینه و این مذهب ارامنه اصفهان است
و تمامت نصاری ایران و کرجستان و طایفه دیکر زنکیان از حبش و سودان و سیب دارو
و بلغار و هشترخان و سکاب و اهل ولایت لروسکان سواحل رود عادل و قاطنین معموره
جنوب و شهر نو که عبارت از ینکی دنیاست و آن در مغرب ظلمات است و آنانکه در حوالی
ظلمات میباشند و سکنه کوه بلور و داغستان و طایفه چرکس و اذناد غسیانی یعقوبیه از ایشان
کویند اتحاد بذات بود و از ناسوت و ناهوت شده و این قول فاسد و باطل است زیرا که نزد
ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است پس اتحاد ضرورت بندر که

یک ذات و دو تشخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم بودی که لاهوت مرکب
شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و بعضی ایشان نسطوریه گویند میان ایشان
ممازجت نبود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل کرد اینند پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم
بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه در مسیح تاثیر
کند بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم و بیت المقدس و ارزنة الروم و ساکنان
دریای عمان و پرتگال و آنانکه در بحر منطس و اقصا بوش ساکنند و بعضی از انگلیس و فرنگ
ولندیز و فرنکیس و اهل کوه و دو ذیک و دیو و دعه و سواحل و سیلان و بعضی از اهل نوبه
و حبش و سودان و زنگیان و آنانکه در زیر خط استوا و در معموره سیام و بنگ و ماهینه
از هند ساکنند و مقالات همه نصاری آن است که گویند کلمه بر دست مسیح چیزها کرد که آن
کلمه ایجاد است مثل از گل خفاش ساختن و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی
که پدر است و مالک همه چیزهاست و برب واحد که مسیح پسر خداست و از خدا پدید آمد و چون
ابتدای کاری کنند بسم الله الاب و الابن و الروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و کتابهای
آسمانی را بیست و چهار دانند که بر بیست و چهار پیغمبر نازل شده و بس و بهمین عدد از پیغمبران
قائلند حضرت موسی و داود و باقی انبیا را با یوسف رهبانان میدادند و گویند کتاب انجیل
از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی به آسمان چهار نفر از حواریین لوقا و متی و یوحنا و مرقس
نوشتند بفرموده آنحضرت و اینکه در میان چهار انجیل است و جزوی در آنجا از حلال و حرام و فرض
و سنت و امر و نهی نیست بلکه همین احوالات آنحضرت و مادر او از ابتدای تولد و شهر بشهر رفتن
و کجا نشستن و چه خورد تا وقتی که باعتقاد ایشان او را کشتند و بچهار میخ کشیدند و بر دار زدند
و در قبر گذاشتند و در نسب آنحضرت گویند که مریم زن یوسف نجار شد چون او را بخانه آوردند
آبستن بود پرسیدند که این حمل از کیست گفت نمیدانم یوسف گفت از حمل خداست پس
سه روز یا چهل روز در زمان پادشاهی فیلاطوس و بعد از آن زنده شده به آسمان رفت

الصلا

و اصلا در آنجا شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت موسی و احکام توریة و مسائل عمل میکردند
گویند مسیح نیامد که دین موسی و طریقه یهود را برهم زند بلکه آمد تا تمام کند نو و کهنه دین موسی را
و هم چنین نصاری از اقانیم خلاف کنند بعضی گویند که خواص‌اند یا صفات و گویند از جوهر خبری
شریک او باشد و اعضای عیسی از لاحوالات آن است که آنکه پدر داشت اولی تر است
از دی تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا و اینکه گفتم مذهب نصاری ترکستان و فرکان قبرس
و آچ و چنگال و نصاری وودیان و باشی آجوق و مکاب و قبیاق و نصاری و قمود سکان
رود خانه آق و بکیز و قرا و بکیز و پرتال و اهل مغرب و اسکندریه و تبت المعدتین و اجداد چنگیزخان
گویند این مذهب داشته اند و بعضی از سلاطین مغول و بعضی گویند بت شکری نامی و جمع
این مذهب داشته اند و بوده اند در ایام سلطنت چنگیزخان بوده بعد از اسلام اورا
و اعتقاد جمیع نصاری آن است که همه انبیا از برای کفاره پدر خود ابو البشر آدم که گندم خورد
بود در جهنم بودند عیسی آمد و لگد زد و جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم را
و اغسال واجبی و مطهرات و نجاسات و استنجا کردن و عبادات مفروضه از صوم و صلوة
و اعمال مسنونه در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب کفائی میدانند هرگاه که در کلیسا
شود اما اینکه در بیرون اند از ایشان ساقط میشود و بغیر از طلاق بهمه اعمال توریة عمل میکنند و در باب
و اکثر شرعیات نیز متابعت مذهب باطنیه میکنند و در باب حضرت رسالت و این دین چندان کفر
و زندقه گفته اند و کتابها بر رد این دین نوشته اند که بیان نتوان کرد و کشیشان ایشان بهشت را
بگرو پیمان میفروشند هر کس که زر بدهد و هر کس از زن و مرد گناهی میکند و نزد علما و پادریان
خود میرود و اظهار گناه خود میکند او را می بخشند و گوید در عوض گناه پرهیز کن و چند روز حیوانات
نخورد و اکثر محرمات را حلال میدانند مثل قمار و شراب و ساز و غیره و هم چنین گویند عیسی شراب
دائم خوردن شراب کرد و این لعنت خدا است و من پسر خدایم و پدرم در آسمانست و گفت استغفر الله
هر کس شراب خورد خون خدا را خورده و با او متحد میشود و کندری در کلیسا میسوزند و میگویند خدا را میسوزند

تعالی الله عن ذالک و کفر و زندقه ایشان بسیارست بدین قدر اکتفا شد و هریه از ملاحده اند
هرچند بعلانیه اظهار دین خود نمی کنند اما گویند صانع عالم نیست و گویند و ما یهلکنا الا الدهر و اسخان
سنوفی دارد که ما نمی بینیم آدمی برادمیخورد و میمیرد و جمله گویند هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی
و محمد صلعم انبیا بودند و لیکن هرمس و هرابوس و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس
پیغمبرانند و این قوم نیز کواکب را عبادت کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل برانکه ما تخم را می بینیم
که جوجه میشود و آدمی را می بینیم که از منی بهم میرسد و مسبب را نمی بینیم زیراکه بعقل ما درست نمی آید و هرچه
عقل ما در نیابد حکم بوجودش نمیکنیم پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و امثال و ابحی بر دایشان
واجب است و اما خمر را حلال میدانند و گویند وطی دبر زنها مردان بر اجنبی حلال است زیرا
که شوهر صیغه بر فرج خوانده است و زن مختار است و نزد ایشان حشر و معاد نیست و محمود از ایشان
به طبیعت و عناصر اربعه قایل شده و در کتابی از آن ملعون دیدم که نوشته لا اله الا الله المرکب
المبین همه صفحه این قول نوشته بود و چهار نقطه گذاشته بود و آتش و باد و خاک و آب
و از قرآن استشهاد آورده بود باثبات طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود
براهمه فرق ایشان بسیارست و بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم و خضر قائل اند
و قلیلی از ایشان از انبیای عجم قائل اند و برهمن هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است
نه چون نورهای دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه تجسیم باری تعالی قائل اند
و همه مشایخ اعتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم بود و آخر شیث و بعضی گویند عیسی نیز بود و اکثر
بوجود انبیا قائل نیستند و گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اگر انبیا چیزی فرمایند که موافق عقل
باشد خود کفایتست و اگر خلاف عقل بود آن هم قبیح پس حسن و قبح نزد ایشان عقلی است براهمه گویند
زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمان است و چون ابراهیم را در آتش انداختند زعفران و نرگس را
خداوند عالمیان آفرید کاو شیر داده فرستاد تا آنحضرت شیر او را میخورد دانست که کشتن گاو در نزد ما عظیم است
و عبادت عناصر اربعه و جمادات می کنند و موتی خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند چون الحق نور خدا

بمنزله

میدانند بنور خدا او را داخل می کنند و قائل بمعاد روحانی روحانی و جسمانی هیچ یک نیستند الا فرقه
که بمعاد روحانی قائل اند و گویند ارواح معذب میشوند بهر آنکه ببدن حیوانات دیگر داخل میشود و هر
که بد و سرکش است اگر در زیر قطب شمالی میدانند با لم سرما گرفتار است و اگر در قطب شمالی ماند
متالم بگرما میشود و جمه تناسخ قائلند و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات ناموزیات و غیرش را خوب
نمیدانند و در نزد ایشان حشر و معاد نیست تناسخی جمله فلاسفه و بیشتر نصاری و کل فرق براهمه
و کوارو سواد و راچپوت و صابئین و طبیعیون از حکما و بعضی از سنیان و بعضی از فرق مسلمانان
و ملاحده و اسماعیلی و جهال اهل تصوف و حکمای تناسخ قائلند گویند نسخ چهار نوع است نسخ و مسخ
و فسخ و رسخ پس فسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و سباع و انواع حیوانات
و فسخ در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ در انواع اشجار و نباتات و گویند ایشان را
در اصناف چهارگانه مسخ کنند بقدر مراتب ایشان و همیشه میگردند از جسدی بجسدی دیگر و گویند عالم دوار است
و جز این عالم سرائی نیست و حشر و نشر و قیامت و حساب همه محال است و قیامت را گویند عبارت بود
از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ایشان را در اجسام دیگر هم راحت بود و هم مشقت بسبب عمل خیر
و شر و هر روح که در اجساد انسان بود در راحت و لذت بود و هر که در دور اول مرد حال از نیست و هر که
در آن دور کسی را کشت در این دور کشته میشود و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا می کنند
و مقالات ایشان بسیار است باینقدر اکتفا نمود مجوس که مراد گبران باشند اگرچه خود را نسبت
بامت حضرت ابراهیم میدهند و گویند این کتابی که داریم صحف است ایشان را اعتقاد آن است
که عالم را دو صانع هست یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را گویند و گویند
باریتعالی دو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت مبادا امر اضدی باشد که عدو من باشد بعد از آن
از آن اندیشه پدید آمد بعضی گویند یزدان تنها بود و او را وحشتی پدید آمد اهرمن پدید آمد و اهرمن
در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید بر جاه و منزلت او حسد برد و شر و فساد از وی
پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید که لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن که شیاطین باشند جنگ کرد

وجنگ میان ایشان دراز کشید چون یزدان نتوانست دفع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند
وشمشیر را در پیش قمر گذاشتند وبعضی گویند پیش ملائکه گذاشتند بشرط آنکه مدت معین اهرمن
در عالم باشند وچون مدت باخر رسید اهرمن از عالم بیرون رود وخیر محض باشد وگویند یزدان
واهرمن هردو جسمند وبعضی گویند یزدان جسم است واهرمن نه ویزدان مطبوع است بر خیر
وشر نتواند کرد واهرمن مطبوع است بر شر وخیر نتواند کرد وآفریدن موذیات وحشرات
وشر را از اهرمن میدانند ودلیل گویند چون در عالم خیر وشر هست لازم بود که عالم را دو خالق بود
ومانویه نیز این عقیده دارند وگویند خیر ونور را یزدان آفریده وظلمت وتاریکی وشر از
اهرمن است وبعضی مبدء نور وظلمت است وبعضی گویند یزدان واهرمن هردو قادرند الا یزدان
ابتدا بخیر نمود وقومی از ایشان گویند جسم را دو خالق است وبعضی گویند نیست جسم را هیچ
خالق الا آنکه در خارج دو خالق یافتند خالق خیر وخالق شر وجسم خیر وجسم شر از و پدید آمد وگویند
پدر خلایق کیومرث است وگویند روباه جمشید است وکشتن گرگ راجح میدانند وکشتن
حشرات الارض وموذیات را ثواب میدانند ووجود آنها را عبث میدانند وگویند
نافریدست یعنی اهرمن آفریده ویزدان نافریده وزردشت را نبی میدانند وچون عقد
می کنند زن ومرد را برهنه می کنند ونزد قاضیان خود که عبارت از ملایان خود باشد میبرند
قاضی دهن را می بندد وهفت سنگ میگذارد واول عروس میاید وبر روی سنگ می ایستد
وشناسش را وبراو می پاشند تا هفت سنگ را پا میگذارد وپیش می آید وبعد از آن پشت
میکنند بر روی هفت سنگ میرود وقاضی بازشانش میپاشد ودامادهم بدین دستور
این عقد ایشان است وزنان حایض را از خود دور می کنند ودر ایام حیض نمیگذارند دست
بر کاسه وکوزه بگذارند ودر دالان خانه آخورها ساخته اند زنان دهن می بندند ودر ایام حیض
در آنجا می نشینند تا پاک شوند وبآب سرد غسل می کنند ومردهای خود را در دخمه میگذارند
وبکوهها میبرند ومربع بپشت مینخوابانند با جامهای پوشیده وسگ سیاه را همراه میبرند ودونان

بالای سر و پایین پا می اندازند سگ از روی مرده میجهد و نان را میخورد و این غسل میت
ایشانست بدین چند کلمه اطوار ایشان را بیان نمود اهل خطا دین ایشان بدین مجوس شبیه است
و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و بعضی از هندوان و زیربادو مجوس نیز باین رفته اند و دنیا را
قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق براهمه اند و لکن رستم پرستند و در بتخانها صورت رستم را
کشیده اند و بطبیعت قایلند و بآن هم دارند که عبادت می کنند و متمسک بشرعی نشده اند و حکما
درمیان ایشان بسیار است و احکام نجوم و ضابطه آنرا خوب دارند و بحشر و معاد قایل نیستند ثنویه
این طایفه نیز از مجوس اند و اصحاب مانی نقاشند که در زمان شاپور ابن اردشیر بهم رسید
و دینی احداث کرد میان مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و به پیغمبران
بحضرت مسیح قایل بودند و منکر موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او اینست که عالم مرکب است
از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را نسبت
به ظلمت میداد و میگفت موذیات و حشرات ظلمت آفریده است برای آنکه حکمت خلق اینهارا
نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم نمی باید اینهارا
خلق کند و عیب کرده موئی را که در پشت زهار و زیر بغل میروید و میگویند که اختلاف الوان و اشکال
در پر و بال مرغان از جهة اخلاط بدنست بدون تقدیر مقدر قدیر و انواع حوادث و بیماریها و بلا
و آفت غله را وسیله ها بکار خلق کرده اند و گویند اگر شکم آدمی بهیأت قباچو د بهتر بود
که هر وقت که میخواهند بگشایند و دست در اندرون او کنند و وطی محارم را حلال میدانند و گویند
هر درختی که بار آوردی بخوردن میوهٔ آن تو اولی تری از دیگران و گویند هر فرزندی که از دختر خود
بزیر آید نجیب تر است از عمه و خاله و نکاح را فایده نیست الا آنکه میدانند که از کدام خانه بر میآید و اگر
او را ترتیب کند کفر و زندقه ایشان بسیار است طبیعیون به طبیعت مشهور قائلند و گویند اشیا بجودی
خود متکون میشوند الا در ماده انسان میگویند چون نطفه در رحم با در افتاده مدور میشود از جهة آنکه تو اسطه
حرارتی که در رحم است تصحیح می یابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط ما تحت خود یعنی الخ

غلیظ است رو بمحیط میاورد و در سطح اولی نطفه مقر رمیباز دو انچه در زیر سطح اعلاست و متصل سطح
و انچه لطیف و کمتر است بالا مرکز است بدین چهار طبقه میشود مرکز که درمیان نطفه است سودا میگویند
وسودا خشک است وطبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد وطبقه دویم را بلغم گویند و بلغم سرد و تر است
وطبیعت آب دارد لاجرم بجای آب افتاد وطبقه سیم راکه محیط است خون میگویند وطبیعت
هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای باد افتاد چهارم راکه محیط است صفرا میگویند و آن گرم و خشک است
وطبیعت اتش دارد لاجرم بجای اتش افتاد وچه هر نطفه چهار عناصر وچهار طبیعت بهم ساخذ ازین
در یک ماه بود بعد از ان موالید سه گانه که معادن و نباتات وحیوانات باشد پدید آید و تمامت اعضا
اندرونی پیدا شود و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از ان مضغه میشود و درمیان مضغه عظام و اعصاب
وعروق پیدا می آید و در اول چهار ماه که نوبت آفتابست آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت
دروی پدید میاید و لوح روح گویند همان حرکت خاصه است به عناصر و در ماه نهم که نوبت بمشتری رسد
بدین عالم آید و اینها را گویند بطبیعت میشود بدون تاثیر خالق کبیر و هم چنین گویند ابر در آسمان دود است
و شهاب بخار دهنی گوید که بکوه مار میرسد و میوزد باران حرارت افتاب است که منعکس و در ابر بسته
میشود و باران میشود و چون بکوه زمهریر میرسد در حین نزول برف میشود و زلزله بخار زمین است
که آنرا مضطرب و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است که چون جمع شد زمین را منفجر
میکرداند و بیرون سی آید و قوس و قزح عکس آفتابست فلاسفه عالم را قدیم میدانند و بعضی صانع
مختار می کنند و صانع را بعضی علت اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم
بودند چنانچه قرص افتاب و نورش گویند اول چیزیکه از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزله
دویم است در علت اولی و در عدد نه در قدم و آنرا عقل کلی و فعال خوانند و گویند این عقل است
که در قران مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر این در نفس همچون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس از لوح است
که در قران یاد کرده شد و نفس را یتیم خوانند در عدد و گویند عقل جزویست و بدان نیک از بد و نفع از ضرر
بداند و قوتیست از قوتهای نفسانی کل و گویند عقل ساکن و حرکت میکند و نفس در عقل بالاست

وهمیشه متحرکست وعقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون
مشتاق علت اولی میشود بواسطه علت عقل بعلت اولی رسد و گویند علت اولی داند که عقل
معلول اول است وجز این هیچ نداند و گویند جاهل است آنچه بر بالای ویست زیرا که بکمال ویست
و هم چنین جاهل است آنچه در زیر ویست از بهر آنکه نفس خود را به ازان شناسد و گویند هرچه
در زیر فلک قمر است معلول طبایع وطبایع معلول نفس و نفس معلول عقل وعقل معلول علت
اولی وبعضی از ایشان گویند زمان محیط جرمهای زمانی باشد ونفس محیط عقل وعلت اولی محیط
عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند در گرد جمله موجودات برآمده وبعضی گویند که مبدأ عقل عالم
اسفل عقل عاشر است یعنی فلک قمر وعقل فعال وواهب الصور نام اوست اما بیشتر برآنند
که عقل عالم علوی هر ده فعالند وهر ده مبادی عقول ونفوس عالم سفلی اند ازین جهت
که عقل از عالم علوی وتمامی کواکب وثوابت وسیارست وکارکنان عالم سفلی اند ونقاد
میان آدمی را ازجهة خاصیت ازمنه میدانند از سعادت وشقاوت وبلاهت وزیرکی
وهمت وخساست ودرویشی وتوانگری وعزت وخواری ودرازی عمر وکوتاهی ومانند این
ازعقول ونفوس عالم علوی واثر کواکب وثابتات وسیارات میشناسند وگویند دانش
باری تعالی بذات خود بنفس ویست وگویند عالم ومعلوم وعلم هرسه یک دانند وعلت او را
جز از صانع بودن هیچ صفت نیست وگویند از عقل محض دو عقل دویم و فلک نهم پدید آمد و از عقل
دویم عقل سیم و فلک ثوابت پدید آمد و از سیم عقل چهارم و از چهارم عقل پنجم پدید آمد و از عقل
پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم
وعقل هشتم پدید آمد و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم پدید آمد و فلک قمر پس عقول ده باشد و افلاک
وگویند اینها بجودی خود بهم رسیده نه علت اولی آفرید اهل تحقیق وحکما گویند خدای تعالی
بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوسات است و ملکوت عالم معقولات را عالم غیب
و عالم ارواح علوی و امر گویند و چون موجودات ملکوتی بر دو قسمند قسمی آنست که با عالم

اجسام بهیچ وجه تعلق و تصرف و تدبیر ندارند و ایشان کروبیان و کروبی بر دو قسم است که از عالم
و عالمیان اصلا خبر ندارند و ایشانرا ملائکه مهیمه گویند و قسم دیگر آنست که ایشان حجاب بارگاه
الوهیت اند و محبت فیض ربوبیت و این طایفه را باصطلاح حکما اهل جبروت گویند و روح القدس
در صف اول این طایفه است و در انما اعلی روحی از آن عظیم تر نیست و بیک اعتبار قلم
و بیک اعتبار عقل گویند و همین عقل است که اقبال کرد و این عقل در صف این طایفه است
و روح القدس که از اجبرئیل خوانند در صف اخر این طایفه است و قسم دیگر که از موجودات
ملکوتست که تصرف و تدبیر می کنند و ایشان را روحانیان گویند و ایشان بر دو قسمند قسمی آنست
که در سموات تصرف می کنند و ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسم دیگر هم تصرف میکنند
و ایشان اهل ملکوت اول اند و چندین هزار از ایشان بر معادن حیوانات و نباتات
موکلند لاجرم بر هر موجودی ملکی موکل باشد و گویند تا هفت فلک نباشد خدای تبارک و تعالی
برگی نیافرید در درخت و زبده ملوک اسفل مرکب است از دو عالم جسمانی و روحانی و اول موجودات
و مقصود همه آفرینش اوست و ارواح ناری که ایشانرا جن نام نهاده اند و شیطان خوانند
منقسم اند همه ملکوت اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات
و ماهیات ایشان را مخالفت بسیار هست و عالم اجسام بر دو قسمند سماویات و ارضیات
اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیاره و کواکب سبعه و اما ارضیات چون بسایط
عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون معادن و نباتات و حیوانات
بحر و بر را که نهایت نیست و گویند اول چیزیکه باری تعالی آفرید جوهری بود که از آن جوهر عالم کبیر گویند
و ماده و بواسطه وجودی خود آفرید جوهر اول را روح اضافی و عقل اول را روح اعظم و روح محمد صلعم
گفته اند و بزرگواری جوهر اول را کسی داند بجز الله تعالی از جهت آنکه بغایت شریفست و لطیف و دانا
و مقربست و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در اشتیاق خدای تعالی میباشند و هرگز یکطرفة العین
از آنحضرت غایب نمیشود و بواسطه جوهر اول فیض را از مبدء قبول میکنند و هیچ چیز این تقرب ندارد

جوهر اول دارد و خدای تعالی را خطاب و کلام با اوست و او را خطاب با تمامت موجود
و خطاب با این جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افلاک
و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات را
بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادن اند و در مبدء انکار معاد از این اقوال
ظاهر میشود و تمام شد اولین مقالات فلاسفه و متشرعین ایشان و چون طول بسیار دارد کلام
ایشان مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قائلند الا قلیلی از مسلمانان و گویند قسمت تقویم سی
دارد تا چهار طبایع بروج پر نگردد حیوانات پدید نیاید بدانکه ابتدا از حمل کنند و گویند دوازده
هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی حایل نبود زیرا که حمل برج آتش است و یک عنصر حیوان
حاصل نشود و دو هزار سال نیز قسم ثور بود و ثور ارضی است و بدان عنصر هیچ حاصل نشود
و نیز دیگر آنکی گرم و یکی خشک و سرد است و سه هزار سال قسمت جوزا بود و جوزا گرم و تر است
و چون سه قسم طبیعت پیدا شد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر نباتات پدید آمد پس قسم سرطان
هفت هزار سال بود و هفت ستاره در این دور با وی شریک شدند هزار اول زحل شریکست باوی
و چون در سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد حیوان پدید آمد و همچنین تا بقمر
رسد و هزار آخر شریک قمر بود گویند چون این دور تمام شود آسمان منطبق شود عالم خراب
شود و زمین به آب فرو رود و در دور سنبله و میزان و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور
به عقرب رسد حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
سال عالم خراب شود و هفت هزار سال آباد و همیشه باین ترتیب باشد تا آنگاه که باز
خراب شود و ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و چون خواهد که آباد شود در آن ربع
مسکون که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود
والله اعلم باب دویم در احوال خیر مآل حضرت فاطمه زهرا سیده نسا آنحضرت صبیه زکیه
حضرت خاتم الانبیاست و مادر آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد

ابن نوفل ابن عبد العزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول عذرا و سیده نساء العالمین و نام آنحضرت در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی بریده باشده از بدیها و برنده شیعیان خویش از آتش دوزخ و در کتاب جاماسب حکیم و کتاب زندشاه زنان و در حدیث بریح حق تعالی نام او را نور فرموده و در توریه عابده بوده و در انجیل محذومه و در کتاب زبور تاج النسا و در کتاب براهمه شمسه کبری و در کتاب یونانیان حبیبة الله و در کتاب قلوپین مسطور است که حدیث میکند ملک با دختر آخر الزمان همچنانکه با مریم ما در مسیح سخن میگویند و نام او مظلومه است و ستم رسیده و دشمنان او در کهنم است و خداوند عالمیان دشمنان و ظالمان او را بداغ مهار کرده بکهنام و مراد از کهنام جهنم است که معرب کرده اند و نقش نگین آن حضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواتر است بر جلالت و فضیلت و عصمت و طهارت او و اینکه سیده زنان عالمیان بود و اشرف زنان جهان و اهل بهشت است و از آدمیان و حوریان و جنیان شرف و بزرگواری او زیاده است بر زنان حضرت رسالت پناه و زنان انبیا و زنان ائمه معصومین و دختران ایشان و اشرف از ام البشر حوا و اقلیما و عناق بنات آدم و هاجر و ساره زنان حضرت ابرهیم و راحیل و لیا زنان حضرت یعقوب و یوخابد ما در موسی و ام کلثوم خواهر هارون و زلیخا زن یوسف و رینا خواهر آنحضرت و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حنه بنت فاقود بن قسیله زوجه عمران ابن ساهان و اشباع زوجه زکریا خواهر حنه و دختران لوط و استاره دختر ابن یعقوب و بلقیس بنت شرحیل ابن الهدها و زوجه حضرت سلیمان و مریم ما در عیسی و ناهید ما در ذو القرنین بوده و او را از هرا بجهة این میگویند که چون در محراب عبادت میایستاد در نماز صبح از نور روی او تمام خانهای مدینه سفید میشد و در ظهر چون نماز می ایستاد تمام مدینه و خانهای آن روز میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول عذرا

اعجاز ولادت حضرت

بجهة این میگویند که انچه زنان حیض و کثافت میدیدند او نمیدید و همیشه بر صفت دختران پاکیزه بود

انسیه حوراطینت بود و ولادت با سعادت او در سال پنجم بعثت حضرت رسالت پناه و

واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا صلعم از بهشت رطبی تناول فرمود

و به حضرت خدیجه کبری مقاربت نمود و حق تعالی فاطمه را از ان بیافرید و بعد از حضرت

رسالت پناه ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند باسانید معتبره مرویست که بعد

از وفات حضرت سید المرسلین چون انحضرت مهموم و حزین بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد

و قصص اخبار گذشته را تا روز قیامت با انچه این امت میکنند و خواهند کرد و انچه واقع خواهد شد

تا اخر شدن دنیا و انچه منافقین این امت می کنند و خواهند کرد و خلفای جور از بنی امیه

و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهند همه را فرمود و

و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و این طوماریست که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب الامر است

و مشهور انست که حروفات ان مصحف نورانیست و مفتح الصور قرانیست و صاحب کشاف و ثعلبی

و فخر رازی و غیر ایشان از علمای عامه در فضایل ان سخنان گفته اند و مجموع این چهارده حرف است

صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و بان تمسک جسته ایم و این کتاب نیز مثل جفر جامع است

و حروفات مفتتح صور قرانی است ص والقران الر المر الم طه طسم لم یکن یس حم حمعسق ق والقران

ن والقلم سبحان الذی اسری کهیعص مرویست از سلمان فارسی ره که بعد از وفات حضرت

بده روز از خانه بیرون آمدم و در راه حضرت امیر المؤمنین را ملاقات کردم فرمود که نزد فاطمه

تحفه از بهشت برای تو آمده میخواهد تو فرماید تعجیل بخدمت او شتافتم فرمود که دیروز در همین

موضع نشسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما

ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه دختر باندرون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت

و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم برخاستم و سؤال کردم که شما

از اهل مکه آیید یا از اهل مدینه جواب دادند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار

غرت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده ایم از یکی که بزرگتر بود پرسیدم
که چه نام داری گفت مقداد گفتم بچه سبب ترا مقداد نام نهاده اند گفت بجهة آنکه از برای مقداد
ابن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که تو چه نام داری گفت ذره نام دارم از سبب نام
پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر خلق شده ام حضرت فاطمه پرسید از سیم که تو چه نام داری
گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد کرده پدر تو خلق
شده ام حضرت فرمود که از برای من رطبی چند آوردند مانند نانهای گردهای بزرگ از برف
سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبها بمن داد فرمود
که امشب باین افطار کن و فردا هسته اش را از برای من بیاور پس آن رطب را گرفتم و بهر جمعی
که از اصحاب حضرت رسالت پناه میگذشتم می پرسیدند ای سلمان که مشک همراه داری
میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته نداشت روز دیگر بر در خدمت فاطمه
رفتم و عرض کردم که هسته نداشت فرمود که چون هسته داشته باشد و حال آنکه این رطب از درختی
هست که حق تعالی در بهشت غرس نموده تعیش و سلوک آنحضرت در دنیا آن بود که اگر روز
روزه بود بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود یا روزه بود و شبها بتهجد بر میخواست و اگر ایام
نیم از نبود میگرفت و میرشت و اجرت آن مشت جو بود قناعت میکرد و دست مبارک
آن صدیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود و پینه دار آبله داشت و تسبیح فاطمه زهرا که در میان
امت مشهور است متعلق بآن جناب است حضرت رسول شفقت فرمودند که بخواند چون بسیار
محنت می کشید از خدمات خانه و بطریق شیعه سی و چهار الله اکبر و سی مرتبه الحمد لله و سی و
سه مرتبه سبحان الله و عامه برعکس میخوانند که اول سبحان الله و آخر الله اکبر است و در بعض
کوکب وارد شده است که از حضرت رسالت پرسیدم که وصی تو کیست فرمود که هر کس ستاره
در خانه او فرود آید وصی منست و مشهور آنست که ستاره زهره بود که چون شب شد ستاره
از آسمان نزول نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه تکبیر فرمود چون بخانه امیر المؤمنین فرود آمد

سی و سه مرتبه الحمد لله فرمود از شکر این نعمت عظمی و چون برگشت سی و سه مرتبه سبحان الله
فرمود صحابه گفتند آن حضرت از غایت محبت که با علی دارد گمراه بود در حق او حق تعالی سوره والنجم را
فرستاد تا و ما ضل صاحبکم و ما غوی رد بر گفتار اصحاب و لباس آنحضرت از پشم خشن بود
و چادر از پشم بر سر میکرد و پینه بر چادر میزد و آنچه بدست او میآمد از دنیا بفقرا و همسایگان
میداد و هم با یتیام و بیوه زنان و ذخیره چیزی نگاه نمیداشت و در ردی پوست گوسفند می نشست
و میخوابید و نماز میکرد و فرش او از پوست بود و بالیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود
و با امیر المومنین ع در زیر یک لحاف میخوابید و با ندک قوتی سد رمق میکرد و در ظرف سفال پاک
و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید و مصایب دنیا و فقر و احتیاج ان صبر میفرمود
و اصلا بدنیا و لذات دنیا و زینت او مایل نبود روزی قلاده از نقره و بروایتی از طلا در گردن
کرد و بر در خانه پرده اویخت و قاعده حضرت رسالت ص آن بود که هر وقت که بسفر میرفت او را
دیدن میکرد و چون از سفر میآمد اول بخانه فاطمه تشریف میبرد و او را میدید و بعد از ان بدولتخانه
خود تشریف میبرد در وقتی از سفری برگشت شنید و یا اینکه دید پرده اویخته بدیدن او نرفت
و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده و پرده را در راه خدا تصدق کرد و حضرت رسالت پناه
ازو خوشنود شد و مدت عمر بیرضای الهی کاری نکرد و حضرت امیر المومنین ع از خود دلگیر نکرد
و آن حضرت هرگز از وی در خشم نشد و غضب نکرد و مربیه آن حضرت ام ایمن بود و اسماء
بنت عمیس و یک کنیز داشت فضه نام و خدای سوره هل اتی را در شان او و شوهرش فرستاد و مخالف
و موالف در شرف و جلالت و عصمت او خلافی ندارند و جمیع اهل تسنن نیز سوره هل اتی را
در شان او و فرزندان و شوهرش میدانند عدد اولاد از ذکور حسنین ع بودند و محسن نام
که شش ماهه سقط شد و فرزندان اناث زینب کبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف آن
حضرت هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود و بقولی بعد از فوت حضرت هفتاد و پنج روز و بقولی
صد و بیست روز بطریق مخالف شش ماه در حیوة بود قاتل آن حضرت خلیفه ثانی بود که در خانه

برشکم او زد و از سوراخ در کارد بر شکم مبارک آن حضرت زد و قنفذ غلام او تازیانه زد و دست
مبارک او بشکست و در ایام غصب خلافت و بیعت کردن خلایق با ابی بکر آن معصومه به جوار رحمت
ایزدی ارتحال نمود مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین این امت آزار بسیار دیده و حضرت
بشمار کشیده که از انجمله فدک را گرفتند و نامه بخشش فدک را دریدند و دشمنان نسبت حرفهای بد
با و دادند و اهل سنت این حکایات را در صحاح سته خود بطرق متعدده به چندین طریق متعدده
ایراد نموده اند و آنحضرت ایشان را حلال نکرده و وصیت کرد که بر جنازه آنحضرت حاضر نشوند
و نماز نکنند و همه این ماجرا را علماء مفصلا در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند و بطرق متعدده
چنین روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود فاطمه پاره از من است هر که او را برنجاند آزار
کند خدا را آزار کرده است و خلفای ثلثه در اجماع ایشان قایل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا را آزار
کرده است و فضیلت و بزرگواری او را میدانستند و عاقبت او را زدند و دشنام دادند و خواستند
که او را با اهل بیت بسوزانند و حق او را غصب کرده او را انجا در زاری کشتند و در مرض موت
هر دو خلیفه خواستند که ایشان را بحل و عفو کند قبول نفرمود و از ایشان آزرده از دنیا رفت
و در کتاب فلانم مسطور است که محمد ابن ابی بکر گفت که پدرم ابن ابی قحافه در وقت نزع گفت من
در حضور خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی آنجا حاضر شدند و مرا
بدوزخ نوید میدادند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای ما در آنجای ثبت است بر من میخوانند
و میگویند مرجع و مقر تو و عمر و عثمان و معاذ ابن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح دوزخ است
عمر گفت انه لیهجر این راز را بکس مگوئید تا بنو هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرد گفت ای عمر
من هذیان نمیگویم نه من در غار با محمد صلعم بودم و او گفت در حبشه کشتی جعفر را می بینم که در دریا
جاریست من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم به بینم او دست به چشم من مالید من نیز بدیدم
بعد از آن در مدینه انتحال با تو گفتم تو گفتی ساحر است چنانچه بخاطر من گذشته بود اما اکنون
بر من روشن شد که به سبب این اعتقاد فاسد بود ظلمی که بر اهل بیت او کردم و معذب

المومن

و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر به خندید گفت هذیان میگوید برخو آهسته
با برادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر لا اله الا الله گفت بخدا
که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت میبینم گفتم چه تابوت گفت تو نمی بینی تابوتیست در زیر
همه طبقات دوزخ و دوازده کس در و می بینم و جای آن عمیق است و از شدت حرارت دوزخ
تا پیدا میشود من گفتم یا ابه تهذی یعنی ای پدر هذیان میگوئی گفت و الله ما اهذی یعنی بخدا هذیان
نمیگویم خدا انصاف دهد عمر را که باز داشت مرا از ذکر بعد از آنکه ما آمده بود یعنی از قرآن و راه نما
او مرا محروم ساخت و رو بر زمین نهاد و زاری میکرد و وایلاه و اثبوراه میگفت تا بدرک واصل شد
پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه میگفت من آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان
گفته است زنهار تو با علی و هیچکس مگو که موجب شماتت نشود و ابو غسان مالک ابن اسمعیل
نهدی روایت کرده است که محمد ابن ابی بکر گفت در وقت نزع پدر را به بدترین حالی دیدم گفتم
ای پدر ترا به بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را نزد من مظلمه ایست که اگر حلال کند امید است
نجات هست گفتم کیست گفت علی ابن ابیطالب ع گفتم اگر گوئی نزد او روم التماس بحلی نمایم گفت برو
پس نزد امیر المومنین ع رفتم و عرض کردم که پدرم به بدترین حالیست و بدی عافیت را بجهة
ظلمی میداند که بر تو کرده است و حقی که از شما انتزاع کرده من ضامن شده ام که از حضرت
التماس کنم که آنرا بحل کنی فرمود که کرامة لک یا محمد به پدرت بگو که نزد تو اعتراف کند
که امامت حق او نبود و بناحق انتزاع نمود تا من او را بحل کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا را
گفتم گفت اگر گویم مردم تا قیامت بر من لعنت کنند و این آیه را خواند و جاءت سکرة الموت
بالحق ذالک ما کنت منه تحید پس آهی کشید و گفت کاشکی با فاطمه خانه او را بکار نبودی
و کاش فجاه سلمی را باتش نسوختمی و کاش خواهر خود را با اشعث ابن قیس نداده بودمی
پس ویل و ثبور میکرد تا بجهنم واصل شد ابن قتیبه که از کشیشان بزرگ ایشان است
نقل کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت لیتنی کنت اترک بیت فاطمه یعنی کاش آن روز

خانه فاطمه نسوختم و بنیک علی فوتیجی متعرض جواب شده که چون محمد ابن ابی بکر شاگرد علی ابن ابیطالب
از برای خوشش آمد آن حضرت اینها را در باره پدر خود گفته غرض امیرالمؤمنین آنحضرت را
بشب دفن کرده و تابوت در این امت نبود بتعلیم اسما بنت عمیس بود که در حبشه دیده بود
تابوت از برای آن معصومه ساخته و در سه موضع علامت قبر برای او کذاشتند اول
ما بین قبر و منبر و یک علامت روبروی حضرت رسالت پناه صلعم و یکی در بقیع و نزد علمای
شیعه نزد قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای انکه احادیث بسیار دلالت بر این میکند
که در انجا مدفونست و اگر هر سه موضع را زیارت کنند از برای زیادتی ثواب بهتر است باب سیم
در احوال شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو تراب و ابو الریحانتین
و ابو محمد و القاب آنحضرت قریب بپانصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر و امیر النحل
و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و امیرالمؤمنین و لیث و عقور و خاصف النعل و شجنه النجف
و حیدره و قسوره و اسد الله و ضیغم و هزبر و سیف و خلیفة الله و مرتضی و حق و عدل و ید الله
و قدرة و نام مبارک او علی است و در توریة اسم او ایلیاست و در قران ولی و صالح المؤمنین
و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنگان ارما و شنطما و در انجیل روس برنا و در کتاب الملبون
ابو العلی و در کتاب هندوان لشن و در کتاب زند مجوسان طبلا و در جاماسب نامه عبد الاحد
و در صحف ابراهیم و بروایت دیگر خرپیل و بروایت دیگر تنش حم العین و در کتاب ماجارله
پولده یعنی شیر شکار و در کتاب زردشت بت شکن و در کتاب شعیای نبی صاحب
و در کتاب ارژنگ ست حق و در کتاب شکلوش لوقاجها ندار و در کتاب براهمه خدا دوست
و توانا و در کتاب پاتنکل سر الله و در کتاب زکریا الی و فرنگان الی را معنی زیتون کرفته اند
که زیتون نام آن حضرتست و اشاره بآیه یا د زیتها یعنی و باد ربان فرنگ تفسیر زیتون را
به آنحضرت کرده اند و در کتاب فرنق شاح است و در زبور حیدر است و بروایت دیگر اوریا و در بعضی
از کتب فارسیان فیروز است و چند جا زردشت آن حضرت را برهمن یاد کرده است و از آن حکمة الله

وحق شناس بیرون میآید و دشمنان او را ابو تراب میگویند و در صحیفهٔ آسمانی عادی و در کتب
یونانیان هرمس اعظم و کرجیان ارسطا میخوانند و در آسمان اشماطیل و در زمین حمجائیل و بر لوح
قیدم و بر قلم میصوم و بر عرش معین و به عبرانی بلقاطلیس و بسریانی سرحیل میکویند و نزد
هندوان کنکر است و در رومی بطرا الیسا و نزد ارمنی فریق و در صقالاب فیروق و در برد فارسیان
فیروز و در نزد ترکان راح و در حبشه بتریک و در نزد جنیان حنین و فلاسفه یوشع و در نزد شیاطین
صدمرو در نزد مشرکین موت احمر و در زمان تقیه عدد اسم آن حضرت را موافق لفظ نمک یافته اند
که نمک میکفتند و الحال در میان عوام الناس قسم نمک میخورند و منظور آن حضرت است و ارواح
مؤمنان سحاب البیضا میکویند و کبران با وجود دوری از دین میکویند ما کاره دان علی ام وده
کتابهای آسمانی آن حضرت سیصد نام وارد و آنچه مشهور است نهصد و نود و نه است پدر آن حضرت
عبد مناف است کنیتش ابوطالب که طالب پسر بزرک تر او بود و باین جهت ابوطالب شد و مادرش
فاطمه بنت اسد ابن عبد مناف است که جد حضرت رسالت پناه و آن جناب باشد و آنحضرت
مؤمنه بود و نکین انگشتر آنحضرت الملک لله الواحد القهار بود و جثهٔ مبارک آن حضرت میانه با لا د افروجثه و
درشت چشم و از فرق تا رستگاه موی پیشانی اصلع و شکم مبارک آن حضرت سمین و دستهای
دراز و محاسن مبارک سرخ مو و بشاش بود و خندان بود و ولادت آنحضرت در روز جمعه
سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال و بقولی بیست و هشت سال از زمان ولادت حضرت پیغمبر
در اندرون حرم کعبه در روی رخامهٔ حمرا واقع شده و بروایت دیکر در روز هفتم شعبان که یکشنبه
بود متولد شده و هیچکس از انبیا و اوصیا در پیش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بلند مرتبه
ارجمند سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شده و مخالف و مؤالف در این اتفاق دارند از آنجمله
ابن معاذلی در مسند خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک ابن عجلان ساعدی روزی
در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابوطالب غمناک بود پرسیدم که چرا غمکین هستی کفت فاطمه
بنت اسد بدرد وضع حمل کرفتار است و بعد از آن محمد رسید و از وهمین سؤال کرد و همان جواب شنید

و بعد از لمحه فاطمه رسید و ابوطالب دست او را گرفته بدرون خانه برد و بعد از آن ما همه حاضر بودیم
که از درون خانه برآمد و فاطمه پسر لطیف در دست داشت و ابوطالب گفت او را علی نام کردم
محمد او را برداشته بخانه ابوطالب رفتند و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشایر
المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب گفت با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه
کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمده طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شده مجال
بیرون رفتن از مسجد نیافت روی نیاز بدرگاه ملک بی انباز آورده گفت ای صاحب خانه
و معبود یگانه من ایمان آوردم بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید و چنین تابع جد خود ابراهیم خلیل
بحق این خانه و بحرمت بانی خانه و بحرمت فرزندی که در شکم من است امانت از تو که این
ولادت را بر من آسان کن یزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خانه کعبه
منشق شد فاطمه بدرون خانه رفت از نظر غایب شد و دیوار بحال اول برگشت بمرتبه که شکاف
نمود و بعد از ملاحظه این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه بگشایند هرچند سعی کردند
فتح الباب نشد دانستند که رمزیست و از حکمی خالی نه در روز چهارم دیدم که فاطمه بیرون آمد
علی را بر سر دست داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله جمیع زنان سابق افضلم
چراکه خدا مرا در خانه خود درآورد و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم متولد
شد از هاتف غیبی ندای لاریبی شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و منام
او را از نام خود مشتق کردم و غامض علم خود را باو کرامت کردم او درین جاها کسر اصنام
خواهد کرد و اذان خواهد گفت البته یزید گفت که رسول خدا بغایت مسرور گشته مهد او را نزد
فراش خود گذاشتی و در خواب بجنبانیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کنند گفتی
و فرمودی این برادر و ولی و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه من است
و او را بر دوش مبارک نشانده در کوچها و کوهها ی مکه گردانیدی صلواة الله علی الحامل
والمحمول و گویند تولد آن حضرت در شب یکشنبه بیست و سیم شهر رجب بود و آن حضرت در ایام طفلی

اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان هاشمی بودند و تولد آن حضرت بعد از آنی بود که سی
سال از سلطنت پرویز گذشته بود و در ده سالگی و دوازده سالگی نیز گفته اند که ایمان
به حضرت رسالت مآب آورد و سی سال در حجر تربیت سید ابرار بود و بعضی سی و سه
گفته اند و در نهم چهارم شهر ذیحجه سنه خمس ثلاثین هجری که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود
بخلافت نشست برادران آنحضرت که طالب بود بزرگتر از همه و در حدیث معراج
از جابر مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نور دیده در زیر عرش گفت
الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی عبد المطلب است و یکی ابو طالب و یکی عبد الله و
طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند جعفر بعد از آن
حضرت ایمان آورد و عقیل از طلقای بدر است و در آنجا مسلمان شد و هر یک از این
برادر چهارگانه ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت ام هانیست و حضرت
رسالت از طفولیت آنجناب را تربیت کرد و بشرف مصاهرت خود اختصاص داد
و در خدمت آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان
از علوم و احکام الهی و اوامر و نواهی جمیع تعلیم او نمود و از آنجمله صندوقی است از پوست
که نزد آن حضرت بوده که علم پیغمبران و اوصیا و علماء گذشته همه در آنجا مضبوط است
و آن را جفر ابیض میگویند و آنچه از حضرت رسالت پناه صلعم یادگرفته یا وصیا از در
خودش تفویض نمود و بعد از حضرت رسول صلعم علم او و سایر ائمه معصومین چند نوع
بود گاهی صدای ملک می شنیدند گاهی روح خلیقت عظیم از همه ملائکه و از جبرئیل و میکائیل
و سایر ائمه با او القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد
و گاهی صدای ملک بگوش ایشان مانند صدای زنجیری که بر طشت فرود آید میرسید
و دیگر از علوم که حضرت رسالت صلعم با و عطا فرمود جفر جامع است که علمای خاصه و عامه
قائلند که با آن حضرت است و آنچه الحال در میان است بیست و هشت جزو است و هر حرف

چپ و هشت صفحه است و هر صفحه بیست و هشت خانه در طول و موافق او در عرض
و در هر خانه چهار حرف از حروف تهی است و آن را بغیر از اولیاء الله کسی دیگر نمیدانند مگر آنرا
از ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از املاء پیغمبر بوده و علی
نوشته بود و زراره ابن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا در نزد صادقین دیده بودند
طول هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بضخامت ران
شتر است و این کتاب مسمی است بجامعه و در آنجا مسطور است هر حلالی و حرامی حتی
ارش خراشیدن بدن و دباب و بروایت دیگر جفر ابیض چهارده جز است و هر جز
چهارده خانه طول و عرض او هر خانه چهار حرفست برموز و عامه این علم را نسبت بابا یزید و ابراهیم
ادهم و حسن بصری و معروف کرخی میدانند و در کتاب ناموس است که بسماع نبیت و در
صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیرالمومنین روزی که کسوف شمس واقع شد
بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیزی حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و در همه
عالم شدم بعلم حضوری و جمع کثیر از آن کتاب اسم خود را یافتند و در آنجا اسامی شیعیان و دوستان
خود مفصلا الی یوم القیمه نوشته شده است و دیگر مصحف حضرت فاطمه و در احادیث بسیار
واقع شده که حق تعالی اسم اعظم خود را هفتاد و پنج عدد تعلیم آدم نمود و نوح هفت اسم
میدانست و حضرت ابراهیم شش اسم میدانست و جناب موسی چهار و حضرت عیسی علیه السلام
و صف بر خیا یک و رسول خدا هفتاد و دو اسم میدانست اسامی را تعلیم آنحضرت نمود
و مرتبه و جلالت او بمرتبه و جائی رسید در نزد حضرت رسالت پناه که بغیر از نبوت در همه
کمال به آنحضرت مساوی شد تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور واحد
بگوش هوش او رسانید و انا مدینة العلم و علی بابها در شان او فرموده و در کتاب
آثار پیغمبر مسطور است که پرده چون به نشیند در دیوان علم که مراد علم نام
مبارک حضرت رسالت پناه پرسید و اسما هنا و زنهفتها از اشیاء و در زبور نوده و ششم

میگوید که شاگردم چون جانشین شود دل او از دانائی وحق مملو از دریاهای دنیا بزرگتر
باشد وارتشا کن که مراد ملائکه باشد دربان او باشند ودانائی راپهن کند وخدا اگاه او را
بشنود وانچه خواهد بدهد وعاقبت انچه درباره مسیح گفته اند درباره او گویند ودشمنان او را خوار
ودوستان او را عزیز کنند واو پروا نکند از طعن دشمنان ودر دریای علم وحلم شناور باشند که آن دریا
کنارهای آنها آسمانها باشند وپایان ندرسته باشد وپشتبانان ومقدومنیان برخاک مالد
که مراد نصاری روم باشند وابن ناصریه را دبیت المقدس را در بدر اندازد که مراد یهود باشند
واشهر بشهر خوار کند وخمس مال آدمیان بر اولاد او که دانا وبشمار انند حلال باشد ویازده نفر
از اولاد او ومثل اولاد هرون باشند وایشان راه یافته حق گوینده وعدالت کننده وغیر از
امت ودر کتاب زکیال پیغمبر مسطور است که چهار هزار علم الهی که در جهان است که بعضی پیغمبر
دانسته اند وبعضی پادریان وبعضی را حکیمان همه در شت دانا وپیغمبر آخر الزمان باشد وچون تعلیم
ندهیم بمالد وحضر نبی علم از وفرا گیرد ودشمنان او را چون مسیح دشنام دهند وعاقبت ایشان
در صعود باشد فرزندان او حجت خدا باشند بر بندگان خدا تمام شده است چهار آسمانی
بر ایشان وچیزی نمانده است که نیامده باشد ودر کتاب ذوهر مسطور است که علوم الهی وودایع
خدا که از آسمان بموسی رسید علی وشالون آمد یعنی بموسی وازو بهرون رسید واز هرون
بفرزندان او تا رسید بایلیا وصی موسی شود تا دین خدا یعنی محمد پیغمبر باد دیگر نبی اسرائیل
صاحب علم نخواهند بود تا اینکه قیامت برپا شود از شومت ابر سخاو بردشالم خراب شود والسلام
پس قناعت وسخاوت وشجاعت ومروت وفتوت وعفت وتقوی وپرهیزکاری
وعلم وکمال وهنر واستعداد در خداشناسی ملازم رکاب هدایت انتساب آنحضرت گردید
ومخالف ومؤلف ومومن وکافر ودوست ودشمن وموافق ومنافق اقرار بفضیلت وبزرگواری
او نمودند ودشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان کتابها در مدح او نوشته اند وقدمای
منافقین ودشمنان خدا ورسول خدا وعلمای فرق هر مسلمانان از آشنایان وبیگانگان

وجمهور ملوک اسلامیان و بنی امیه و عباسیان و شیعیان ائمه و فضلای سنیان چون
حنیفه و شاگردان و ابراهیم النظام و شافعیان و حنبلیان و مالکیان و اشاعره و معتزله
و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و عربستان و عظمای آل عثمان و لوندان ایشان
و حکام و ولایت عربستان و رای اعظم هندوان و طالیقون و خواقین ترکستان
و طرای و قبایل خانی تورانیان و ترغیبان و دهاقین و اربابان ایشان و اقوایان الوس
و احشامات و قبچاقیان و فرمان فرمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران
و خراسان و کرمان و کرمان و ملکان نیمروز زابلستان و خدیوان کیل و سیستان تابعه
یمن و حمیران و نجاشی حبش و زنگیان و حکام اطراف جهان از چنگیزیان و مغولان و ایلکانیان
و خواقین خطا و چین و ماچین و شاهان غزنین و بدخشان و سالاران بدانی و کردان
و غرستانیان و صاحب ملک خوارزم و مرو شاهجهان و امیر غزنویان و سامانیان
و تاتاران تورانیان و اعیان و اشراف آل بویه و سرداران و بزرگان گیلان و گیلان و
مازندران و کردنکشان صفاریه و سلجوقیان و قاطبه ملوک ترکمانان و تیموریان و سکنه
البرز و دشت هامان و اهالی سد ذی القرنین و سبع طبسان از گنجان و اعزه خوارزمشاهان
و خسروان زیرباد سر اندیب و هندوستان و وجوه صنادید و اشراف و اعیان
و عقلا و بزرگان جهان و کدخدایان دهات و کلانتران جزایر و جبل و کوه و بادیه و وادی
جهان و مالکان ولایات عرب و عجم و ترک و دیلم و صحرانشینان ملخ و بخارا و سمرقند و سعدیه
و قاطنین ولایات جزیره عربیه و موصل و بغدادیان و سکان ولایت قسطنطنیه و روم
و تاتارخان و کوتوالان قلاع شام و اسکندریه و سند آرایان ممالک مغرب زمین
و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان و ملکه فرنگان ارماد و ماچار و الامان و نصارا و پرتگال
و مصروان و عیسویان حبش و نوبه و سودان و جمهور انام و عوام الناس از صاحبان
و فاسدان و عالمان و جاهلان هر صنف از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب الی زمان

الاقدم

از قدیم الایام الی الآن خاصه اماما ن اهل السنن مثل محمد ابن اسمعیل بخاری و مسلم ابن حجاج
قشیری و محمد ابن عیسی ترمذی و ابی داود سلیمان ابن اشعث السیستانی و احمد ابن شعیب
النسائی و محمد ابن ادریس الشافعی و احمد ابن حنبل و مالک ابن انس و حنیفه کوفی
و متابعان آن و مفتیان ایشان و قاضیان مسلمانان و اهل غلات و خارجیان
و پیروان ایشان چون شیخ خوارزمی و بیهقی و خرکوشی و نیشابوری و سمعانی و حکانی
و نطنزی و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب صدر الائمه بلاذری
و ابو اسحق ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و سیری و ابو المظفر سبط جوزی و یافعی
و قرطبی و محی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی الصفات ماوردی و زمخشری و ناصر الدین
بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی و قاضی عیاض و غزالی و ابن حجر ناصبی
و ابن عمر زاهد عثمانی و مردانی و علی قوشچی که اصرار دارد در امامت شیخین با رفیقش سعد الدین
تفتازانی و ابن حجر و ابن عقده و خطیب دمشقی و حافظ ابو نعیم دیلمی و ابن معادنی و ابن اثیر
طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابو بکر خطیب و اسکندرانی و باقلانی و فخر رازی
و قاطبه اهل السنن و ائمه زیدی و اسماعیلی و غلات و خوارج و مجبره و ملاحده و مشبهه بتصدیق فضیلت
و بزرگواری و عدالت او نموده و همه مفسران و قراء سبعه و محدثین عامه در روایت ایشان
و اهل سیر و تواریخ و معاصرین صحابه و تابعین چون عمرو عاص و براء ابن عازب و انس
ابن مالک و معاذ ابن جبل و عایشه و ابی ابن کعب و سعد ابن ابی وقاص و ابو هریره و سمره ابن
جندب و زید ابن ارقم و معاویه هم قایل به کمالات و استعداد آن جناب بوده و دیگر
مشایخ فضلای اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مولانا
جلال الدین محمد رومی و شاه شمس الدین تبریزی و فرید الدین شیخ عطار نیشابوری و بایزید
بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و غیره و عظمای ایشان و طالبان علوم صرف و نحو و اهل نجوم
و حکمت و استدلالات عقلیه و وهمیه و سالکان و درویشان از هر طریق از نعمة الله و حیدر

وجلالیان ومولویان وبکتاشیان وفادریان وشال پوشان وسقی خانان وصاحبان
ذکر وفکر واورا دوهمه صوفیان وعباد وزهاد وشب خیزان ودیگران مثل اهل ضلالت
ملحدان ودهریان وطبیعیون وعلمای اهل عبارت وستاره شناسان بلکه رمالان
وکاهنان وساحران واعدادیان وعزیمت خوانان وافسون دمان وجمله لشفیان
اقرار بعلو شان وسمو مکان وجاه وجلال ان مخدوم جهان مطاع زمین واسمان
نموده اند بلکه اکثر شاهان کفر در ربع مسکون خصوصا فرنگ وروم صورت شمشیر انحضرت را
در معابد وکنایس کشیده اند واساطین ایوان سلطنت قبضهای شمشیر خود را بنام او
منقش کرده اند وقاطبه ملوک دیلم صورت انحضرت را در شمشیرهای خود بواسطه فتح وظفر
وتیمن کشیده اند ودر شمشیر الب ارسلان وشمشیر ملکشاه پسرش صورت انحضرت بوده است
فلاسفه با اینکه معاندند با دین ما واهل ما با انکه منکر نبوت اند همه این حضرت را بجهة شجاعت دوست
داشتند وهر طایفه از فرزندان از سیاه وسفید وبنده وازاد وخواص وعوام انحضرت را
ونام او را امید انند ودر شدت بلا وسختی پناه باو میبرند وعلمای هر ملت باو ملجا میشوند
وفضلای هر مذهب در مشکلات خود باو رجوع مینمایند وشجاعان وزبردستان روزگار
باو نیاز مند وزایران تقرب بقبر او میجویند وصالحان وصدیقان باو پناه میبرند وبیماران
دوای از او میطلبند وبیچارگان ودرماندگان از او چاره میجویند وقلندریان در وصف
شای او ابوالله دارند وغالیان او را خدا میدانند وشیعیان او را عبدالله ویدالله وسرالله
وقدرت الله واسدالله وخلیفة الله میگویند وهمه مسلمانان او را بنده مقرب اله میدانند
وخلایق همه دنیا باو نیازمند وکافر ومؤمنان هر کس معرفت بحال او دارند وانچه بعضی
در فضیلت آن جناب از اهل تسنن جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند ومرسل متجاوز است
وانچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستانست وانچه بیگانگان ثبت نموده اند
زیاده از دوستان است فرد کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کند سر انگشت

 وانچه از کتب که معتمد علیه اهل سنت وجماعت است و هر یک را منزله قرآن
میدانند واز غیر مسلمانان بنظر رسیده که در انجا از احادیث احمد مختار است در باب فضیلت
حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی انها از ایشان مینماید از انجمله کتاب تفسیر فخر رازی
وکتاب تفسیر ثعلبی وکتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر نیشابوری کتاب
تفسیر در سیوطی کتاب تفسیر قاضی بیضاوی کتاب مدارک نسفی حنفی کتاب تفسیر واقدی
کتاب تفسیر شقفی کتاب تفسیر سدی کتاب انوار التفاسیر زبدة الائمه زبدی کتاب
مجمع البحرین عبد الله ابن یزید الدمشقی الاسماعیلی کتاب فعلم فلا تلم کتاب تحفة الابرار
کتاب اسنی المطالب فی مناقب ال ابیطالب ابن جوزی شافعی کتاب منهاج
بیضاوی کتاب مختصر ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب اعتماد حنابله
کتاب معراج السالکین کتاب ذخیره حسن ابن یوسف المروانی عثمان ابن طاهر
مرشد الملعون النعمانی المسکدی الخارجی کتاب زاد المسافرین حنطب ابن عبد الله
الاسماعیلی کتاب قلزم زخار ابن معادنی شافعی کتاب انساب الصحابه طاهر ابن عبد
الرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب زینة المؤمنین سعد ابن وهب الغالی الهزاره کتاب
الکندرانی الکرمانی کتاب اسباب النزول واحدی کتاب استیعاب عبد البر ابو عمرو یوسف ابن عبد الله
ابن محمد عبد البر که کتاب خصایص نطنزی کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف النبی
خرکوشی کتاب درر النظم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابو بکر احمد ابن موسی ابن مردویه
کتاب غنیه عبد القادر جیلانی کتاب فضایل الصحابه ابو المظفر سمعانی کتاب تحفة الغرایب
ابو العباس فضل ابن یزید الباقلانی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود سجستانی
کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی کتاب موطای مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواهر
القران محمد ابن ادریس شافعی المشهور کتاب احیاء العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم
محمود ابن عمر الزمخشری کتاب شرح نهج البلاغه احمد ابن ابی الحدید کتاب ملل ونحل محمد ابن

عبد الکریم الاشعر الشہرستانی کتاب دجلہ ابراہیم ابن احمد العدنی الیزدی کتاب فردوس
الاخبار ابن شیرویہ الدیلمی کتاب جامع الاصول ابن اثیر کتاب تصحیح الانوار ابو یوسف الاردبیلی
الشافعی کتاب صواعق محرقہ ابن حجر ناصبی کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم
کتاب طعن الرد افضل ابن عجلانی ، لکی الحلبی کتاب غرائب القرآن سجانی کتاب نہایۃ العقول
فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل البخاری کتاب شواہد التنزیل ابو القاسم الحسکانی کتاب رجال
ابو بکر الحسادی کتاب اربعین فخر رازی کتاب تفسیر کبیر فخر رازی مناقب ابی الحسن علی ابن معاذلی
الشافعی الفقیہ الواسطی کتاب حدائق الحقائق کتاب صفین نظر ابن مزاحم کتاب مقالید السما
ابن ابی الثواب القاضی البغدادی العباسی کتاب مناقب موسی ابن سعید الساباطی کتاب
مفاتیح العلوم نجم الدین حسن ابن علوان الجارود العبدی کتاب در المنتقط الصنعانی کتاب احکام
قرآن ابو بکر رازی کتاب کشف الغمہ فی احادیث اہل السنۃ علی ابن عیسی الاربلی الردیر الشعبی
کتاب کشف الاسرار نجم الائمۃ الزیدی الجرمری کتاب رؤس الاشہاد سعد ابن عبد اللہ ابن
کمال الدین ابن طلحۃ الشافعی کتاب مقالات یحیی ابن عیسی الحسن ابن بطریق کتاب سر العالمین
غزالی کتاب اربعین موفق ابن احمد ابن مکی معروف عندہم بصدر الائمۃ اخطب خطبا خوارزم کتاب
کاشف الحقائق عنان ابن مرشد ابن شعر المحرقوصی الخارجی کتاب دریۃ الطاہرہ محمد ابن احمد
حمادی الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایۃ الطالب محمد ابن یوسف ابن محمد الکنجی
الشافعی ما لابد من المعرفہ ابن ریوندی کتاب تدوین رافعی القزوینی کتاب عین الیقین حمد اللہ
المستوفی القزوینی کتاب انساب الصحابہ بلاذری کتاب شرح السنۃ ابو محمد ابن الحسین ابن
مسعود البغوی کتاب مناقب ابو حنیفہ دینوری کتاب صراط المستقیم ابو حفص عمر ابن یزید
البغدادی کتاب بدیعۃ الرافضہ علی قوشجی کتاب حجۃ زکریا قاضی الاستنبولی کتاب فضائل
الاصحاب ابو الفضل جعفر ابن حمدان ابن حمود المشعشع الاہوازی کتاب الیواقیت ابی عمرو
الزاہد الغلامی المروانی کتاب الآل ابن خالویہ کتاب المسترشد کتاب بشایر المصطفی

کتاب روضة الصفا کتاب تاریخ محمد ابن جریر الطبری کتاب مشکوة الانوار کتاب مصباح القمی
کتاب محمود ابن جابر الجنابدی الطوسی کتاب مقباس کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی
کتاب غریبین هروی کتاب مستدرک یحیی ابن حسن المذکور کتاب نهایة ابن اثیر کتاب
معاذی محمد ابن اسحق کتاب احمد ابن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل ابن عقید المالکی المازندرانی
کتاب درایه مسعود بن ناصر السیستانی در باب احادیث غدیر از صد و سیست نفر صحابه روایت
کرده و آن کتاب هفده جزو است کتاب ولایت عقده حافظ احادیث غدیر یکصد و پنج طریق
روایت کرده کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد ابن جریر الطبری احادیث غدیر هفتاد و پنج طریق
روایت کرده کتاب المنفرد و الطی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز العزات
خوارزمی کتاب المنقذ من الضلال غزالی در لعن و رد شیعه کتاب مطالع الانوار سعد الدین
تفتازانی کتاب معرفة ابراهیم ابن مسعود الثقفی مقبول الطرفین است کتاب مسند ابو یعلی موصلی
کتاب مسند ابو حمل شیبانی کتاب فضل ابن شاذان لطریق مخالفان کتاب بلاغات نساء
احمد ابن ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال نجم الدین زکریا ابن علی الحلبی
کتاب مروج الذهب مسعودی شافعی الصباحی کتاب فضایل احمد ابن خلیل کتاب اعلام
الدین دیلمی کتاب ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات السالکین زید ابن سعید کوپائی
الشافعی کتاب تاریخ علی ابن عبد الکریم المعروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر ناصبی
عقلانی کتاب خصایص علویه کتاب معالم العترة النبویّة عبد العزیز ابن الاخضر جنابدی الحنبلی
کتاب معجم البلدان یاقوت ابن عبد الله الحوی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب
کتاب صفاة الائمه الرافضیه ابن مردویه کتاب فصول مهمه فی اوصاف الائمه نور الدین
علی محمد ابن احمد المالکی کتاب رجال علامه کتاب دلایل ابو العباس عبد الله ابن جعفر الحمیری
کتاب نصاب الائمه کمال الدین ابن طلحه کتاب حیواة الحیوان دمیری کتاب نفایس الجواهر
کتاب محاسن کتاب نور و برهان ابو القاسم ابن صباغ مالکی و کتب سیر و تواریخ و تفاسیر

از عربی و فارسی و ترکی و فاکتب مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند ۸۱
و منظومات شعراء مخالفین از عرب و عجم بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام میشود
تمثیل عجب دارم از علی قوشچی و تفتیش ملا سعید الدین که میگویند ما امیر المومنین را افضل
و ازهد و اسخی و اعلم و اشجع و اتقی و اورع و اصلح و اشرف و اقضی کل خلایق میدانیم بعد از رسول
خدا اما اجماع صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شد و ایضا سعد الدین که میگویند و ذکر کرده است
لعن بر یزید و اصحاب او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول الله بد کرده اند و بعد از آن
گفته است که پس چرا بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند
با علی اما ملا میگوید چون پیشوایان و علمای ما براهی رفته اند ما را لازم است که پیروی ایشان نموده
از عقب ایشان برویم اما شجاعت آنحضرت از آفتاب روشن تر است در جهاد با کفار که ملائکه
عظام تعجب مینمودند از ثبات قدم او در معرکه و انداختن خود را در مهالک چه در غزای بدر
که داهیه عظمی گویند و اول حربی که مسلمانان بآن مبتلا شدند چون نوفل ابن خویلد بمیدان آمد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را دیده فرمود که اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدا شر نوفل را از من
باز دار و چون حضرت او را بقتل رسانید باز فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی
و در روز احد ملائکه میگفتند لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی و اکثر اهل سنت چون خوارزمی و دار
قطنی و ابن حجر و ابن الحدید در کتب خود نقل نموده اند و شعرای عرب هم بنظم در آورده اند و در روز احد
هرفی ندا زدند اما در روز بدر بعضی از اهل خلاف انکار نموده اند گفته اند ذوالفقار نام شمشیر منبه ابن حجاج
بوده و او در روز بدر با مسلمانان جنگ کرد کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا صلعم آمد چون
میشود که هنوز در دست او نباشد ملائکه ندا کنند لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی یعنی شمشیری
بغیر از ذوالفقار و نیست در جهان مردی الا علی جواب آن است که خوارزمی در مناقب بسند خود
از جابر ابن عبد الله نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا شنیدم که میفرمود که هذا رضوان ملک
من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذوالفقار ندا میکند و اصح آن است که ذوالفقار را

از آسمان

از اسمان آمده حرب آنحضرت در روز خندق با عمرو ابن عبدود و مشهور است که چون اورا ۹۴ مبا
بخاک مذلت انداخت و سر اورا برید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل
من عبادة الثقلین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمرو زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او
زیادتی دارد بر عبادت و بندگی پریان و آدمیان در روایت دیگر الی یوم القیامه و مرویست
که ربیعه سعدی نزد حذیفه یمانی رفت گفت یا اباعبدالله اگر از علی چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند
شما در باب علی افراط می کنند هیچ حدیثی در خاطر هست که من آنرا نقل کنم تا زبان او کوتاه شود
حذیفه گفت بآن خدائی که جان من در دست اوست که اگر عمل تمام امت محمد را در سر ترازو
بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر دیگر البته عمل علی زیادتی خواهد کرد پس ربیعه گفت اینرا
از ما که میشنود حذیفه گفت چون نشنوند و حال آنکه من و عمر و ابی بکر و جمیع اصحاب پیغمبر صلعم
حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید همه بر زمین افکندند و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر
او رفت و او را بدوزخ فرستاد والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب پیغمبر صلعم تا روز قیامت
و عمرو ابن عبدود را در حرب با سه هزار سوار برابر میگرفتند بلکه زیاده تر بود و از خلیفهٔ ثانی نقل
میکنند که گفت من در راه شام با عمرو عبدود رفیق بودم و بتجارت میرفتم و در بعضی از منازل هزار نفر از
دزدان بر ما حمله کردند ما جمع کثیری بودیم همه گریختیم و دست از مال و جان برداشته بودیم
ناگاه عمرو دوید و شتر بچه را گرفته بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آن جماعت تاخت
و جمعی را کشت و باقی را گریزاند قافله بسلامت گذشتند گویند شتر خوابیده را
عمر چنان شمشیری زد که از کوهان او گذشت و دستهای او را قلم زد و بخاک نشست
و از جملهٔ شجاعت و جان فشانیهای آن حضرت است که در لیلة الغار در فراش رسول مختار
خوابیده و آن شبی بود که جمیع صنادید عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل
حضرت رسول صلعم شدند و خدای تعالی شر ایشانرا کفایت کرده با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود
که ببینید علی چگونه جان خود را فدای رسول من کرده اند و جبرئیل بالای سر حضرت ایستاد

ومیکائیل در پائین پای او وحضرت رسالت صلعم چون متوجه بغار ثور شد ابو بکر خود در رسانید
انحضرت را بغار برد و اهل تسنن بردن ابا بکر را بغار از جمله فضایل بزرگ او میدانند
ومحمد ابن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابا بکر بخدمت علی علیه السلام آمد و از حال
رسول خبر گرفت علی فرمود که اگر با او کاری هست خود را برسان که متوجه غار ثور شد
و ابو بکر بسرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول صلعم از دیدن او گمان کرد
که مگر یکی از کفار است خواست که بشد تر راه رود نعلینش پاره شد انگشت پای مبارکش بسنگی آمده
بشکافت و خون بسیار رفت و ابو بکر باو رسیده از خوف آنکه اظهارش کند همراهش رفت و شیخ صلاح الدین
بتمنی گفته است یستصحب الانسان من لا یلایم یعنی گاه است که بضرورت صحبت با کسی که ملایم طبع
نیست اتفاق می افتد تا وقت صبح در غار رسیدند یکی از اکابر گفته است که اول دم سفک من
رسول الله بعد الهجرة جنایة ابی بکر و ابو القاسم ابن صباغ مکی در کتاب نور و برهان از محمد ابن اسحق
روایت کرده است که گفت رفتم بعمره بگذارم جمعی از اصحاب رسول خدا را دیدم که با هم گفتگو میکردند
از انجمله یکی حسان ابن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از زبان او شنیدم قام رسول الله
صلعم فنام علی فراشه وخشی من ابن ابی قحافه ان یدلهم فاخذه معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول صلعم
علی را که بجای او بخوابد و ترسید از پسر ابو قحافه که مبادا نشان دهد او را بکفار و بگوید که محمد صلعم
بکجا رفت همراهش برد و متوجه شد و آنچه در غار کرد از پی تاپی و گریه و بهانه ظاهر است و دیگر
از شجاعت انحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر جبهه شامی زد که از تنگ مرکب او بدر رفت و بر زمین
رسید جبرئیل را فرمان رسید که شهپر بر دم تیغ او بدهد که مبادا ضربت گاو ماهی را بدرد
از آن ضربت جبرئیل بزانو در آمد از تعجب سر بالا کرده و گفت سبحان الله دید که میکائیل زیر بغل
او را دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذو الفقار تا کجا میرفت و آنچه در جنگ خیبر
کرده است عقول اولو الالباب از آن در تعجب اند دری که چهل مرد از شجاعان می بستند و میگشودند
گویند بوزن سی و سه هزار من بود و قدر من مشخص نیست و بدو انگشت مبارک حلقه در را گرفت

الکه

و کند آن در را و چهل ذرع از پشت سر با نظرف خندق انداخت و هشتاد نفر از زبردستان ابد
مثال عمرو و خالد و ولید و غیره آمدند که آن را حرکت دهند نتوانستند و در آن جنگ هر سه خلیفه
سردار شدند و علم را گرفتند و تاب مقاومت در جنگ نیاوردند و برگشتند و حضرت امیر آنچه
در کارزار بدر و احد کرد عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش
و اقوام و عشیره خود را چه قدر کشت عدد قتلی بدر متفق علیه خاصه و عامه است که از زبردستان
قریش و شجاعان عرب در بدر سی و شش کس را کشته که هر یک رستم وقت بوده اند
ولید ابن عتبه ابن ربیعه خالوی معاویه و عاص ابن سعید ابن عاص ابن امیه و طعیمة ابن عدی
ابن نوفل سردفتر ضلالت و نوفل ابن خویلد ابن اسد که از شیاطین قریش بود و او را طلحه
ابن عبید الله گرفت و بر هم بست و با ابی بکر سپرد و زمعة ابن الاسود و حرث ابن زمعه و
نضر ابن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و عمیر ابن عثمان ابن کعب ابن تیم عم طلحه ابن عبید الله
و عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحه و مسعود ابن امیه ابن مغیره و قیس ابن فاکهه بود
و مغیره و حذیفه و ابو قیس ابن ولید ابن مغیره و حنظله ابن ابی سفیان برادر معویه و عمر ابن مخزوم و ابو المنذر
ابن قاعه و منبع الحجاج الیتمی و عاص ابن منبه و علقمه ابن کلده و ابو العاص ابن قیس ابن
عدی و معویه ابن مغیره ابن ابی العاص و لوذان ابن مغیره و عبید الله ابن ابی المنذر ابن
مغیره و حاجب ابن سایب ابن عویم و عوس ابن مغیره ابن لوذان و زید ابن ملیص
و عاصم ابن ابی عوف و سعد ابن وهب حلیف بنی عامر و معویه ابن عامر ابن عبد القیس
و عبد الله ابن جمیل و سایب ابن مالک ابو الحکم ابن الاخنس که ابو جهل است و هشام ابن
امیه و اوس الجمحی عدد قتلی احد طلحه ابن ابی طلحه ابن عبد العزی و عبد الله ابن حمید
ابو الحکم ابن اخنس و ابو سباع ابن عبد العزی و ابو امیه ابن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب
حبشی مولوی بنی عبد الدار و غیره و آنچه در جمل و صفین و نهروان با ناکثین و مارقین و قاسطین
کرد پوشیده نیست و در بئر العلم از شیاطین و زبردستان عفاریت و شجاعان اهرمن خلق

خلق بسیاری را کشت چون رعد ابن مرزبان و کعب ابن میمون و قو طاس و سراج
وطیفور و امیر جواهمکر و طیهور و عفریت سپهسالار و عمرو ابن خیل ابن قیس ابن ابلیس
که از بقیه قوم عاد بود و طوایف بسیار از جن چون مسعودی و بنی ملیح و بنی رشد و بنی
هیکل را مسلمان کرد و ایمان آوردند عرفطه ابن شراج و عجاج ابن جلاجل ابن ابی الغضب
ابن سعد ابن منیع ابن علاق ابن ذهل ابن صعب که او نیز از بقیه قوم عاد بود که ایمان آورد
با قبیله خود و آن حضرت شاد رموز و عبد الرحمن را پادشاه کرد و بروایت صحیح انحضرت در منبر بود
مسایل پرسید و هام ابن هیم ابن لاقیس ابن ابلیس ملعون که از اعاظم مومنان جن بود در حین
کشته شدن هابیل در صغر سن بود و بخدمت همه انبیا رسیده بود و دین و علوم و کتاب از همه
ایشان اموخته بود و بخدمت حضرت رسالت آمده بود و تعلیم قران از امیر المومنین گرفته بود
و در شب لیلة الهریر در خدمت انحضرت با لشکر معاویه جهاد کرد تا شهید شد انحضرت او را
با مامت و هدایت جن مقرر کرد و این مسلم است نزد مخالف و مؤلف که بنای اسلام و ارتفاع لوای
ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از ضرب ذو الفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالیقدر است بعد در قطرات
البحار است از ابو بکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی خلیفه ثانی در مسجد نشسته بود
که جمعی بر او گرد آمده حرف علی بمیان آمد یکی از آن میان بخروش آمد عمر گفت علی بخود مغرور است
و معجب عمر او را منع کرد و گفت علی را کسی باین صفتها نسبت نکرده والله که اگر شمشیر او نبود
عمود اسلام استحکام نیافت او حاکم ترین امت است و در دین سبقت او راست و صاحب
شرف و بزرگی در او است چون الشخص این را از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم
نداشتید گفت یکی بجهة کمی سن و دیگر آنکه بنی عبد المطلب را دوست میداشت دیگر آنکه آن حضرت
سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار هفت سال بروایتی سه سال پیش از آنکه اسلام آورند با
انحضرت نماز میکرد و در این مراتب نیز خلافی نیست میان امت و دیگر
مرتبه بود که چون عایشه روز جمل دست یافت و مروان ابن حکم و عبد المطلب ابن مروان

که اگر

۸۳ آنحضرت او را ابو الاکبش اربعه گفته بود عبد الله نیز و سایر اعادی که اسیر کرد آنها را مواخذه
نفرمود و چون بر سریر خلافت متمکن گردید بر جماعتی که بر او غلبه کردند و حق خلافت وی را
گرفته بودند جزای عمل ایشان را نداد و بعد از آنکه غالب شد و فدک بدست او آمد متصرف آن نشد
و خوارج و مارقین آنحضرت را علانیه لعنت کردند و دشنام میدادند بهم بر نیامد و ترش نگردید
و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او بهم نرسید در زهد آنحضرت بمرتبه بود که سه بار دنیا را
طلاق داده بود و از عمر ابن عبد العزیز مرویست که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد
النبی ازهد من علی ابن ابیطالب یعنی نمیدانم و نمی شناسم در این امت بعد از رسول الله کسی را
که زاهدتر باشد از علی ابن ابیطالب و مشهور است که شخصی سوید ابن غفله نام که به خدمت
امیر المومنین آمده بود دیده که کاسه از دوغ شتر که تغییر در طعم و بوی آن بهم رسیده با قرص
جوی که آرد آن را نبخته بودند و پوستهای او بر روی نان ظاهر بود خشک شده نزد آنحضرت
و بزحمت تمام از آن می شکند و بان دوغ تناول مینماید سوید گوید دیدم مرا تکلیف نمود گفتم روزه ام
فرمود که از رسول خدا شنیدم که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او را
از خوردن باز دارد و مانع آید بر حق تعالی لازم است که او را از شراب و طعام بهشت بخوراند
و بیاشاماند پس بکنیز آنحضرت فضه نام که آنجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدا نمیترسی که این
آرد را پاک نموده نخاله و سبوس او را جدا نکرده و نان پخته گفت پدر و مادرم فدای او شده
او مرا امر کرده که با آن نخاله نان بپزم و از پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد
که هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر نخورد تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و علی قوشچی
در شرح تجرید از عبد الله ابن رافع روایت کرده که روزی بخدمت آنحضرت رفتم
دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند در آنجا آرد جو بود با آن افطار نمود گفتم
یا امیر المومنین چرا کیسه را سر بمهر حاضر کرده اید فرمود که حسنین میترسم از فرط محبتی
که بمن دارند روغن یا شیرینی داخل کنند باین سبب مهر میکنم و نعلش از لیف خرما بود

وجامه را گاهی پوست وگاهی بلیف خرما پینه میزد و جامه را بچهار درهم میخرید یکی را به قنبر میداد
و دیگری را خود می پوشید و اگر احیاناً آستین جامه دراز بود از دست بکارد یا تیشه از اجبر میکرد
و میگفت این زیادتی بکار دیگر می آید و اکثر روزها کتابت قرآن میفرمود و از اجرت قریب
به هزار بنده آزاد کرد و آنچه بدستش می آمد بمستحقین و ایتام و بیوه زنان میداد و اکثر ایام
نفس مبارک خود را اجیر میساخت و آب می کشید از دلوهای بزرگ و اجرت از آن میگرفت
و بفقرا میداد و دست مبارک او از بسیاری بیل داری و آب کشیدن پینه کرده بود و مجروح بود
هرگز از طعام سیر نخورده و در مدت عمر دو نان خورش با هم نخورد منقولست که روزی در ایام خلافت
مردی طبق حلوای خرما از برای آن حضرت بهدیه آورد آنحضرت از خوردن او ابا کرد و فرمود من
امیرالمؤمنینم دهن خود را باین آلوده نمیکنم و حال آنکه میدانم جمعی در همسایگی من از اهل حجاز بشام
خوابیده اند و بشام نمیخوابند این از مروت دور است و من نمیخورم از این حلوا و همیشه کفش پینه دار
میپوشید عبدالله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت دیدم کفش خود را پینه میزد بمن
ای پسر عباس بچند می ارزد گفتم یا امیرالمؤمنین این بس پینه بروی زده اید من خجالت میکشم که شما
این را در پا می کنید فرمود ای پسر عباس والله که این کفش را نمیدهم به این امارتی که من دارم
و بتحقیق شما بمن داده اید بجبرم ولی به آن خورسندم که در این شغلی که هستم سعی کنم که حق را
از باطل جدا کنم و داد مظلومی از ظالم بستانم و در عمر خود خشتی در بالای خشتی ننهاد و آجری در
بالای آجری نگذاشت و عقیل برادر آن حضرت تاب سلوک زهد و قناعت آنحضرت را نیاورد
زیرا که حضرت روزی دو نان جیره برای او مقرر ساخت او باین نساخت و خشم کرده نزد
معاویه رفت بشام مدتی در آنجا بود عاقبت پشیمان شده برگشت بنزد آن حضرت آمد
و حضرت جمیع مفاصل او را فصد کرد و خونهائی که از طعامهای معاویه در عروق او جمع شده بود
کشید و هرگز ذخیره از برای خود و عیال ننهاد و خزاین و بیت المال را تصرف نکرد و خراج
زیاده از رعایا نگرفت و کیالی و راهداری و تمغا و عشاری و غیر بدعتها که بعد از عمر و قبل از او

احداث کرده بودند برطرف کرد و رسم و طریقهٔ جور سلاطین را برانداخت و بدعتی در دین و ملک
احداث نکرد و مال کسی را بزور نگرفت و خانهٔ کسی را تالان نکرد و عمال خود را مثل عمر عیبه نکرد
و کسی را بناحق نکشت و حاجب و دربان نداشت مثل معویه و تشبه بأکابر جباران ننمود و هر کس
در هر وقت رجوع باو داشت حتی اطفال و بیوه زنان بی مانعی به خدمت او می آمدند و همیشه
لباسهای خشن و پشمهای درشت و شال میپوشید و لباس ملوک و فراعنه نمی پوشید تمثیل
عجب دارم از اهل تسنن که میگویند رافضیان مدعی آنند که ذو الفقار از آسمان آمده در آسمان
که آهن پیدا شد نا میگویند در روزی که ابوبکر شال پوشید ملائکه در آسمانها شال پوشیدند بلی
در جائی که پشم باشد آهن نیز پیدا شد و طعام آنحضرت نان خالی بود و بنان خورش با نان جو
و سرکه یا نمک درشت و گاهی خرما تناول میفرمود و گاهی شیر و دوغ تنها اکتفا مینمود و گوشت
کاهگاهی بود و بلا و محنت او زیاده از اوصیای پیغمبران بود و آنچه عرب باو لاد او کردند
معلوم است که بر هیچکس از بنی آدم این قسم ستم واقع نشده شعر جن و انس و هم ملک هم
اهل قاف جمله دارند بر کمالش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصه و عامه و همه
فرق مسلمان و جمهور است بلکه نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلثه و جمیع صحابه و تابعین
که آنحضرت بعد از رسول اعلم بود از همه خلایق و ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه
میگوید جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و فکر و ارباب نظر اند
و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد اصل ابن عطا اند و او شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم
محمد حنیفه و او از پدر بزرگوار یاد گرفته اما اشعریه با ابو الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی
جبائی است و او یکی از معتزلیان است و معلم معتزله آنحضرت است و اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است
که علمشان بحضرت ائمه میرسد و اصحاب ابوحنیفه و احمد ابن حنبل و شافعی اینهم با بوحنیفه
بر میگردد و ابوحنیفه از امام بحق ناطق جعفر ابن محمد صادق ع و علم آن حضرت بآن جناب منتهی است
و از صحابه از ابن عباس فقیه تر نبود و او هم شاگرد آنحضرت بود و علم تفسیر قران را هم از هر راه

کرمیرد ند با بن عباس میرسید او از حضرت امیرالمؤمنین شنیده بود وکسی با بن عباس گفت که
نسبت علم تو با پسر عمت یعنی علی در چه مرتبه است در جواب گفت همچون نسبت قطره بحر محیط
و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آنحضرت است چه شبلی و بایزید بسطامی و سری
سقطی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری همه ستا کردان و خادمان او و سایر ائمه
بوده اند و خرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی و پیر و مرشدی که بوده که بحضرت
میرسید و علم نحو و عربیه همه علما متفق اند و معتقد اند که از انشاء اوست و ابوالاسود دولی که جامع
آنست آنحضرت با و فرموده که تدوین نحو با مضمون کن و آن از ان حضرت مجملی شنیده که کل
فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و تفصیل داده و در زیاده شده اما
علم کلام همه از دست داما قران و سایر کتب ما حروفات آن مفرده بوده مثل الحمد را
چنین مینوشتند ا ل ح م د تا اخر ان حضرت مرکب کرده اند و از ابن عباس روایتست که شبی
در خدمت آنحضرت بودم از اول شب تا طلوع صبح در باب بسم الله سخن میفرمود و تمام نشد و در علم
فصاحت و بلاغت جمیع فصحا و بلغا کلام او را تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند
و خط کوفی ان حضرت تعلیم ابن مقله استاد یاقوت مستعصمی نمود و بخط نسخ که الحال درمیان
مسلمانان مشهور است قرار داد و در صحیح مسلم مسطور است که فرمود سلونی عن طرق السماء
فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سؤال کنید از من راههای کوچهای آسمانرا بدرستی که آنها
دانا ترم از راههای زمین و معتقد فرقه ناجیه امامیه و اکثری از مسلمانان اینست که آن حضرت
اعلم و افضل بود از آدم و هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون و یوشع ابن و کالوب ابن یوفنا و حزقیل
و ذو الکفل و الیسع ابن اخطوب و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و خرمیل و یونس ابن متی و شعیا
و اشموئیل و هنا و اسمعیل صادق الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و ذکریا و یحیی و تورخ
و متی و عیسی و صفوان و شمعون و لقمان و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذو القرنین و سایر انبیاء

نظام

عظام و در ابراهیم و آدم بعضی توقف کرده اند برای مرتبه نبوت و هم چنین اعلم بود از
پیغمبران عجم مثل جی افرام و جاماسب صاحب کتاب لوسب و مه آباد صاحب کتاب
دساتیر و زردین دیرف و ازد هشنگ و شتایی کلبو و لیباسان و سولان و ازی
و زکیال و سفینا که نصاری و عجم ایشان را نبی میدانند و لیاس و شامول و شموئیل و ارسیا صیبا
و نجرقل و حیبی و سپنسا و میخا و یؤل و زهرنا و حوقوق و ماذی که یهود ایشان را نبی میدانند اما در میان
اهل اسلام اسامی ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از همه اوصیای پیغمبران و نقباء
بنی اسرائیل و حواریین امام سریان و از جمیع متکلمین و عقلا و حکماء یونانیان و دانایان
و دانایان جهان از قبطی و رومی و حلوانی و ما قدونی و عجمی و شامی و عربی و یونانی و هندی
و خواه بر باطل و خواه بر حق و اعلم بود از آصف برخیا و اسلون و ارسطاطالیس و فیلقوس
ما قدونی و فیثاغورث و بلعم ابن باعور و بلیناس و افلاطون و ذرانوس و بقراط زاهد
و سقراط و بقراطیس و سیمرغ حکیم مربی دستان سام و طالیس ملطی و انکسانس ملطی و اقلیدس
و ذی مقراطیس و جالینوس و سیاق و بطلیموس صاحب کتاب ماتماسطی که مجسطی میگویند
و ابوذرجمهر و داهر هندی و هرمس و اسلیقوس و ذوجانس کلبی و بالینوس و ابن سینا
ابو علی فارابی و علم اینده و حال تا روز قیامت تا ابد و علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق
و اعمار خلایق و احکام شریعت هر ملت از امم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها و ما تحت
العرش و ما تحت الثری و علم حیات و ممات خلایق و علم خداشناسی و مبدء و معاد
و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم حکمت و هندسه و ریاضی
و هیئات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین و عدد ریگ بیابان
و قطرات باران و کیل و وزن و مثقال آب دریاها و صحراها و کوهها و معادن و نیستانها و بیشهها
و خراب و آباد آنها و عدد قصاب و بلاد معموره و غیر معموره و مطموره دنیا طولا و عرضا جنوبا
و شمالا و شرقا و غربا و تحتا و فوقا و علم اصول دین و فروع دین و معانی و بیان و کلام الله

[illegible]

و ترجمه و تفسیر بطون قران و علم مصحف و توریه و زبور و انجیل اسمانی و احکام ان و علم فصاحت
و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا و علوم غریبه و طی الارض و طی اللسان و طی سبعه و بصره و اعداد
و طلسمات و هیاکل و تماثیل و مناظره و سحر و افسون و نیرنگ و علم حرفت و صنعت و لغات
و عاقبت و مستقبل احوال و جفر ابیض و جامعه جفر احمر و خافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع
و کتابها و صحفهای اسمانی همه نزد او بود و علم قران و معانی ان کما هو حقه از قراءت و الفاظ و اعراب
و اعراب و غوامض مشکلات و حل معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول و اخبار
و قصص و اثار و حدود و احکام و حلال و حرام و فروع و اصول و معقول و منقول و مسموع و وعد
و وعید و امر و نهی و مثل و خبر و محکم و متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار
و ناسخ و منسوخ و مفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید و خاص و عام از امید لسنت علم شناختن مومن
و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیار و طرار و صالح و طالح و اهل اعراب و بوادی با او بود
و علم صرف و نحو و تجوید و حدیث و سنت و تعبیر رؤیا و فراست و کیاست و قیافه و فقه
و حدود و قصاص و دیات و سیاست و سجاج و جراحات و ارش و طلاق و نکاح را
تمام میدانست و علم زهد و سلوک و تصوف و درویشی و اوراد و تعقیب و تعوید و مجاهدات
خاصه جهاد نفس و تهذیب اخلاق و ریاضت همه با او بود و اینها کلا از تفضلات نامتناهی
الهی بود که با نحضرت عطا فرموده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هیچکس
از بنی آدم را بعد از وفات حضرت رسول اکرم این همه بزرگواری و جاه و جلال نیست
و در انچه کفتیم هیچکس از امت خلافی نداشته اند و انحضرت مهارت تمام داشت در احکام
قضایا و سوانح و حوادث و مسائل بدیعه و از انجمله دو مسئله را بیان مینماید اول مسئله دیناریه
در کتابه نیز میکوید و شرح آن اینست که زنی بخدمت انحضرت آمد در وقتی که پای مبارک
در رکاب میکذاشت و کفت یا امیر المؤمنین بدرستی که برادر من فوت شده و ششصد اشرفی
از و مانده از ارث او یک اشرفی بمن داده اند پس باید داد مرا ستانی فوراً حضرت

فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است آن زن گفت بلی پس فرمود که مادر برادرت مانده است
زن گفت بلی حضرت فرمود رسد دو دختر دو ثلث مال است که چهار صد اشرفی است
و رسد مادر او سدس مال اوست که صد اشرفیست پس فرمود که زوجه برادرت مانده است
گفت بلی فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفیست پس فرمود که دوازده برادر با تو
هست گفت بلی حضرت فرمود که رسد هر یک از برادران دو اشرفیست و رسد تو یکی
حق خود را فرا گیر و برو عورت برگشته آن جناب سوار شد دویم خبریه میگویند که حضرت در منبر
کوفه بود مردی برپا ایستاده گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که داماد من مرده است و رسد
دختر من از متروکات شوهرش ثمن است تسع باو داده اند پس سؤال میکنم از تو انصاف را
حضرت فرمود که پدر و مادر و دو دختر از داماد تو مانده است گفت بلی فرمود که نصیب او تسع است
پس سؤال انطلیب ارث مکن مؤلف گوید که این دو مسئله اگرچه در بدیهه اعجاز فرموده
لکن محمول بر تقیه است و تقسیم این دو میراث بطریق سفیان است که شریح قاضی در کوفه
کرده بود و آن حضرت او را معزول نمود از قضا هفتاد و پنج روز از عزل او گذشته اهل
کوفه با جتماع و هجوم عام آمدند و گفتند و اعمراه ما شریح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر
منصوب کرده و عول و تعصب را او قرار داده است ما سنت او را برهم نمیزنیم الحضرت دید
که فتنه برپا میشود باز تعیین فرمود دیگران حضرت لغات بنی آدم را از هند و شام و روم
و فرس و فرنگ و عجم و حبش و ترک و دیلم و زنگ و روستا را میدانست مروی است که روزی
شهربانو بنت یزدجرد شهریار را با ساری عجم آوردند بمدینه در خلافت عمر او شهربانو را طلبید
و یک یک صحابه را بر روی کرسی می نشاند و شهربانو را عرض میکرد که هر کس را خواهد او بر
غنیمت صحابه بگذارد و شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را بمجلس طلبیده اند مردان
مردم را برو عرض میکنند بلغت مجوسی خسرو پرویز را که جد او بود نفرین کرد که چرا نامه
پیغمبر را پاره کرد و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون کلام

او این بود که قاغذش پاره کرد و به و ابه بندگی گفتن یعنی روی پرویز سیاه شود که نامه پیغمبر را
پاره کرد و من به بندگی افتادم عمر قیاس کرد او را دشنام داد گفت او را بیرون جناب
امیرالمومنین ع فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین بجد خود کرد پس غضب خود را فرو خورد
حضرت بلغت پهلوی پرسید که چه نام داری گفت شاه زنان حضرت فرمود بل شهربانویه
و او را عقد به امام حسین ع نمود دیگر شیخ بزرگوار عبد الله قطب الدین راوندی در کتاب
خرایج و جرایح نقل میکند از عبد الله ابن مسعود که مردی از اهل اصفهان بخدمت امیرالمومنین ع
آمد بعد از مقالات چند آنحضرت فرمود که اهل اصفهان را پنج خصلت پیدا شد سخاوت شجاعت
امانت و غیرت و دوستی با اهل بیت گفت یا امیرالمومنین زیاده از این نفرمایید آنحضرت
بزبان او فرمود که اروت این دس یعنی امروز این بس است ترا و طایفه زط که هنود باشند
هفتاد نفر در بصره آمدند و بزبان هندی بعد از مکالمات بسیار فرمود سشی کسنا یعنی نه چنین است
که شما میگوئید من بنده خدایم و احادیث که بلغات متفرقه تکلم کرد بسیار است و خلفای ثلثه مکرر
در مهالک و ورطها پناه بآنحضرت میبردند و مشکلات مسایل ایشانرا حل میفرمود تا آنکه عمر هفتاد
مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر چون بیان همه اقوال طول دارد بیک سؤال اکتفا مینماید روزی
سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم یکنفر نصف شتر را میبرد و دیگری ثلث
و دیگری سدس و حال آنکه میخواهیم حصه کنیم میباید یک شتر پاره شود و تو حکم کن میان ما
عمر چون این سخن را شنید در جواب عاجز ماند به حضار نگاه کرد آنها هم بشرح نفهمیدند پس برخواسته
بخدمت جناب امیرالمومنین ع آمده گفت یا ابا الحسن بفریادم برس و حل این مسئله بکن پس بنقل ماجری
حال شد فرمود که این سهل است فی الحال شتری از بیت المال آوردند و داخل آن شتران کرد
و سدس آن شتران سه نفر بود بیک شریک داد پانزده نفر ماندند ثلث آن شش نفر بود بیک
شریک داد و ده نفر شتر باقی ماندند نصف هیجده نفر نه نفر بود بدیگر شریک دادند و یکی ماند آنرا
به بیت المال فرستاد همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا علی روزی که در میان ما نباشی مباد که زندگی کنم

آن حضرت بر همه مسلمانان و شیعیان ظاهر است که سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار و خدا را
بکمال خضوع و خشوع عبادت مینمود و هرگز برای طمع بهشت و خوف جهنم عبادت نکرد بلکه خالصا
لوجه الله بود و هیچ واجبی از واجبات خدا ترک نکرد و اکثر روزها بروزه و شبها بتهجد بود و هر وقت
که پای مبارک در رکاب میگذاشت تا سوار میشد یک ختم قران میکرد و چون متوجه نماز میشد
از خوف و خشیت الهی از خود بیخبر بود منقولست که روزی در غزوه خندق تیری بر پای مبارکش آمد
پیکان در استخوان نشست جراح نتوانست از استخوان بیرون آورد بحضرت رسالت عرض
کردند فرمود که چون بنماز می ایستد او را بیرون آورند هرگز نماز تهجد و سایر نوافل را ترک نکرد
که از وی فوت شود حارث گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بغله شهبا بود و زره پوشیده بود و من
در عقب سر آنحضرت سوار بودم و میشمردم که پانصد و هشتاد و پنج تکبیر میگفت و بهر یک که ذوالفقار
بکار میبرد دو نفر را میکشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مقرری خود را و بر آن حضرت شئ
داخل نشد که حق الله و حق الناس را از خمس و زکواة و سایر حقوق در ذمه او باشد که ادا ننموده
باشد خصایص و خوارق عادت و کشف کرامات او از حد و حصر بیرونست و مناقب و فضایلش
از حد حساب افزون و هر صفتی و خوارق عادتی که با حضرت رسالت بود با او بود و اسباب
و اثاثه رسول خدا از عمامه و انگشتر و ردا و زره داود و تازیانه و طیلسان و ناقه عضبا و اسب
ذو الجناح و بغله شهبا و حمار آنحضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قران و صحیفهای
آسمانی و عصا داود و اسم اعظم با همه علوم آنحضرت با او بود و اضافه بر اینها نیز عطا فرمود
عصای آدم و ترکه شیث و مجموعه هود و صحیفهای شیث و سفر آدم و ید و بیضا و آیات و عصای موسی
و سنگ آن حضرت و الواح توریة و انگشتر و تاج سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شیث
و زره داود و پیراهن ابراهیم و کمان اسمعیل و مصحف و توریة و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر
لحن داود و میراث جمیع انبیا و اوصیا و حضرت یوسف و ترازو و کیل شعیب صفات حمیده آنحضرت است
که هرگز بت را نپرستید و سجده بت نکرده و عامه بر این اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان و از این جهت

که اهل تسنن در تعریف آن حضرت میگویند کرم الله وجهه هر جا که نام آن حضرت مینویسند یا مذکور
میشود و آنچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبر کرده بودند او نکرده و متصف بوده بسخاوت و کرم و بذل وجود
و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و ثبات
و تقوی و ورع و زهد و صلاح و سداد و حیا و عدالت و امانت و دیانت و راستی و وفا و عهد
و وقار و سکینه و شان و بزرگی و همواری و نرمی و خوشخوئی و وداد و درستی و حلم و بردباری
و شفقت و رعیت پروری و حسن خلق و مهابت و جلالت و ایثار کردن و مواسات
با فقرا و اخلاق ذمیمه خاصه و عامه و دشمن نقل کرده اند که او متصف بوده بآن صفات بوده
باشد از اول عمر تا آخر از حقد و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقه و نعره زدن
و بر جستن و عداوت و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب و دروغ گفتن و بهتان زدن و غیبت کردن
و ترس و جبن و بددلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا کردن
و خوردن ربا و گوشت خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و اغلام و لواطه و قمار و طنبور
و نواختن ساز و نا و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی کردن و بخل و اسراف و تبذیر
و عجب و ریا و سمعت و شک و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش
و عیب جوئی و مفسده و فتنه انگیزی و سفاک و بیرحم و خاسر و ظالم و غدار و شریر و بدچشم
و کج خلق و بدطبیعت و کره رو و رعیت آزار نبوده صلواة الله علیه و علی اولاده المعصومین الطاهرین
و دیگر از کمالات آن حضرت آنستکه استاد جبرئیلست و اکثر ملائکه عظام بفرمان او بوده اند
و سلطان الحکما خواجه نصیر الدین محمد الطوسی ره در کتاب شان الکرام فرموده که روزی
جبرئیل آن حضرت را دید برخواست و شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسالت پناه
فرمودند یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است
پرسید که چگونه تعلیم تو فرموده گفت در وقتی که خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید
که تو کیستی و من کیستم و نام تو چه و نام من چیست من در جواب متحیر و ساکت بودم مدتی در مقام

تحیر که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرا تعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است
و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسیدند
که مدت عمر تو چند باشد گفت یا رسول الله ستاره ایست که هر سی سال یکبار طلوع نمود
من او را سی هزار بار دیده ام و از غرایب حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت پناه
فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مرد بلند قامتی چون نخل خرما داخل مسجد شد من گفتم
این شخص باید از اولاد آدم نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله بغیر از اولاد آدم کسی میباشد
فرمود بلی این یکی از آنهاست پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید پس رسول خدا
فرمود تو کیستی گفت یا رسول الله هام ابن نوح هیم ابن لاقیس ابن ابلیسم فرمود میان تو
و میان ابلیس دو واسطه است گفت بلی در زمانیکه هابیل ابن آدم برادر خود قابیل را قتل نمود
من طفل بودم و در حرب گروه کافر داخل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلمان شدم
و بعد از آن بخدمت هود رسیدم و با او نماز کردم و از او تعلیم صحف نازله نمودم بعد از آن درس نبی را
یافتم و بخدمت پدر تو ابراهیم رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش با وی بودم و بعد
از آن بخدمت اسمعیل و اسحق و یعقوب رسیدم و در چاه و زندان مونس یوسف بودم و بعد
بخدمت برادرت موسی رسیدم و تورات را آموختم و یوشع ابن نون و داود نبی را خدمت
کردم و در جنگ جالوت اعانت او کردم و به صحبت سلیمان آصف ابن برخیا مشغول گشتم
و برادرت عیسی را خدمت کردم و جمیع پیغمبران خصوصا عیسی ترا سلام میرسانید پس آنحضرت فرمود
که بر جمیع انبیا و رسل و برادرم عیسی رحمت و برکات الهی باد مادامیکه زمین و آسمان باشند
و بر تو که حفظ وصیت و امانت نمودی اگر حاجتی داری بخواه هام گفت حاجت من اینستکه
امت خود را امر نمائید باطاعت و فرمان برداری وصی خود نهی نمائید از مخالفت او که من
هلاک امم ماضیه را در نافرمانی اوصیا دیدم پس آنحضرت گفت ای هام تو وصی مرا میشناسی
گفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خواندم و از انبیا شنیدم اگر او را ببینم خواهم شناخت

فرمود که از حضار مجلس ملاحظه نما که در این میان هست یا نه پس نام نظر باطراف وجوانب کرد
گفت یا رسول الله درین مجلس نیست حضرت رسالت امر فرمود که یا سلمان علی را
بطلب وازو پرسید که یا نام بگو وصی آدم که بود گفت وصی او شیث ووصی شیث انوش وانوش را
قینان واو را مهلائیل واو را یعد واو را ابنی مرسل ادریس واو را متوشلخ واو را لمک بود
وبعد ازو دراز ترین انبیا ورسل در عمر وپیش ترین انبیا در شکر وعظیم ترین همه در اجر
پدر تو نوح بود ووصی او سام ووصی او ارفخشد واو را غابر وشالخ واو قالع
وپسران او شروع وارغو وناخور وتارخ به ترتیب وصی بودند واز صلب او ابراهیم
خلیل الرحمن بوجود آمد وبعد ازان حضرت اسمعیل وقیدار ونبت واسحق ویعقوب
ویوسف ویوشع وداود وسلیمان واصف بترتیب انبیا واوصیا بودند تا بعیسی
دیگر یک را آنحضرت میپرسید که وصی او بود میگفت فلان تا بانجا رسید پس فرمود نام وصی
مرا هیچ در کتاب آسمانی دیده گفت بلی بالخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که نام تو
در توراة میذ میذ ونام وصی تو ایلیا ودر انجیل نام تو حمیاطا ووصی تو فارقلیطا ومعنی
میذ میذ طیب طیب است ومعنی حمیاطا مصطفی ومعنی ایلیا صدیق اکبر ومعنی فارقلیط
یعنی حبیب پروردگار وزبور نام تو ماح ماح یعنی محو کننده کفر وشرک ونام وصی تو هیدرا ست
یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا بچه میشناسی گفت صفت او معتدل قامت گندم رو
وپهن سینه بزرگ چشم وستبر ران وباریک ساق وعظیم البطن سو المنکبین چون صفت آنحضرت را
بانها رسانید آنحضرت ازبرابر پیدا شد گفت بابی انت وامی هذا هو یا رسول الله هذا
وصیک پدر ومادرم فدای تو باد این است بخدا وصی تو میآید زنهار وصیت کن امت خود را
که مخالفت او نکنند واگرنه هلاک خواهند شد چنانچه امتهای گذشته را بمخالفت اوصیا
بهلاکت رسیدند فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نموده ام وانچه بایست گفته ام
اگر حاجت دیگر داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قران خبری بمن

تعلیم نمائید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروریه بمن یاد دهید تا از نماز و عبادت شما
بهره مندی یابم پس برخواسته تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی
علی مرتضی را فرمود که آنچه لازم است بیاد او ده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذتین
و آیة الکرسی و بعضی آیات از سوره آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سورهای
کوچک باو یاد داده و از رسول الله رخصت یافته امیر المومنین را گفت در کتاب دیده ام
که پدر شما اصلع است حضرت پیش سر را باو نمود فرمود بلی پس آنحضرت را نیز وداع کرد
رفت و در شب لیلة الهریر بخدمت آن حضرت آمد تا صبح در خدمت او جهاد نمود غایب شد
اصبغ ابن نباته گوید بعد از مدتی احوال او را پرسیدم حضرت فرمود با ما کشته شد و او را
دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری مرویست که آن حضرت از آبای خود
و از حسین ابن علی روایت نموده که در صفا دراجی آمده بحضرت امیر المومنین سلام کرد
گفت یا علی چهار صد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی مشغولم
و عبادت او میکنم پدرم فرمود که درین مکان طعام و شراب نیست درینجاست چون زندگانی
کرده جواب داد ای مولای من بحق آن خدائی که ابن عم ترا براستی بخلق فرستاده و ترا وصی او
کرده که هرگاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هرگاه تشنه شوم دشمنان ترا نفرین کنم
رفع گرسنگی و تشنگی من شود پس این دو بیت خواند ایها السائل عما دونه النجم العلی
ان ما استخبرت عنه واضح الا رجلی خیر خلق الله من بعد النبیین العلی و به قاد الموالی
و به ضل الغوی و دیگر عزرائیل بفرمان او قبض روح میکند و تا حاضر نشود فرزند متولد نشود
و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ است و معرف و مؤذن اعراف است و لوای
حمد در روز قیامت در دست و مؤمن و کافر را او به بهشت میفرستد و خدا او را امیر المومنین
نام نهاده از پیشینیان و پسینیان کسی موسوم باین اسم نبوده حتی از مقربان درگاه احدیت
فرد هست تهمت بر علی چون بر بتان نام خدا بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المؤمنین

معجزات آنحضرت

و معجزات وی از حد و حصر بیرون است از انجمله مقتول یمنی را زنده کرد و در خدمت آنحضرت بود
تا در صفین شهید شد و برگردانیدن افتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی است
که در حین بر آورده آب از و جوشید تا لشکر او سیراب شدند و اخبار از مغیبات آینده داده
بود و احوالات میثم تمار و رشید هجری و قنبر ره و ازین قسم بسیار است و مخالفین بر همه اینها
اتفاق دارند بلکه زیاده از شیعیان قائلند فضیلت انحضرت از آیات قران مجید بسیار است

فضیلت آنحضرت علیه السلام

که خداوند عالمیان در شان او فرستاده است و عامه اتفاق دارند که در شان انجناب
نازل شده و قریب سیصد آیه است آیه انما ولیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک آیه مباهله آیه انما انت منذر
آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیه آمنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه ومن الناس من یشری نفسه آیه وکفی الله المؤمنین القتال
آیه فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات آیه
والسابقون السابقون آیه یا ایها الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آیه
من المؤمنین رجال صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین آیه الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار آیه واسئل من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک الله
آیه کفی بالله شهیدا آیه هذان خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون عن الصراط
لناکبون آیه افمن کان مؤمنا آیه والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون
آیه فان الله هو مولیه وجبریل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه اولئک هم خیر البریة
آیه وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر آیه فاستوی علی سوقه آیه الم احسب الناس آیه
وشاقوا الرسول من بعد ما تبین آیه ویؤت کل ذی فضل فضله آیه افمن یعلم انما انزل
الیک آیه فانقلبوا بنعمة من الله وفضل آیه فی بیوت اذن الله آیه لا تحرموا طیبات
ما احل الله آیه واجعل لی لسان صدق آیه والعصر ان الانسان آیه ان الذین

سبقت

سبقت لهم منّا الحسنی آیه ولنعرفنهم فی لحن القول آیه من جاء الحسنة آیه فاذن مؤذن
آیه فی مقعد صدق آیه ولمّا ضرب ابن مریم آیه یقولون آمنّا بالله وبالرّسول آیه
هو الذی خلق من الماء بشرا آیه واولوا الارحام بعضهم آیه الیوم اکملت لکم دینکم
آیه واذان من الله آیه طوبی لهم وحسن مآب آیه فامّا نذهبنّ بک آیه مرج البحرین
آیه ونادی اصحاب الاعراف آیه ونزعنا ما فی صدورهم من غل آیه اجعلتم سقایة الحاج
آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس آیه هل اتی علی الانسان آیه واقام الصلواة
وایتاء الزکواة والموفون بعهدهم آیه ومن یطع الله والرّسول آیه لیس البر بان تاتوا
البیوت آیه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن آیه ءاشفقتم ان تقدموا آیه قل هذه سبیلی
ادعوا آیه فاذکروا نعمة الله علیکم آیه قل ما یکون لی ان ابدله آیه سأل سائل فی اعدائه
آیه الیوم یئس الذین کفروا آیه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه آیه وسیعلم الّذین ظلموا آیه ام
یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله آیه ولقد عهدنا الی آدم آیه فاوحی الی عبده
ما اوحی آیه والنجم اذا هوی واحادیث که متفق علیه عامه است وجمیع مسلمانان
از همه فرقه با غلاة وخوارج بنام آن حدیث اکتفا مینماید ازبرای سهولت تا حجت
باشد والله یعلم الحدیث غدیر خم ح خیبر ح مودت ح منزلت ح طایر ح جنابت
ح سد الابواب ح النجوت ح البرائة ح الافتخار ح الفضائل ح البیعه ح المواخاه ح حسب
الاربعه ح فضایل ح الولایة ح رسوخ الایمان فی قلبه ح خاصف النعل ح لحمک لحمی
ح انا وعلی من نور واحد ح انا مدینة العلم ح انا دار الحکمة ح انه اقرب الناس الی
رسول الله ح استفسار عمر فی امر الخلافة ح الاعاشه ح الرؤس ح المولی ح الاخرة ح
النور ح السلم ح الشجرة ح اللواء ح مخاطبه با امیر المؤمنین فی عهد رسول الله ح بیعة الرضوان
ح المارقین ح المباهله ح القاسطین والناکثین ح اشتیاق الجنة ح المعراج ح خطاب
الله تعالی ح فی لسان علی ح الاحزاب ضربة عمرو بن عبدود ح بدر ح احد ح مکتوب علی

العرش ح الزویج ح العلم ح رد الشمس ح الکساح انه مع الحق ح قتل عمار ح الکمال
الدین ح وتمام النعمة ح وصف الشیعة ح غضب ح العمود ح قسیم الجنة والنار ح سقایة الکوثر
ح در توکت ح مواخاة الملائکة ح اعلم الناس ح التمنی ح یوم الناس ح بیان حب علی
ح بیان بغضها ح بیان اول من آمن ح تزویج عایشة و کلاب وجواب ح انه افضل الاولیاء
ح اول من صلی القبلة ح ایضا مخاطبة با امیر المومنین فی عهد رسول الله ح سبقة اسلامیة
ح فبعثه یاقوت ح مولوده ح انه افضل الاشباح خلافة الائمة ح المهدی من ولده ح التراب
ح الاعانة ح الماء ح نقض الکواکب رسوخ الایمان فی قلب شیعته ح انه سید المسلمین ح
شیعته هم الفائزون ح انه لقرآن مع علی ح انه افضل الاصحاب ح انه خیر البریة ح علی خیر البشر
ح لایدخلون الجنة مبغضه ح ولد الزنا مبغضه ح الزهرة فی معرکة ح یوم وفات النبی و مخاطب
بالنخیل ح حجة یوم الشوری ح قاضی و نبی و وصی ح کسر اصنام ح تعلیم جبرئیل ح
یوم النور ح تمام ابن هیثم ح غرقه الجنی ح حرب مع الجن و در کتاب کشی مسطور است
که جابر ابن عبد الله انصاری در ایام عمر عصائی بدست گرفته بود و در کوچهای مدینه می
گشت و میگفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی
ابن ابیطالب فمن ابی فلینظر الی شان امه علی امیر المومنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر صلعم
از سایر مردمان بهتر است و هر کس از قبول این معنی ابا کند کافر است و همچنین خطاب
با گروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المومنین
پرورش دهید و بزیور دوستی مزین سازید هر کدام از اولاد که از محبت آن حضرت
سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور از نجاست نطفه یعنی ولد الزنا است
و احادیث بسیار که از حد تواتر درین باب گذشته واقع شده که حرامزاده دشمن
آن حضرت است و دشمنی آنحضرت علامت کفر و نفاق است و دشمن آنحضرت و مبغض
او اگر با عمل هزار پیغمبر باشد البته بجهنم میرود و هر که آن حضرت را با اهلبیت او و شیعیان شان ا

دوست ندارد البته مادرش بخانه خاله رفته وارباب سیر نقل کرده اند که ابو دلف
عجلی که از امراء نامدار است و غلو او بمرتبه بود در تشیع که روزی در مجلس میگفت که هر که در تشیع
غلو ندارد ولد الزناست و پسرش بامصاحبان خود میگفت که من در تشیع غلو ندارم
چون اینحرف بپدرش رسید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را خریدم استبرا ننموده ام
و با او مباشرت کردم حرامزادگی او از آن است فرد امام حق کسی داند علی را که اندرون
داند خطا نیست و فاجران بلخ و تورانیان و حرامزادگان ماوراء النهر باوجودیکه خود را
از سنیان روم و هند و عرب بهتر میدانند و تعزیه جناب امام حسین ع میدارند و در ایام
عاشورا تبرا یزید و ابن زیاد و عمر سعد میگویند بغض ایشان با امیرالمومنین ع نسبت بسایر عامه
بیشتر است و تعصب ایشان شدید تر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران
امیر تیمور کورکان متعصبان ماوراء النهر محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی واجبست که بغض
علی را اگرچه بمقدار دانه جوی در دل داشته باشد چراکه فتوی بقتل عثمان داده بود از امیر تیمور
توقع داشتند که فرمان داده در ممالکش رواج بدهد و مهر کند امیر تیمور چون معتقد شیخ زین الدین
تاپادی بود فرمود تا پیر من درین کاغذ خط ننهد من بحکم این امر فرمان نخواهم داد پس محضر را
بخدمت آن پیر ربانی فرستادند در حالتی که دست در گل داشت و بتعمیر خانقاه مشغول بود
بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک نمود و پشت محضر را نوشت که وای بر عثمان که
مرتضی علی فتوی بقتل او داده است امیر تیمور متنبه شد و آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده آن
صحبت بهمین گذشت گویند این بیت را هم شیخ بر پشت محضر نوشت ۲ پس چگویم در ثنایت
یا امیرالمومنین در کتاب تو ریت موسی و قبالا مسطور است که ایلیا وصی او دماثود بتان را از کعبه
چند از دو دست دراز کرده قرص آفتاب بدست او آید و دیگر بت پرستی و بت فروشی را
در میان مردم برطرف کند و هر که او را دوست دارد هرون را دوست داشته باشد
و در کتب یهود مسطور است و در کتاب زبور بلغت ترکوم نوشته است و گفتو بای عموشا یعنی

بغض حضرت امیرالمومنین

۱۰ در آن کتاب قسم از ان نوشته هست که خمس مال او را بر هرون خدای تعالی حلال کرد
و هم چنین بر پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش و داماد وش شنفر که ثانیثین ذات ان و عبیران و کراهه
که بدبختان هست موسی باشند خمس را از ایلیا و فرزندانش برند و دشمنی او و اولادش را
در دل گیرند و محبت او را بیرون کنند دشمنی ایلیا را پهن کنند در میان مردمان تا روز قیامت
خدای موسی هرون بر دشمنان او لعنت کند و در کتاب پرپیومپو نوشته هست که هر کس
نطفه او در حیض بسته هست دشمن بلقاطیس و اولاد اوست و دشمنی ایشان در دنیا عار آ
و در آخرت خار و عذاب نار و خواری بر ایشان هست و از فضایل آن حضرت است که
بتان را از کعبه انداخت و پای بر کتف حضرت رسالت نهاد و این حکایت در روز فتح مکه
بود چون حضرت رسول از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان شدند که در حوالی
خانه چیده بودند و قدمهای آن اشکال را در زمین محکم کرده بودند و چوبی در دست داشت
بقدر نصف نیزه بر زمین میانداخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا آن بتان را با آنکه بقلع و سرب و گچ بر زمین محکم چسبانیده بودند باشاره آنحضرت
بقفا می افتادند و اشاره از قفای هر کدام که میکرد برو میافتادند و بروایتی آنکه بسر نیزه
به چشم بتان میخلانید تا کفار بدانند که از انها نفع و ضرر متصور نیست و چون بعضی بتان را
بلند نصب کرده چنانکه دست کسی بانها نمیرسید امیر المومنین بعرض رسانید که پای مبارک
بر کتف من گذارده انها را فرو افکنید آن حضرت فرمود یا علی ترا طاقت ثقل نبوت نیست
تو پا بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند شو امیر المومنین امتثالا للأمره پا بر دوش آنحضرت
نهاده بتانرا بر زمین میانداخت در این حال از او پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی
گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها مکشوف شده و گویا سرم بساق عرش رسیده
و بهر چه دست دراز کنم بدست در آید فرمود که ای علی خوشا بحال تو من که بار حق میکشم
و بروایتی گفت یا علی رسیدی بانچه میخواستی گفت بلی بخدائیکه ترا براستی بخلق فرستاد

که از

که اگر خواهم دست باسمان توانم رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی میزاب
از جهة شفقت برسول الله در عایت ادب خود را چنان از جای بلند بر زمین انداختم
و المی بمن نرسید و حضرت فرمود چگونه الم بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل
و جبرئیل فرود آورده محققان بیان نموده اند که در شب معراج میان محب و محبوب ملاقات
معنوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز
مخصوص گشت دهشتی و هیبتی زیاد در روی داد و حرارتی بی اندازه از آن حادث شد
که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت نرسیدی شدت آن حرارت را طاقت نیاوردی
چون محل اثر ید قدرت الحرارت از قدرت کامله یزدانی میل برودت نمود بحسب الاتفاق
حضرت ایلیا پای مبارک در کتف حضرت رسالت بر آن اثر نهاد که رحمت الهی مس
کرده بود و حسان ابن ثابت با آنکه صفحه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق است در زمره
آن جماعت است که با معاویه حشر خواهد شد این قسم جوهری را در رشته واقع این
کرامتیست عظیم که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت را باین شرف کبری اختصاص بخشیده
و تا حضرت رسالت از جانب الله مامور با آن نشده باشد مرتکب کشف آن نگردیده
و الله یعلم و بزرگواری و فضیلت آن حضرت را ملائکه و پریان و آدمیان از احصای
آن عاجز اند و شاید هشتاد هزار حدیث صریح مسند مشهور در میان هست خصوصا در فرق
اهل سنت باشد و در بیان صفات حمیده آن حضرت این رباعی را شافعی از فقهای
ایشان گفته است شعر لو ان المرتضی ابدا محله لاضحی الناس طرا سجدا له و کفی
فی الفضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی و لیس یدری علی
ربه ام ربه الله حاصل این نظم آنست که شافعی میگوید نمیدانم که علی پروردگار نیست
یا الله تعالی علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنة
و گفت این بیت در جنب بزرگواری او بجوست اسامی جماعتی که امراء آن

حضرت بودند صاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بنده آستانه شاه ولایت نشان
بودند با صلاح قلندران هفده کمربسته میکویند اما ایشان نه آنکسانی اند که ایشان میکویند
سلمان فارسی رضی الله عنه ابوذر غفاری مقداد ابن اسود الکندی عمار ابن یاسر
جابر ابن عبد الله انصاری حذیفه ابن الیمان ابوایوب انصاری قیس ابن سعد
مالک اشتر و سلیم تمار نوف بکالی کمیل ابن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی
خزیمه ماشاب قیس هلالی محمد ابن ابی بکر رضوان الله علیه و بطریق دیگر حجری سعد ابن حنیف
حجر ابن عدی طرماح ابن عدی اند داخل اند و بروایت دیگر سلمان فارسی ابوذر غفار مقداد ابن اسود
الکندی جابر ابن عبد الله انصاری مالک ابن اشتر النخعی اویس القرنی محمد ابن ابی بکر الیمنی حجر ابن
عدی الکندی عدی ابن حاتم الطائی عمر ابن حمق الخزاعی عروة المرادی عمار ابن یاسر العنسی صعصعه
ابن الصوحان العبدی عمر ابن واصلة الکسائی احنف ابن قیس تمامی حارث ابن قدامه سعدی
خالد ابن معمر السدوسی خلق دنیا در وجود شریف آن حضرت چهار طایفه شده اند اول افراط نموده
در محبت او غلو نموده اند و او را خدا دانسته اند و طایفه دیگر تفریط نموده اند و تقصیر در حق او کردید
و او را نا سزا گفتند و طایفه دیگر از راه عناد او را لعنت دادند و در مرتبه چهارم امامت دانستند
و طایفه چهارم شیعه اثنی عشریه او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و لا مفوضه میکویند که الله تعالی
وا گذاشت کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و حاضر شدن در نزد تولد و غیره امور
آنچه میخواهد میکند و ایجاد میکند و خدا را در آن مدخلی نیست سابئیه اصحاب عبد الله ابن سبا اند
از تغیریان روزی عبد الله با آنحضرت گفت انت انت یعنی انت اله آنحضرت خواست بگیرد
و با ساباط مدینه رفت حضرت امیر لشکری فرستاد و برخی از اصحاب او را بگیرند و آوردند
آنحضرت فرموده اند تا گودها کنند و در آنجا آتش کردند و بسوزانیدند و چون ایشان را در آتش
می انداختند میگفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی که ما را باتش میسوزانی و چون آنحضرت را شهید کردند
گفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز اوست و برق تازیانه اوست

پزنر

بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشد گویند این را نکشت بلکه شیطان را بصورت علی کردید دکشته شد
غرابیه از غالی گویند خدا جبرئیل را بعلی ابن ابیطالب فرستاد و او غلط کرد و بمحمد رفت از انکه محمد بعلی مانند بود
مثل غراب که بغراب شبیه است استغفر الله لعنت کنند صاحب دلس را که جبرئیل است که وی رسالت
از علی بمحمد فرو برد و بعضی گویند او خدا است شریعه از غالیان گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین
فرود آمده و ایشان خدایند غیریه گویند که خدا در علی بهشا فرود آمده و او خدا است و گویند او
افضل بود از رسول خدا و این کفر صریحست و زندقه و طایفه هزاره و عربان شیع را مشعشع این اعتقاد
دارند و طایفه از ایشان بخمس قائلند که مراد از سلمان و مقداد و عمار و ابوذر و عمر ابن امیه ضمری
باشند و گویند این پنج موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او خدا است و اول همین مقدمه در بصره
واقع شد که هفتاد نفر از طایفه زط گویند که هود باشند آمدند و گفتند بزبان هندی که تو خدائی حضرت
فرمود من خدا نیستم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند اصرار بر همین داشتند و حضرت امیر الملک
فرمود که چاهی کنند و ایشان را در ان چاه کردند و کشتند از دود و در کتاب تحت بیارهند دانان
مسطور است که کنکر خدا است و ما او را خدا میدانیم زیرا که او زنده میکند و میمیراند و انچه مسلمانان
میگویند خدا نیست و غلط میگویند معرفت او راه نیافته و انچه عوام الناس و قلندران گویند حضرت
الارض و درویشان میگویند که آن حضرت هفتاد مرتبه قنبر را زنده کردانید و کشت واو
میگفت تو خدائی بعد از ان ندا از جانب خدا رسید که یا علی کل دنیا بنده منند و این بنده
تو باشد محض کفر و زندقه است و افترا و دروغ است بر خدا و هر کس این را باور میکند یا اعتقاد
باین دارد کافر است و ابد الآباد در جهنم خواهد بود خدا غنی است از انکه شریکی در خدائی
و عبادت داشته باشد تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا و انچه فقیر برای العین از غالیان
دیدم در رسوخ اعتقاد ایشان اینست که در راه بغداد بمنزل هارون آباد رسیدیم و در
میان جنگل فرود آمدیم که غلیان و قهوه صرف کنیم با رفقا درخت عظیمی آتش زده بودند
و در کناران نشستیم فقیر گاهی اصلاح آتش میکردم و همه بر آتش میزدم ناگاه دیدم سوخت مردی

مردی همراه ما بود مردم فهمیدند گفت ترسیدی از آتش گفتم کار آتش سوزانیدن است اما گفت
شما دعوی تشیع میکنید و آتش شیعیان را نمیسوزاند میخواهی بتو نمایم که شما شیعیان دروغ میگوئید
و علی را دوست نمیدارید ناگاه آهی کشید و این را خواند بارها گفته ام بخلوت دل علی الله عزیزه با طلب
و تخته های آتش بسیار بر داشت و در گریبان و سینه خود انداخت و دست در درون آتش و ریز
آن فرو میکرد و یا علی یا علی میگفت تا مدت طولی که آتش در سینه و بغل آن بود خاموش شد و اصلا متضرر
نشد و رو ترش نکرد گویا دست او در میان آب بود بعد از آن رو بما کرد گفت دانستید که شما شیعه
نیستید گفتم مگر تو علی اللهی هستی گفت بلی من چه پروا دارم از کسی ناگاه خنجری در میان داشت
کشید ما ترسیدیم که بر ما زند بضرب هرچه تمام تر بشکم و سینه خود زد بنحوی که سر خنجر خم شد و جراحتی
در بدن او بهم نرسید و رو بما کرد و گفت شما نور علی را حاضر و ناظر نمیدانید و میگوئید که در قالب
مثال است یا آنکه در قالب اصلی و موافق اعتقاد شما زیاده از سه روز در قبر نمیماند پس همان جسد
اصلی یا قالب مثال در احتضار بنده کان و تولد ایشان حاضر میشود پس کجا میرود و از قبر چه میخواهم
که او در قبر نیست این قدر راه چرا میروید این را گفت و برخواست با جمعی همراه کان روانه شد
و ما را وداع کرد و رفت عدد ازواج آنحضرت فاطمه زهرا او چون آن سیده زنان عالمیان بود
در حیات بود حرام بود بر حضرت امیرالمؤمنین که زن دیگر گیرد و بر سر آنحضرت شرفا
و جلالا لها و این از جمله خصایص است و اگر شما بنود حضرت فاطمه کفو و همسری نمیداشت که در دنیا
شوهری کند و بعد از فوت آنحضرت امامه بنت ابی العاص ابن ربیع که دختر زینب بنت رسول الله
گرفت و دیگر از ازواج او لیلی بنت مسعود تمیمیه بود و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه
و ام سعید بنت عروه و حنیفه که نام او خوله بنت جعفر ابن قیس حنیفیه که چون ابو بکر لشکر بجنگ
مسیلمه کذابه فرستاد و او را کشت حنیفه را باسیری آوردند حضرت او را مسلمان نمود و آزاد
ساخت و بعقد خود در آورد و چهار زن ام ولد بودند عدد اولاد الحسن و الحسین بودند و محمد الاکبر
و عبید الله و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصغر و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط

عدد ازواج حضرت

اسامی ازواج حضرت بعد از فاطمه

اناث زینب الکبری وام کلثوم الکبری وام الحسن ورمله الکبری وام هانی ومیمونه وزینب
الصغری وام کلثوم الصغری ورقیه وفاطمه وامامه وام الکرام وام السلمه وام جعفر وجمانه ونفیسه
که در صغر سن فوت شد ومحسن وشقیق که سقط شد پس حسن وحسین وزینب کبری وام کلثوم
کبری از بتول طاهره اند ومحمد اکبر از حنیفه وعبد الله وابوبکر از لیلی بنت مسعود است وعباس
وعثمان وجعفر وعبد الله از ام البنین بنت حزام ابن حارث است ویحیی وعون از اسماء
بنت عمیس است که اول زن جعفر طیار بود وبعد از شهادت جعفر در موته او را ابوبکر خواست
ومحمد بهم رسید پس ابوبکر او را طلاق داد وآن حضرت او را گرفت ومحمد اوسط مادرش امامه
بنت ابی العاص است وام الحسن ورمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است وایشان از آنها
که نام بردیم از زنان نکاحی اند وباقی ایشان از اولاد ده ام ولد است وام کلثوم وزینب را
به پسرهای جعفر طیار داد وآنچه مشهور است عمر ابن خطاب ام کلثوم را بنکاح خود در آورده بود
ابن راوندی وکیکی از اکثر فضلای شیعه است انکار این حال نموده ومنع صحت این خبر نموده
وبروایت ابی بصیر از ابی عبد الله محمد ابن مسعود از محمد ابن جمعه ابن اسمعیل از ابی عبد الله برقی
از عمر ابن اذینه که او فرمود که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند وگفتند که مقتدی
وپیشوای ما اهل سنت ما را الزام مینمایند واسکات مینمایند در تزویج امیر المؤمنین ع دختر خود ام
کلثوم را بعمر ابن الخطاب ومیگویند که اگر عمر مرضی امیر المؤمنین نبود پس چرا دختر خود را باو
میداد وبنکاح او راضی میشد ودر حالت این سؤال آنحضرت تکیه کرده بود راست نشست
وفرمود آیا جماعتی هستند که میگویند که این حال از امیر المؤمنین ع واقع شده بود دختر خود را بعمر داده گفتند
بلی بعضی را اعتقاد بصحت این واقعه هست حضرت فرمود که آن گروه که ایشان از اعتقادات
از حقیقت آگاه نیست از مسلک خود در افتاده اند واز هدایت کامله محظوظ نگشته اند دروغ میگویند
واینحالت از امیر المؤمنین واقع نشده واین خبر بوقوع نیست واز جمله افترا وبهتان است آیا
امیر المؤمنین ع قادر نبوده که دختر خود را که میداد بوجهی از وجوه خلاص کند از عمر ویا فرزند خود را

بعد از آنکه فرمود من این قصه را برای شما بیان کنم بدانید که چون عمر بر مسند خلافت مستولی
شد کسی نزد امیرالمؤمنین فرستاد و ام کلثوم را خطبه کرد شاه اولیا از آن کار ابا کرد پس عمر
به عباس که عم حضرت امیرالمؤمنین بود گفت ای عباس اگر شما ام کلثوم را بمن تزویج نکنید
من ترا از منصب تو عزل کنم و بدیگری خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید ترسید و این
حال را با امیرالمؤمنین عرض کرد شاه اولیا از گفتار او امتناع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
که حال تزویج ام کلثوم بعمر بهم نمیرسد چون شاه اولیا معلوم فرمود که بهیچ صورت واقع نمیشود
و عزل عباس خواهد کرد کس بطلب جنیه فرستاد از اهل نجران و نام جنیه سحیقه بنت حریره
بود پس چون آنحضرت جنیه را طلب کرد آن جنیه بخدمت شاه اولیا رسید فرمود که بشکل
ام کلثوم درآمد و بعد از آن او را بخانه عمر فرستاد و هرگاه عمر میخواست که با او مقاربت کند
ممکن نمیشد در این حالت حیران بود و میگفت ما فی الارض من اهل بیت اسحر من بنی
هاشم یعنی در روی زمین ساحرتر و مکارتر از بنی هاشم اهل بیتی نیست و میخواست که حال خود را
با اهل مدینه اظهار کند که دست غیب شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او سحیقه آنچه میراث بود
میرسید از میراث جمع کرده متوجه نجران شد و بعد از آن حضرت ام کلثوم را ظاهر کردانیدند
و بروایت دیگر عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس ان رجلا
من اصحاب رسول الله قد زنی و هو محصن و قد اطلع امیرالمؤمنین وحده فما انتم قائلون یعنی
ای مردمان بدرستی که مردی از اصحاب رسول خدا زنا کرده بزنی شوهردار و امیرالمؤمنین عمر
به تنهائی بر آن اطلاع یافته شما هرچه میگوئید بگوئید از چهار جانب آواز برآمد که عمر را
بگوی احتیاج نیست اگر میفرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت اگر علی
دختر خود را بمن ندهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت امیرالمؤمنین آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد
حضرت فرمود من پیش از گفته شما دانستم و لیکن من این کار نکنم عباس گفت او مرد
صاحب ستیزه است اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی رفع خصومت بشود چنان

بخیالی

خیال کن که این دختر نبوده پس عباس بعمر گفت که اگر علی این کار نکند من میکنم و مرد را
حاضر کرد و عمر گفت عباس عم علی است بوکالت او دختر را بمن میدهد و عباس ام کلثوم
بعمر خطبه کرد و بروایت دیگر ام کلثوم چهار سال داشت عمر چهار هزار دینار مهر او قرار
داد و او را بخانه برد و چون بر دامن خود نشانید ریش عمر را گرفت و سیلی بر عمر زد و عمر
او را بر زمین نهاد و گفت این حمیت از بنی هاشم است فاضل هندی در کتاب خود
چنین ایراد کرده که جنیه هر شب بفرموده امیر المؤمنین ع در پهلوی عمر میخوابید و ام کلثوم
تنها میخوابید و بعینه این حکایت مثل حکایت آسیه زن فرعون بود و ولایات آنحضرت مکه
معظمه مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز و سواد ان و بصره و کوفه و جزایر و موصل و حلب و اعراب
و الطاب و نجران و یمن و طایف و مصر و مداین و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز
و شوشتر و حویزه و فارس و بنادر و دخره و اردشیر و خبر و اصفهان و قم و کاشان و یزد
و دیلم و طالقان و قزوین و ساوه و استرآباد و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و مکران
و سیستان و سبائل و غزنین و هرج و فرج و مازندران و گیلان و اذربایجان و مراغه
و ولایت لران و کردان و اردبیل و مردم بادیه و ری و شهریار و طوس و همدان و دنف
و نهاوند و اهل فرس و روم و تاتارخان و ارنادت و کرکوک و اسکندریه و دیار بکر و سکان
دریای فارس و عمان و مخا و سعدیه و مسکد و لحسا و قطیف و بحرین و صحا و صنعا و زبید
و عدن و جده و قادسیه و نهروان و مدین و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس و اریحا
و یزد و شالایم و اردن و انطاکیه و عسقلان و انکه که بعنوان غصب در تصرف معویه بود
باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آن حضرت بود و سلوک آن حضرت با رعایا
چون زمان خلافت در قبضه اقتدار فرمانفرمائی المظهر سپهر امامت بود ولایت رسید
بعد از آنکه بیست و پنج سال و سه ماه از خلافت خلفای ثلثه گذشته بود و تمام عمال عثمان را
از ولایات معزول کردانید مثل سعد ابن عاص از کوفه عبد الله عامر را از عراق و عبد الله

ابن ابی سرح را از مصر و معویه را از شام و ولید ابن عقبه را از مداین و بروایت دیگر قیس
کلبی به ابو موسی اشعری عامل کوفه بود و او را معزول کرد از کوفه و قثم ابن عباس را والی مکه
کردانید و سهل ابن حنیف را والی مدینه کردانید و عثمان ابن حنیف را والی بصره کردانید
و بعد از عزل او [illegible] عباس را به بصره فرستاد و خلیفه او زیاد ابن امیه بود و اشعث ابن
قیس کندی که عثمان او را والی آذربایجان کرده بود تا حدود دریای طبرستان و حلب و طرف
عرب و همه حدود و مراغه او را معزول نمود و مالک ابن حارث نخعی را امیر جیش نمود یعنی
سپه سالار و چون محمد ابن ابی بکر را فجار مصر شهید کردند باز مالک را حاکم مصر کردانید و عمر
ابن سلمه ابن عبد الاسد مخزومی عامل بحرین بود او را معزول نمود و نعمان ابن عجلان زرقی را
حاکم بحرین نمود و مصقله ابن هبیره شیبانی از اردشیر معزول و باز مالک داد و مداین
بسلمان فارسی داد و پادشاهین را معزول نمود که چون شیعه آن حضرت اکثر روزها
در بازارها میکرد پیاده و تازیانه خود را بر دوش مبارک خود گذاشته و مردم را نصیحت میکرد
و از عذاب الهی میترسانید و ترازو و کیل و گز مردم را در بازارها درست میکرد و حدود الله را
جاری میساخت و خود بنفس مبارک گوشت و سایر احتیاج خود را میخرید و بر دوش بر
میداشت قنبر و سایر دوستان و موالیان میگفتند یا امیر المومنین بما ده ما برداریم در جواب میفرمود
ابو العیال احق ان یحمل روزی غلام سیاهی در نزد آن حضرت اقرار دزدی کرد حضرت
فرمود تا دست آن سیاه را بریدند سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره بیرون آمد
و گریه میکرد و آن حضرت را مدح مینمود و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام
بود مرا از عذاب نجات داد کسی که پیشرو پیشیان و پیشانی سفیدان بود یکی از اصحاب
این را شنید آمد و بخدمت آنحضرت عرض کرد که آن سیاه شما را مدح میکرد با وجودیکه
دست او را بریده اید حضرت آن سیاه را طلبید و دست بریده را بجای خود گذاشت و دعا
کرد دست او بحال اول معاودت نمود جهاد آن حضرت بعد از حضرت رسالت پناه

الکاست

۱۰۹

الاتفاقیست در امت که در ایام سلطنت خلفای ثلثه از مدینه مشرفه حرکت نکرد در ایام خلافت
وی حرب اول آنحضرت جنگ جمل است که آنرا قتال ناکثین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر
برای امارت بصره و کوفه با آنحضرت بیعت کردند و چون بر آن حضرت نفاق ایشان ظاهر بود
حکومت این دو بلاد را بایشان نداد پس طلحه و زبیر نکث عهد کردند و بیعت آنحضرت را
شکستند و ببهانه عمره از مدینه بیرون آمده عایشه در مکه بود او را بر یافتند و رو به بصره نهادند
چون بحوأب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمده عایشه پرسید این چه آبست یکی گفت آب حوأب
عایشه پشیمان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده بود که یکی از زنان او بعزم قتال ظلم بیرون
رود از مدینه و بآب حوأب رسد سگان آنجا یکبار برو حمله آورند و قصد اکنند طلحه و زبیر فی الحال
پنجاه کس بریافته آمدند و شهادت دادند که این آب حوأب نیست و این اول شهادت زور بود
که در ایام اسلام دادند و عایشه را راضی کرده برداشتند و ببصره بردند و عامل آنحضرت را بیرون
کردند بصره را بتصرف در آوردند و میان آنحضرت و ناکثین حرب واقع شد و آنحضرت از مدینه
مشرفه بیرون آمده به بصره رسید و هودج عایشه را بر شتر لوک که عرب آنرا جمل گویند بستند
و سوار شد و نام آن جمل عسکر بود و عایشه چون نام شتر را شنید باز پشیمان شد زیرا که از حضرت
رسول شنیده بود که یکی از زنان من بعزم قتال پسر عم من در بصره بر شتری عسکر نام سوار
شود طلحه و زبیر باز شهادت دادند و شاهد جعل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عایشه
در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت هشتاد مرتبه شتر عایشه را پی کردند و ابلیس ملعون باز
شتر آورد و عایشه سوار شد و در کتب یهود از کتاب کلوپین فرکان مسطور است که صفورا
بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آنحضرت با یوشع ابن نون وصی او شتر سوار
بالشکر عظیم جنگ کرد صورت کتابت امیرالمؤمنین ع بسوی عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون
آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول خدا و طلب میکنی امریرا که آن جهادست
خدا جهاد را از تو و زنان دیگر ساقط گردانیده و گمان تو آنست که میخواهی اصلاح کنی میان

مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان را لشکرکشی کردند و سردار سپاه میشدند و گمان تو این است که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مردیست از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم ابن مره و قسم میخورم بجان و عمر خود م که عارض ساختی بلا را و بر دوش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی کناه او بزرگتر است از کناه کشندکان عثمان و به خشم در نیامدم تا آنکه مرا به خشم در نیاوردی و بجوش در نیامدم تا آنکه مرا بجوش در نیاوردی و حال آنکه تو در پیش کشندکان عثمان بودی و میکفتی اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش پهن را خدا بکشد این ریش پهن را و تو اولی بدادن دیت و خون عثمان بودی خدا نهی کرده است زنان پیغمبر را که در خانه بنشینند و بیرون نیایند و طلب امری که از ایشان نباشد نکنند زنان را با لشکرکشی چه کار این غش و فریبی که از تو صادر شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی ای عایشه از خدا بترس و بمنزل خود در رفته بنشین جواب نامه ای پسر ابو طالب کار از عتاب گذشت و من باطاعت و فرمان برداری تو داخل نمیشوم پس هرچه میخواهی بکن و آنچه از دستت بر آید تقصیر مکن پس آن حضرت محمد ابابکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بردار و اگرنه ترا طلاق میدهم محمد که آمد فایده نکرد و برگشت و جنگ در گرفت حضرت محمد حنفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را پی کن محمد آمد خنبه سر راه گرفتند و او نتوانست که بر شتر عایشه دست یابد برگشت حضرت امام حسن را فرستادند آن حضرت آمد و شتر عایشه را پی کرد و دولت او را سرازیر کرده او را گرفت چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنفیه مجل شد حضرت فرمود ای فرزند دلگیر مباش از اینکه بر عایشه دست نیافتی که تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست و در این تفاوت بسیار است و اهل سنت میگویند عایشه از این عمل پشیمان شد و چندان گریست که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را قبول کرد و توبه عایشه نزد شیعیان اصلی ندارد و اقرار عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع الابرار از جمیع ابن عمیر نقل میکند که داخل شدم بر عایشه پس با او گفتم که کی دوست ترین مردمان برسول خدا و کی عزیز

ترین مردمان و گرامی تر بود گفت فاطمه جمیع گفت سوال من از زنان نبود بلکه از مردان ست
عایشه گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد که آدیم بحق خدا که اگر روزه باشم همین ست که گفتم
جمیع گفت پس چه برین داشت ترا که با او کارزار کردی پس عایشه روپاک را از سر کشید
و بر روی خود فرود آورد و گریست گفت آری امری بود که جاری شد بر من که جنگ تمام شد
سی هزار کس از لشکر عایشه کشته شده بودند و بروایت دیگر سی هزار کس از طرفین کشته شده بود
و چون عایشه را گرفتند شاه جهان پناه فرمود داخل بصره کردند پس عمار یاسر و مالک اشتر
رفتند نزد عایشه بشماتت عایشه گفت یا ابا الیقظان این کیست که همراه تست گفت مالک اشتر
گفت تو بودی که این کار را کردی در معرکه با عبدالله زبیر و او را بر خاک افکندی و میخواستی بکشی
مالک گفت بلی و اگر نه این بود که عبدالله زبیر گرد بزرگ بود و هر اینه او را می کشتم و راحت میدادم
مسلمانان را از دست او عایشه گفت مگر نشنیدی قول پیغمبر که فرمود که نمیتوان کشت مسلمان را
مگر اگر بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد و یا کسی بحرام کشته باشد مالک
گفت یا ام المومنین یکی از این سه چیز برای خاطر می کشتم یعنی مرتد شده بود و عبدالله پسر خواهر
عایشه بود پس مالک این شعر را انشا کرد اعایش لولا انی کنت طاویا ثلاثا لالقیت
ابن اختک هالکا عشیة یدعوا و الرجال تحوزه باضعف صوت اقتلونی و مالکا فلم
تعرفوه اذ دعاهم و فته هدت علیه بالعجاجة بارکا فنجاه بمعنی اکله و شبابه وانی شیخ لم الکن متماسکا
مقالات امیرالمومنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال آراسته شد زبیر بمعرکه آمد مبارز
طلبید امیرالمومنین ع بمعرکه رفت زبیر پرسید یا امیرالمومنین از شمشیر تو ایمنم حضرت فرمود بلی
و بعد از ان گفت یا ابا عبدالله چه بر این داشت ترا که این کار کردی گفت از برای خون
عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشتید پس واجب ست بر تو که فدیه
خون عثمان را بدهی و لکن قسم میدهم ترا بخدائیکه مثبت بجز او که فرستاده ست قران را
به پیغمبر خود محمد آیا یادت می آید از روزیکه رسول خدا میگفت بتو آیا علی را دوست میداری

تو گفتی که چه خبر باز میدارد مرا از دوست داشتن خبر ادرا دوست ندارم و او پسر خالکوی نیست
رسول خدا فرمود اما تو زود بیرون خواهی آمد بروی خروج کردنی و تو ستم کننده بروی خواهی
بود پس زبیر گفت خداوندا چنین است آن حضرت باز قسم را اعاده فرمود که آیا یادت
میآید که آیا رسول خدا از بنی عبد عوف میآید و تو با او بودی دست ترا گرفت و من استقبال
کردم آن حضرت را و سلام کردم بر او آن حضرت بروی من خندید و من بروی او
خندیدم پس گفت ای زبیر واگذار پسر ابو طالب را هر گز روزی باشد که تو بیرون آئی بر او
یا زبیر و ستم کننده باشی بر او زبیر گفت بلی خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطر من
رفته است اگر این را زودتر بخاطر من می آوردی بر تو بیرون نمی آمدم پس زبیر از معرکه
برگشت عایشه گفت یا ابا عبد الله ترا چه بر این داشت که برگشتی چه دیدی زبیر گفت این را
دیدم که خود را در موقف شرک می بینم و اسلام نمی‌بینم و من در کار خود بینایم و شک در امر خود
بهم رسانیدم پس صف را شکافت و از میان لشکر بیرون رفت و فرود آمد بر گروهی
از بنی تمیم در وادی السباع پس او را ضیافت کردند و عمر ابن جرموز مجاشعی از عقب او
روانه شد و او در خواب بود سر او را برید و برای آن حضرت آورد و چشم جایزه داشت
آن حضرت فرمود که از رسول خدا شنیده ام که فرمود بشر بقاتل ابن صفیه بالنار ابن جرموز
خود را از غصه کشت و بروایتی در خوارج نهروان داخل شد و در آن جا به جهنم رفت
و ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید که لشکر شکست خورد باز به قتل زبیر اقدام نمود
نه آنکه در کشتن زبیر گمان ثوابی داشته باشد و بروایتی آنکه چون سر زبیر را آورد آن حضرت
فرمود که کی بتو گفت زبیر را بکشی آن ملعون گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود ناکردن
او را رفند و زبیر با قاتلش به جهنم رفته و شاه رخ بخاری احوالات زبیر را از ابن عبد البر تا
باینجا گفته و بعد از آن گفته که مروان به غلامش گفت بخدا که هیچکس بکشتن عثمان حریص تر
از طلحه نبود پس غلام را سپر خود ساخت تیر زهر آلودی بطلحه انداخت و تیر بطلحه برخورده

بهوش

بیهوش شد چون بهوش آمد دید که خون از وی روانست و کارش سخت شده به غلامش گفت
مرا بجائی برسان غلام گفت نمیدانم ترا کجا رسانم گفت سبحان الله خون هیچ قرشی را ضایع
از خون خود گمان نمیبرم مگر این تیریست که از جانب الله بمن رسیده است و بروایتی تیری که
بر مقتل او آمد زبیر مخفی شد معلوم نبود که آن تیر از که بود مرویست که روزی در جمل زبیر میخواست
که حجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جمله عشره مبشره میباشم و این همه از اهل بهشتند حضرت امیر
از وی پرسید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و نه کس را شمرد و آن حضرت را نام نبرد
حضرت فرمود تو ده گفتی و نه شمردی بار دیگر شمرد و حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود
به او که من داخلم گفت بلی فرمود تو گواهی دهی که من از ایشانم گفت بلی فرمود که گواهی میدهی
که من از اهل بهشتم گفت بلی آن حضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من از رسول خدا
شنیدم که تو از اهل دوزخی و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل گفته بود که ابو
بکره نام گفته در اثر وزر جمع کثیر دور هودج عایشه را گرفته بودند و او زن رسول الله در خاطرم
تردد بهم رسیده چون بیادم آمد که روزی در خدمت رسول الله مذکور شد که از اهل
فارس زنی حاکم است آنحضرت فرمود لن یفلح الله قوما ولوا امرهم امرئة یعنی هرگز
فلاح و رستگاری مباد جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از آن تردد
خلاص شدم و این کلمه نفع و عجب بهم رسانند و جهاد دیگر با قاسطین است که لشکر معاویه
اند و اهل سنت او را در این جنگ مثاب میدانند و میگویند معویه در این جنگ مجتهد بود
حافظ ابو نعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجب تر آنکه مسلمانان او را مجتهد میدانند این مقاتله
نه از روی اجتهاد بود بلکه از روی مبارکه و عناد بود و این جنگ در صفین که موضعی است
درمیان کوفه و شام واقع شد سبب آنکه امیر المومنین ع او را از امارت شام عزل نمود
و او قبول نکرد گفت پسر عم عثمان والی شام کردانید و عثمان خلیفه مقتول بظلم است و
بعد از وی امیر المومنین و خلیفه منم در مدت او یک روایت هفتصد هزار کس و بروایتی

چهار صد هزار کس و کمتر هم گفته اند که لشکر از بلاد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد و بر این
خون آلود عثمان را بهمه جا میگردانید و بهانه طلب خون او میکرد الغرض لشکر را آورد تا صفین
و در انجا لشکر فرود آورد و بعد از رسل و رسایل بین جانبین مصاف داده صف بست و لشکر آنحضرت
پنجاه و سه هزار کس بروایتی نود هزار کس بودند که از ایشان چهار ده سال و کمتر همراه بود
چون پای مبارک برکاب گذاشت برگشت و رو بلشکر کرده خطاب بمرده کان فرزندان کرده فرمود
که بجای غشنداناینکه میگفتند پسر ابو طالب شجاع نیست والله که من از همه فرزندان آدم شجاع ترم اگر پدران
ایشان را می کشتم ایشان بهم نمیرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت را خواندند این جنگ در شب واقع شد
و آن شب را لیلة الهریر میگفتند بدین سبب که هریر جمع هره است و هره گربه را گویند و سگ نیز گاهی استعمال میکنند
که از کثرت لشکر شقاوت اثر صدا و غلغله این اسما سما و زمین را فرا گرفته بود و در این جنگ مالک اشتر
جیش بود یعنی سپه سالار و هاشم ابن عتبه بن ابی وقاص علمدار بود و او را مرقال میگفتند برای آنکه بسیار تند
و تیز بود در کارزار در این حرب نمود که اویس القرنی زره پوشید و با لشکر معاویه حرب نمود و خزیمه ابن ثابت
ذو الشهادتین نیز زره پوشید و با لشکر معاویه حرب عظیم نمود اما در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر دیگر بمیان
نبست و در پس سر آنحضرت نماز نخواند و متردد بود که آیا حق با امیر المؤمنین است یا با الطایفه خفیه چون
عمار یاسر شهید شد دانست که با آنحضرت است زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که مکرر میفرمود
ویح یا عمار تقتلک الفئة الباغیة پس خزیمه القدر جنگ کرد تا شهید شد احوالات عمار ابن یاسر نود و چهار
سال داشت یا دو زیاده که زره پوشید و بمیدان رفت و قریب بسیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد تا آخر
بضربت ابو عادیه مری از اسب در افتاد و سر او را ابن جوی سلکی برید و بر داشت و با ابو عادیه نزاع
میکرد او میگفت من کشتم او میگفت من عمرو ابن عاص گفت این دو نفر مخاصمه میکنند بر سر آتش
این سخن بمعاویه رسید بعمرو ابن عاص اعتراض کرد و گفت چه سگی جماعتی که جان خود را فدای ما میکنند
در جنگ میگوئی هر دو بجهنم میروند عمرو ابن عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش از این جنگ
به بیست سال مرده بودم و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار جامی از شیر خواهد بود

ادا و منا

در دنیا بود و آخر چنین شد در معرکه جامی شیری خورد تا بدرجه شهادت رسید و احمد ابن بیهقی از صحیح
بخاری نقل میکند که عبد الله پسر عمرو ابن عاص به پدرش گفت که کشتید عمار را و تحقیق که رسول خدا
فرموده بود که عمار را میکشند فئه باغیه عمرو عاص بمعاویه گفت آیا میشنوی که عبد الله چه میگوید او گفت همراه
هر کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را اهل شام هم چنین گفتند این سخن بعلی رسید پس فرمود
از این قرار رسول خدا قاتل حمزه است که حمزه با او آمده بود و این سخن را نسبت با بن عباس میدهند
که او پیغام چنین فرستاد و احمد ابن حنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر معویه هفتاد و
هشت و سه هزار کس کشته شدند و صد و کمتر از این هم گفته اند و در این جنگ از امراء مالک را آنحضرت مالک
اشتر و خزیمه و عمار و اویس القرنی و هاشم مرغال بشرف شهادت مشرف شدند گویند که چون مالک را
آنحضرت دفن کرد در آن حالت که گریه میکرد تبسم فرمود از سبب پرسیدند فرمود که منکر و نکیر از مالک حجت
سوال کردند از خدا و رسول گفت چون بامام رسید سنگی از لحد کشید و بایشان انداخت که حجت بر من
میگیرید امام من بر بالای سر من ایستاده خداوند عالمیان ملکی دیگر فرستاد نکیرین که برگردید که مالک
حجت خود را میداند و این قول نزد فقیر ضعیف است و اما آنچه از اخبار دیگر ظاهر میشود آن حضرت مالک را
بپادشاهی مصر فرستاد و در آنجا فوت شد و الله یعلم غزای دیگر چون آنحضرت از ماجرای صفین فارغ
شد و مقدمات حکمین واقع شد چنین که شنیدید دوازده هزار کس از لشکر آن حضرت در عابدترین
و فاضل ترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت بودند از دین بدر رفتند ما خذ تیری که از کمان جهد
و آنحضرت را مواجهه و علانیه ناسزا گفتند که تو کافر شدی در صلح کردن با تو بر ما واجب است و چرا
اسم خود را از امارت مومنان اخراج کردی در نوشتن کاغذ و از لشکر آن حضرت جدا شدند
و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیری را کشتند حضرت با چهار هزار کس بر سر
ایشان رفتند و عبد الله عباس را نزد ایشان فرستاد و حرف نزد ایشان گفتند علی باید تا با او
سخن گوئیم پس ابن عباس برگشت و آن حضرت بمعرکه آمد و عبد الله ابن کوا که سردار ایشان بود
بمعرکه آمد و از آنحضرت امان گرفت و ده نفر از رفیقان او نیز آمدند حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید

وسبب دلگیری شما چیست عبد الله نقل کرد جنگ کردن معویه را و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب
خوردن ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که یا ابن کوا من بتو و شما نگفتم که اهل شام با شما مکر
میکنند نباید عبد الله عباس برود و شما کشیدید ابو موسی برود در انجا من تقصیری ندارم گناه
شمارا باشد ابن کوا گفت راست گفتی یا امیر المومنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج
رجوع میشود و باقی لشکر متفرق شدند و عبد الله وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی المعروف
بذی الثدیه برگشتند و آمدند با لشکر در نهروان نزول کردند و نهروان موضعیست حوالی بغداد و
گویند کرمانشاهانست و در انجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه کرد و هشت هزار کس از ایشان برگشتند
و گفتند التوبه التوبه یا امیر المومنین و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه چهار هزار کس ماند
بی کم و زیاد و بحرب ایستادند و عبد الله وهب و حرقوص گفتند ما در این حرب که با تو میکنیم میخواهیم که وجه الله ببینیم
[illegible] روز قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی این را تلاوت فرمود قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس آتش حرب بلند شد و از چهار هزار
لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج نه کس بدر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج دوازده
هزار کس بودند و این حرب را قتال مارقین گویند و از ان نه نفر دو نفر گریختند و بیمن رفتند و اخبار
ایشان مشهورند و دو نفر دیگر گریختند بسیستان رفتند و در انجا وطن کردند و در انجا نسل ایشان از
اباضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو نفر گریختند و به بلاد جزیره رفتند در موضع سن و دو نفر
گریختند و بعمان رفتند و نسل ایشان بسیار شد و قلاع و شهرها ساختند مثل عسکر و جلفار و
و بهله و هنوز بقیه خوارج در انجا هستند و قوت بسیار دارند و یک نفر دیگر گریخت و بتل مورون رفت
دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کسی نکرد تا از دنیا رحلت فرمود ذکر مذاهب خوارج ایشان هفده فرقه
شده اند از حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و عثانیه و یونسیه و ثعلبیه و مرجیه و غیلانیه و عجارده
و صفریه و زعفرانیه و برغوثیه و ضحاکیه و بنی نهلیه و ابتریه و اصل ایشان چهار فرقه بودند ازارقه و عجارده
و نجدات و صفریه و اباضیه همه اینها گویند امامت بشوری بود و حکم رعیت است و شب

آنحضرت امیر المؤمنین ع و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میکنند و دوتای دیگر را دوست میدارند
که عبارت از شیخین باشند و مدح میکنند ابن ملجم مرادی را و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان
مشرک‌اند و اصحاب صغایر فاسق‌اند و هم چنین کودکان اصحاب کبایر نیز مشرک‌اند و مباح بود خون
ایشان از یحیی و اماضیه گویند هر که بر خلاف ایشان بود از اهل قبله اموال و سلاح هر چه
در حرب حاضر کرده باشند همه حلالست و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان و گویند در مخالف
ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان و گواهی مخالف خود را اما اهل و هر که بر خلاف
ایشان باشد با کودکان خود در جهنم اند و گویند که مسلمانی در دار کفر باشد اگر اسلام ایشان ظاهر نباشد
کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان مباح بود و در جهاد ایشان نتوان توقف کرد هر که
توقف کنند کافر شوند و گویند کودکان مشرکان با پدران در جهنم باشند ابدا و گویند قتل زانی حاضر البلد
واجب است و رجم نباید کرد و گویند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است در دین ا
لازم نبود و گویند نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع واجب است و قضای نماز حیض را
واجب دانند و تنباکو و قهوه را حرام میدانند و زنای غرب و غرب را جایز نمیدانند و الیوم
اخذ زکوة را واجب میدانند و این مذهب ازارقه است آنچه گفتیم و ازارقه اصحاب نافع ابن ازرق
نخعی باشند و با عبدالله ابن عباس بسیار مناظره کرد و از شجاعان خوارج است و آمد به بصره و از آنجا
رفت و با مهلب حرب کرد و مهلب او را از بصره بیرون کرده باهواز رفت و از آنجا بیرون کشتن
کردند بفارس شد و از فارس بکرمان صفراییه از خوارج گویند اولاد مشرکان را با پدران
در جهنم باشند اما بیرون آیند و گویند از مخالفین دار کفر است هر که در آنجا اقامت کند کافر بود و من
الناس من یعجبک را تا آخر در شان دشمن علی میدانند و گویند اولاد مسلمانان و کافران
و مشرکان نه ولایت هست و نه برائت از ایشان تا آنوقت که بالغ باشند و ایشان را
باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشان را لازم بود و الا برائت از ایشان لازم بود و گویند
تارک نماز کافر است از جهل و از علم کافر است و گویند حلال است وطی غلام که در دار الحرب

اسیرکنی باو وطی در دبر یهود و مجوس و نصاری مجاز داده گویند امامت از زن درستست چون قیام بان تواند نمود
و مردان اقتدا میتوانند کرد باو هرگاه از زن تواند با مخالف خود حرب کردن و حجت از کواه نزد او بردن و گویند
غزاله بنت شبانه امام بود و نجدات از اولاد نجد ابن عامر ابن عبد الله الحنفی اند و ابتدا ساعی خواجست و در مکه
امامت کرد و در مقابل عبد الله ابن زبیر طلب امامت کرد نجد و نافع ابن ازرق بعبد الله کرد میندد و در آخر برکشتند
و با یکدیگر خلاف کردند نجد بیمامه رفت و نافع به بصره و سبب خلاف آن بود که نافع میگفت تقیه نشاید کرد
و از جهاد توقف نتوان کرد که کفر بود و نجد گفت تقیه روا بود و نجدات گویند معرفت خدا و رسول خدا
و خون و مال مسلمانان را حلال میدانند و تحریم غصب را قرار کردن بدانچه حقتعالی فرستاده است واجبست
و غیر آنچه گفتیم که از شرع متعلق بشد دانستن آن واجب نیست و گویند هرچه و هرکه باجتهاد خود چیزی
حلال کند و حرام بود روا است و هرکه بگوید این مجتهد مخطی است و مستوجب عقاب باشد یا گوید که
جایز بود مجتهد را عذاب کنند کافر بود و عفرانیه از خصیته خوارجند و گویند میان شرک و ایمان منزلتیست
و آن معرفت است و هرکه معرفت خدا و دیگر چیزها از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد و از احوال
قیامت و ثواب و عقاب جاهل بود و مرتکب شدن بعبادات بدون معرفت کافر بود اما
نه کافری که معذب بود و بزیدیه از خوارج گویند خدا رسولی از عجم مبعوث سازد و از آسمان کتابی بوی
رسد که هرچه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منسوخ کرده و گویند ملت صابیان
که خدا در قران یاد کرده است این ملت بود که صابیان دارند و درستست و گویند هرکه گواهی
دهد از اهل کتاب بنبوت حضرت رسالت هرچند که مسلمان نشود بهشت او را واجب شود
و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق در توحید الا خبر یا شارت که قایم مقام خبر باشد اگرچه او را
وقوف در شریعت نباشد و قومی گویند خدا را روا بود فرستادن رسولان اگرچه ایشان را معجزه نباشد
و قومی گویند هرکه خبری بوی رسد که هرکه حرام است و قبله کردانیدن واجبست باید که قبول کند
و اعتقاد نماید و قومی گویند واجب نیست رفتن بنماز جمعه بلکه جماعت و حج کردن و هیچ
اسباب طاعت الا عین طاعات که معرفت حق است و گویند اگر کسی بیت المقدس نماز کند درستست

زیراکه

زیرا که ان قبله است و جمهور ایشان گویند همهٔ عالم فانی شود زیرا که عالم را از بهر خلق آفریده چو خلق
عالم نماند همه عالم نماند و عود آن محال است ضحاکیه در تقیه گویند روا بود که مسلمان کنیز کافر بفروشد
چون در دار تقیه باشد نکاح زن مسلمان با کافر درست بود و برعکس همه منی شهله گویند دار دو است
دار ایمان و دار کفر و در ایمان گویند و از خوارج است و گویند هر کس کبیره ازو صادر شود مشرک
از آنکه او را پیش والی برند که حد زنند کافر بگوئیم او را و بعد از حد کافر نگوئیم و گویند که چون امام کافر شود
رعیت در گناه نیز شریک باشند و کافر شوند و هر شرابی که اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود
و ترک نماز کند یا خدا را یا یکی از پیغمبران را دشنام دهد در آن مستی کافر نشود و بر او هیچ ننویسند اخنسیه
از خوارج جزیره اند دختر مسلمانان را بکافری دهند و میگیرند و عوفیه از ایشان گویند که مسکری که ترک نماز
با آن بار تکاب کبائر کفر بود شمراخیه گویند چون صوفیه در سر حرام است و در آشکار حلال و خون
مخالف ایشان را در دار تقیه حلال دانند و خیر و شر گویند جمله رضای الهی است و هر زن که اعتقاد ایشان
نکاح او را حرام دانند و اسبار ابن مسلمه رئیس خوارج گویند که خدای تعالی بخلق ماند در اعضا و
جوارح و رشیدیه از خوارج میگویند که آن زرع که از آب آسمان خورد در آن ده یک زکوة است
که واجب است و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و هیچ بر ایشان
واجب نبود تمه المذاهب عمر شریف و مقدس حضرت آنچه مشهور است شصت و سه سال است
و شهادت با سعادتش در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت واقع شد
بضرب عبد الرحمن ابن ملجم مرادی بمعاونت وردان ابن مجاله و شبیب ابن بجره و اشعث ابن قیس
کندی و قطامه بنت اخضر و بعضی شصت و پنج سال عمر آن حضرت را نقل کرده اند در مکه بیست و سه سال
ماند و ده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع کرد
به جهاد شانزده ساله بود و چون شروع کرد بجهاد پس چون نوزده ساله شد شجاعان عرب را
کشت و مدت سی سال امامت آن حضرت بود و چون در خیبر را کند بیست و دو سال از عمر
مبارکش گذشته بود و مدت دو سال چهار ماه قبل از آن حضرت ابو بکر خلافت و پانزده

سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب فرحة الغری از حضرت صادقین شصت و
پنج سال عمر آن حضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث شد آن حضرت دوازده
سال و هشت و سیزده سال در مکه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات حضرت رسالت سی
سال در حیات بود و مزار کثیر الانوارش در ظهر کوفه در تل غری واقعست که الحال موسوم است
بنجف اشرف اما سنیان ترکستان خاصه بلخ و بخارا قایل شده اند که آنحضرت ساکن است آنجا
و در ترکستان مزاری قرار داده اند بسیار با زینت و بزرگی و خادمان بسیار و میگویند آن
حضرت در آنجا مدفون است و شتر جنازه آن حضرت را باینجا آورده و معتقد بزیارت آن
حضرت دارند و اکثر عامه میگویند که هنوز جنازه آنحضرت بر شتر بار است و در بیابان کوفه میگردد
و غالیان میگویند که آن حضرت نمرده است و آن که عبد الرحمن ابن ملجم او را کشت شیطانی بود
که بصورت آن حضرت برآمد و قایع بعد از شهادت آن حضرت چون آنجناب بریاض قدس
ارتحال نمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم گسیخت و اساس صلاح و تقوی و خدا
شناسی از پای در افتاده شیعیان و مؤمنان خوار و ضعیف شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم
و عداوت نسبت باهل بیت رسالت بلند شد و خلایق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت
و ولایت به بیابان تیه و گمراهی و غوایت در آمدند و جمهور امت و عامه ناس و خلایق از خاص
و عام و وضیع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از
عرب و عجم رو بدرگاه معویه نهادند و تقرب به او جستند و آل زیاد و مروان و پسر ابو سفیان را بامامت
و پیشوائی برداشتند و بنی امیه را خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را اختیار کردند و ابو سفیان را
جد مؤمنان خواندند و هند زوجه او را جده مؤمنان و معاویه را خالوی مؤمنان و ابن زیاد را
نایب و وکیل خدای جهان خواندند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت
ایشان را با طاعت خدا و رسول برابر میدانستند و بدوستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند
و خلایق همه معاویه گرویدند و او را پرستیدند و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و علیه سیاست

دیمانز

وهما بغی پادشاه شد مردان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در مدح خلفاء ثلثه وضع نمایند
وستایش کنند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بر زبانها جاری سازند
پس بعد از آن امر نمود که امیرالمومنین و اهل بیت او را لعنت کنند و افترا بندند و دشنام
دهند و تهمت بر ایشان به بندند لاجرم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را قبول کردند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و وجوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب
شمشیر ابدار و خروار درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد گردانیدند در رؤس منابر و مساجد
و منارها بر اظهار او و اقطار هر صبح و شام و سحر سب و شتم آن حضرت و اهل بیت او
کنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را اظهار کند و عداوت
نسبت باهل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام و وظیفه و جایزه
و عطایا باو بدهند و هر کس هجوی در اهل بیت یا مدحی در بنی امیه بگوید دهن او را پر از زر کنند
و هر بیتی و حدیثی هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا باین افعال زشت قیام نمودند و تقرب بدرگاه
خدایان خود جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض و تشیع مومنان را قریب بهفتصد هزار کس
در ولایات عرب و عجم و ترک و دیلم کشتند و بسیار خلق جلاء وطن نموده دربدر افتادند و خلقی
زیاده از حساب و شمار از زنان و اطفال و ضعفا پامال سم ستوران لشکر او کشتند و بسیار
خانها و قریها را و ولایتها را خراب کردند و بر آتش زدند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر اسم
علی را کسی خواستی بر زبان آورد بعد از آنکه با شخصی ده سال اتحاد و دوست بوده او را شیعه
میدانسته بخانه او میآمدند و در زیر زمین میرفتند و او را قسمهای مغلظه میدادند و قرآن در میان
مینهادند که سر او را فاش نکند و سر در گوش او میگذاشتند و نام مبارک آنحضرت را میبردند
و علی هذا القیاس ببیند که حال مردمان در آن زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت
هزار کم پنجاه ماه در میان مردم ماند و مشهور است که در زمان بنی امیه مردم خوارزم که ارکنج دار السلطنت آن
ولایت باشد و اهل ری هر روز هر یک از این دو ولایت هزار دینار بعمال خود داده لعن نکردند

و اهل اصفهان و اسفراین و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه
عمر ابن عبدالعزیز ناسزا نگفت و مردمان را منع کرد از تبری امیرالمومنین از سر منبرها و فدک را
به حضرت امام محمد باقر رد کرد و تا او در حیات بود آن حضرت و سایر اقارب و سادات
علوی معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خراج و اموال خود را بسادات میداد و هر ساله
مبلغ های خطیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان فرس شیعیان مشهور است
بلکه در ولایت هند و روم و اوزبک شهرت عظیم دارد که در قهوه خانها و سایر مجالس میخوانند
در زمان بنی امیه ملا علی و ملا حسین نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از دانایان اکثر سیر و تواریخ
وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون این افسانه را
شنیدند رغبت کردند و قدری از ذکر و فکر و تبرا اهل بیت افتادند و بنی امیه دولت را
از آل محمد غصب کردند و دست بدست ترکان و خلق را به ضلالت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند اول در وقتی که غصب خلافت امام بحق
کردند دویم در ایام معویه که خلایق او را پرستیدند برای نخود طلائی که در طعام میکرد سیم وقتی که جمعیت
کردند و قتل امام حسین را اختیار نمودند و باعث این شدند که بنی امیه خلافت را از میان
بردند و این است که هنوز میرود ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند مقلد امور حکومت
شد چند کلمه از احوال آنرا بیان میکند که متفق علیه است در میان امت گویند او اول کسی که
در اسلام خلافت ناحق را بجلافت و شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را میراث
نهاد و به یزید پسرش داد اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد اول کسی بود که سر حجر ابن
عدی و سایر مسلمانان را بریز نمود اول کسی بود که سب و شتم امیرالمومنین را حلال دانست
و اول کسی بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد و اول کسی بود که لشکر بر سر مسلمانان فرستاد
مثل ضحاک ابن قیس را با سه هزار کس و زیاد ابن امیه را با صد و پنجاه هزار کس و بسر ابن
ارطاة را با چهل هزار کس باطراف عالم تعین کرد تا هر کس که شیعه باشند بکشند و اول کسی بود

که سعی

صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی بود که میان حج خوردن گل کرد و از احلال دست و اول
کسی بود که بتبند و یرو مکر کتابیت نوشت و اول کسی بود که تشبه با کاسره و فرعون نمود و بساط
و قهرمانان باز داشت و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام
نهاد و میفرمود تا بتان میساختند و بهند و سایر بلاد میبردند و میفروختند و در عوض متاع هندی
و اول کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد مقصورها قرار داد و اول
کسی بود که خواجه سرایان باز داشت و اول کسی بود که ریش سفیدان شارب را گذاشت
بجوی که الان رومیان تراش میزنند و گویند گلگو گذاشتن را او احداث نموده و بعضی گویند
گلگو را رسم گذاشته و ریش دو شاخی که داشت عبارت از آن است و آنچه در این زمان جهال
جهلای قزلباش میگذارند اگر موضع تراشیدن را به چپنندی دغدغه است قولی که رسم گلگو را
گذاشته معتبر است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراش تمام ریش را او وضع کرده
و اول کسی بود که دفتر را وضع کرده و قاعده مقرر داده و من ذالک را قرار داد و اول کسی بود که
خطبه را نشسته خواند بجهت ثمن و عظم شکم و اول کسی بود که استلحاق بیگانه بخود نمود و زیاد ابیه را
برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کند و از اساس اول بزرگتر کرد و از آجر ساخت و منبر را
بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جمل را در عوض ناقه داد و اول کسی بود که مثل سمرة ابن جندب را
و ابو هریره و انس و براء ابن عازب و زید ابن ارقم و عایشه و غیرهم که احادیث در مذمت امیر
المومنین و مدح خودش وضع کنند مشهور است که روزی فرستاد نزد ابو هریره یعنی پدر
گربه که حدیثی وضع کن از برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند ابو هریره بر منبر بالا رفت
و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی مومنان است الی این چندی که گذشت
ابو هریره ملکی در طایف با مردی بشراکت سبزی کشته بود و بازار مینی اورده بود که
بفروشد بازار کساد بود کسی نمیخرید او حدیثی ساخت و گفت رسول خدا در وقتی که فتح مکه معظمه نمود
این سبزی را تعریف کرد و گفت هر کس بخورد یا بخورد این سبزی را او شفا و برکت است بردم

که این را شنیدند آن سبزه بیار القیمت اعلی خریدند و درم و دینار زیاده از حساب و شمار دادند و ابو
هریره رسید بشر یک خود ندادند و همه را متصرف شد این خبر بمعویه رسید پیغام باو فرستاد که خدا
مینی ترا بر خاک بمالد ای ملحد دروغ گو رسول خدا کجا و کی تعریف این سبزه را کرده و گفت دوات
جواب فرستاد روزی که میگفت معویه خالوی مومنان است و بعضی گویند برنج بوده و هم تقدیر
معویه اول کسی بود که انحراف ایات قران نمود و آیه که در مذمت ابن ملجم مرادی نازل شده
بود تغییر داده و آیه مذمت را در شان آنحضرت و آیه مدح را در شان آن ملعون قرار داده و روایت
کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
که معویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمرة ابن جندب که آیه که در مذمت ابن ملجم نازل شده در
شان حضرت امیر بگوید و بعضی مفسرین گفته اند که این آیه در باب مذمت معویه نازل شده
ومن الناس من یعجبک فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی
فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد و این آیه را در شان ابن ملجم
بگوید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد و سمرة قبول نکرد معویه
دویست هزار درهم فرستاد سمره قبول نکرد سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهار صد هزار
درهم فرستاد قبول کرد و آیات را چنین نقل کرد و صاحب کشاف زمخشری در ربیع الابرار
معاویه را بچهار پدر نسبت داده که هر چهار ادعا میکنند که از ماست و پدران او عمر ابن مسافر بود و عمارة
ابن الولید و ابو سفیان و صباح ابن مغرو درش گفته شعر ابوک ابو سفیان لاشک قد بدت
لنا فیک منه بینات الشمائل و چون هر چهار دعوی میکردند با بو سفیان ملحق ساخت و گفته است
صاحب کشاف که اگر حرامزاده نبود لعنت بر امیر المومنین نمیکرد و اول کسی بود که اسلام را
غارت کرد و معویه چون از زنا بهم رسیده بود بظاهر زنا کرد با ذات القلاید زوجه زیاد زیرا که
زیاد او را طلاق داده بود و هنوز عده بود که معویه بنکاح خود آورد و به پدرش صخر ابن حرب نوشت
که چرا مسلمان شدی و دست از بتان برداشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام

معویه

معویه پنج ماه پیش از وفات حضرت رسالت بود و در اول مؤلف قلوب بود و در اخر حضرت
رسالت خون او را هدر کرد و از ترس آمد مسلمان شد عبد الله عمر روایت کرده که روزی در
خدمت حضرت رسالت بودم فرمود یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی یعنی مردی پیدا شود
که بمیرد بر غیر طریقه سنت من ناگاه معویه پیدا شد در روزی که انحضرت وعظ میکفت معویه برا
خواست و دست پسرش یزید را در دست داشت و بیرون رفت پیغمبر فرمود لعن الله
القاعد والمقود ای یوم یکون لهذه امت من معویه یعنی خدا لعنت کند معویه و پسر شرا
روزی که در این امت معویه والی شود و نیز از طرق عامه مرویست که حضرت رسالت
فرمود بمعویه که اذا رایتم معویه علی منبری فاقتلوه یعنی چه بینید معویه را که بر منبر من رفته است
پس بکشید او را و از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او منفرد ابرا
نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند و در سنه شصت هجری شراب در شکم
وبت دیر کردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را حضرت رسالت چنین فرموده بود که
بر غیر ملت من خواهد مرد مراد این بود تصدیق نمودن معویه بحقیقت حضرت امیر المؤمنین
ابن مردودیه در مناقب از عبد الله ابن عبد الله کندی روایت می کند که معویه حج کرد و آمد
بمدینه و اصحاب حضرت رسالت بر دور او حلقه زدند و ابن عباس و عبد الله عمر حاضر بودند
پس معویه دست بر ران عبد الله عباس زد و گفت ایا احق و اولی نیستیم ما بر خلافت از پسر
عم تو ابن عباس گفت چرا گفت از برای انکه عم ما عثمان بنا حق کشتند و میراث اماست بمن
رسید عبد الله عباس گفت نه عمر هم خلیفه مقتول بظلم است اگر چنین است پسر عمر از تو اولی است
در خلافت برای انکه پدر این پیش از پسر عم تو کشته شده است از ابن عباس دلگیر شد رو کرد
بسعد ابن ابی وقاص گفت ای سعد تو نیز انکسی که نمیشناسی حق ما را از باطل با ما باش نه بر ما
و چرا ابو تراب را دشنام نمیدهی سعد گفت سه چیز با وهست که از رسول خدا شنیده ام که هرگز
او را لعن نکنم و دشنام ندهم که آن سه چیز بهتر است از شتران سرخ موی زاغ چشم نزد من یکی انکه

روز خیبر رایت را بدست او داد بعد از آنکه ما همه گریزان بودیم دویم آنکه در باره او فرمود که تو
بمنزله هرونی نزد من از موسی و حال آنکه بعد از من پیغمبر نمیباشد و آن روزی بود که خلیفه کرد او را
بر اهل و عیال خود آنانیکه در مدینه بودند سیم آنکه گفت علی با حق است ما دامیکه آسیای
فلک بگردد و بدرستی که من دیدم ظلمت و تاریکی را که فرو گرفت روی زمین را چون شنیده بودم
از آنحضرت که فرمود یعنی علی تو بر حقی و حق با تست چون دیدم که حق بر طرف شد لابد ساکت شدم
معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه برخاست و مردم برخواستند
و آمدند داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا کرد معویه بسخن و گفت یا ام المومنین بدرستی که
دروغ گویان بسیار شدند بر رسول خدا بعد از او همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد میگوید حدیثی
و کلامش اینست که شنیده و میگوید که رسول خدا بعلی گفت که تو با حقی و حق با تست ام سلمه
گفت راست میگوید در خانه من این را گفت پس معویه بسعد گفت امروز ملاقات میکنم خود را
که تو نبودی از روز پیش تر و اگر این را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا اینکه میمردم
و دست از خلافت بر میداشتم خدا رحمت کند او را انتهی و چون معویه از دنیا رفت
از بعد او یزید که سه سال کمتر حکومت کرد بعد از و معویه ابن یزید بقولی چهل روز بعد از و مروان ابن
حکم در سن شصت و یک سالگی بحکومت نشست و ده ماه سلطنت کرد بعد از و عبد الملک ابن
مروان بیست و یکسال حکومت کرد و بعد از و ولید ابن عبد الملک نه سال و هشت ماه
حکومت کرد مدتش چهل و نه سال و کسری بود در ایام او بلاد ما وراء النهر تا غزنه و کابل و ملتان
مفتوح شد و بعد از و سلیمان ابن عبد الملک دو سال و هشت ماه حکومت کرد بعد از و عمر ابن
عبد العزیز دو سال و پنجماه حکومت کرد مادر او ام عاصم بنت عمر خطاب است علمای شیعه براو
لعنت جایز نمیدانند و بعد از و یزید ابن عبد الملک ابن مروان چهار سال کسری حکومت کرد
و بعد از و هشام ابن عبد الملک مروان در سن چهل و نه سالگی بحکومت نشسته و مدت تسلطاو
نوزده سال و نه ماه و ده روز بود گویند او بقدری پرخوار و شکم پرور بود که الات و حشامی

شصت بره را قلیه میکردند و او زهر مار میکرد و بعد از و یزید ابن ولید ابن عبد الملک یکسال و
سه ماه حکومت کرد و بعد از و ابراهیم ابن ولید ابن عبد الملک ابن مروان اندک روزی
حکومت کرد و بعد از و مروان ابن محمد ابن مروان معروف بمروان حمار پنج سال و سه ماه حکو
مت کرد و عرب سر سال صدم را از هجرت نبوی حمار میگفتند ازین جهة او ملقب بحمار است و
دولت بنی امیه تا باینجا بود که سرنگون شد و یک بول کردن مروان از اسب بزیر آمد
دولت او رفت و این مثل شد در میان عرب که ذهب الدولة ببولة از پادشاهی
معویه تا انقراض دولت ایشان نود یکسال کم بود و استیلا و غلبه ایشان هزار ماه بود که
هشتاد و سه سال کسری باشد مثالب بنی امیه در زمان جاهلیت کافر و مشرک و بت
پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند و صخر ابن حرب که ابوسفیان باشد رئیس
ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت آورد و آن حضرت را هجو کرد و عاشق
بود بر هند زانیه بنت عتبه ابن ولید و شب و روز در خدمت او و باصطلاح رندان دنیکی دار بود
و هند هر وقت اراده جماع داشت که مردان باو کنند علم در بام خانه خود بر پا میکرد و خلایق
بخانه او میآمدند و کار او را میساختند و بعضی گویند علم همیشه در بام خانه او بود و در روزی مصاف
کرد چهل مرد از خود راضی کرد والعهدة علی الراوی و ابوسفیان چون مسلمان شد منافق
بود و منافق مرد همیشه خمار بود و در جاهلیت قمار باز بود و هم عیار و هم غدار و عتبه ابن ابی
وقاص از بنی امیه بود که رباعیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد شکست و صاحب
علم بود در بدر و حکم پدر مروان طرید حضرت رسالت صلعم و آله بود و همیشه اذیت آنحضرت میکرد
هجو کرد و آنحضرت حکم و ابوسفیان را در مواضع بسیار لعن کرده و حضرت رسالت صلی الله علیه
مروان را وزغ نام نهاد وقتی که متولد شد و عایشه او را وزغ خواند و هم چنین حضرت رسالت صلی الله علیه
معویه را در مواطن بسیار لعن کرد و در کتب عامه اکثر جا بیان این شده و در صحاح سته
بچند نوع از ابن عمر و غیر او روایت کرده اند معویه از جمله اصحاب عقبه است و در اول حال کافر بود

قلوب بود و شجره ملعونه در قرآن که خداوند عالمیان فرموده بنی امیه اند و زیاد بنی امیه است
که ولد الزناست و پدرش معلوم نیست و او را زیاد ابن امیه میگویند و ابوسفیان با سمیه مادر زیاد
زنا کرد و معویه زیاد را به نسب با خود ملحق ساخت و ولید ابن عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معویه
در مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط دارم و در نماز زیاد کردم
اگر خواهید زیاد تر کنم و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون در باب ولید
نازل شده و مسلم ابن عقبه از بنی امیه بود که کعبه را خراب کرد و استار کعبه را سوخت
و بروایتی تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب که خدا او را حمالة الحطب نام نهاد
خواهر ابوسفیان است که سوره تبت در شان او نازل شده و عمرو ابن عاص نیز از یاران
بنی امیه است و صاحب کشاف و ربیع الابرار ذکر کرده است که نابغه مادر عمرو ابن عاص کنیزکی از عربان
بود عبدالله ابن جدعان بوساطت ابوبکر او را بکنیز خرید بکاره است او را آزاد کرد و ابولهب
و امیه و هشام ابن مغیره و ابوسفیان و عاص ابن وائل همه در یک طهر با او وارد شدند و در
آن میان نطفه عمرو متکون شد و طلحه نیز از زنا در بنی امیه و یا در آن ایشان بود و او نیز حرام
زاده است هشام ابن محمد ابن سایب کلبی از علمای انساب گفته که مادر طلحه از جمله
فواحش بود و بر سر طلحه میان عبدالله ابن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شد و صفیه مادرش
طلحه را بعبدالله ملحق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابوسفیان بخیل است و او کریم
نخواستم که به بخیلی منسوب شود و مادر یزید با غلامی از غلامان معویه در ساخت و او بهم رسید
و عمر ابن سعد که از انصار بنی امیه و از حزب ایشان است پسر سعد نیست و نسب او
به بنی عذره است و سعد وقاص هم وقتی که بمعویه گفت من سزاوارترم از تو بخلافت
معویه گفت اگر بنی عذره از تو این دعوی را قبول کنند شیخ محمد حافظ ابوسعید اسمعیل ابن علی سمان
که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه آورده اند که هنده مادر معویه با مسافر
ابن عمر در ساخت و چند سال با او زنا میکرد و او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد

و فرزندی آورد و شبیه بمسافر از کسی صحبت و خصومت کرد بگریخت و بحیره رفت نزد
نعمان ابن منذر و هند را با بوسفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد ابن
ابی وقاص در نسب او خلال دارد و ابو المنذر هشام ابن محمد السایب در کتاب مثالب
گفته که چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ماست یکی عمارة ابن عبد الولید مخزومی و مسافر
ابن عمرو یکی ابوسفیان و شخصی دیگر و هند از صحبت سیاهان محظوظ تر بود باعتبار قوت ایشان
و چند بار فرزند سیاه آورد و مادر هند را علتی بود در ذی الحجار زهم را در بام خانه میزد چه در آن وقت
زنان فواحش را از علم میشناختند و بنی امیه در اصل از قریش نبودند مشهور است که امیه غلامی
از عبد الشمس بود و او رومی بود و بسیار زیرک و دانا و عبد الشمس او را آزاد ساخت و بفرزندی
برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اند مراد از الم غلبت الروم ایشانند
که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد به غلبه
روم ایشانند و حق تعالی چون صفت شجره خبیثه ما لها من فواق فرمود یعنی ملک ایشان قراری
نداشت و هزار ماه زیاده نرسید و عبد الله ابن اویس که صحابه رسول خداست که انحراف
آیات قران نموده و خاک او را قبول نکرد و جسد او را بیرون انداختند و مغیرة ابن ابی العاص عم
عثمان است که آنحضرت او را طرد نموده و عثمان از بنی امیه است که چهل هزار مصحف را سوخت
و خزانه و بیت المال را به بنی العاص قسمت نمود و عبد الله ابن مسعود را کشت و ابوذر را
از مدینه اخراج نمود و بربذه فرستاد و عمار ابن یاسر را آنقدر زد که علت فتق بهمرسانید
و خراج بر صحرا و دریا بنا تعیین کرد و دیوان ظلم را بنا کرد و حجاج ابن یوسف از بنی امیه است
که در ایام حکومت خود چه ظلمها و جبرها که بشیعیان میکرد که هیچکس چنان ظلم یاد ندارد و او بود که
رشید هجری و میثم تمار و قنبر را بجواری تمام کشته و از بنی امیه بودند که بعد از پیغمبر بمنجنیق کعبه
بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و نجاسات ریختند و زنان ایشان قاطبتا بزنا و شهوت
بودند و نه خود خواهش و شهوت با زنان ایشان بود و نه مردان ایشان این از اخبار چنین معلوم میشود

اجماعی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشتند و ذریه او را اسیر کردند و شهر بشهر
کردانیدند و سب امیرالمؤمنین و فاطمه مینمودند چنانچه کلمه احوال ایشان بیان نمود و
سلطنت ایشان به عباسیان رسید و ایشان با اهل بیت رسالت انچه خواستند کردند
از عداوت و قتل و غارت و ائمه معصومین را شهید کردند و اولاد ایشانرا دربدر کردند و اکثر ایشانرا
کشتند گویند منصور ملعون در وقتی که حصار بغداد را می کشیدند هشتاد هزار علوی را عوض سنگ
در بن دیوار حصار گذاشت و دیوار بران بنا میکرد و حجاج ملعون انقدر سادات را کشت در یکروز
که آسیا از خون ایشان گردانیدند و سر گندم آرد کرد با وجود یکه منصور و هرون شیعه بودند و اقرار
بامامت ائمه داشتند اما از کافر و بت پرست بدتر بودند بعد از مامون خلفا سنی شدند و مذهب
مالکی را اختیار کردند و الله یعلم ذکر سلطنت بنی عباس ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان
از زمان زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور دولت هلاکو خان ابن تولی خان ابن چنگیز
خان و ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه بود و اول عباسیان ابو العباس
سفاح عبد الله ابن محمد ابن علی ابن عبد الله ابن عباس بود چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او
ابو جعفر منصور دوانقی است که دو سال سلطنت کرد و بغداد بنای اوست و وجه تسمیه دوانقی
انست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بغداد را اخر کرد برای اخراجات هر نفری
از رعایای بلاد خود را دانگی نقره حواله کرد و از انجهت موسوم شد بابی الدوانیق زیرا که دوانیق جمع
دانق است و دانق دانگ را گویند و بعد از او مهدی ابن منصور که او را نیز هادی میگفتند پانزده
سال و چند روز حکومت کرد بعد از موسی ابن مهدی یکسال و سه ماه سلطنت کرد و معاصر
حضرت امام موسی کاظم بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است ان حضرت
از برای دفع این ملعون خوانده و خدا او را کشت و بعد از او الامین بالله هرون حکومت او
بیست و سه سال بود و بعد از او الرشید بالله محمد ابن هرون چهار سال و هشت ماه
سلطنت کرد و بسیار حریص بود به لهو و لعب و لواطه و شراب او را در زبیده کباس

در ذکر بنی عباس

مردان بدختران میپوشانیدند و در بغل او میکرد که شاید ترک پسران نماید چون مست میشد
فریاد میکرد و اغلامیات را المامون بالله عبدالله ابن هرون الرشید بیست و پنج سال
پنجماه و یکروز سلطنت کرد و حضرت امام رضا را ولیعهد خود گردانید و آخر پشیمان شد
و آنحضرت را زهر داد در انگور و بروایتی در شیره انار و او را شهید کرد المعتصم بالله
اسحق ابن هرون الرشید شهر سرّ من رای که سامره است از بناهای اوست چون
چون بغداد تنگ بود از برای عسکر او را ساخت و سامره عسکر را نیز میگویند و معتصم را
خلیفه مثمن گردانیدند زیرا که در سنه ثمانین ماه تولد شد و شهر شوال و ثامن خلفای
عباسیه است و ثامن اولاد عباس است و هشت فتح بدست او ظاهر و هشت نفر از ملک
زادگان عجم در خدمت او کمربسته و هشت پسر و هشت دختر داشت و متروکات او
هشت هزار دینار طلا و هشت هزار هزار نقره بود و هشتاد هزار اسب و هشت هزار غلام
و هشت هزار کنیز داشت و هشت قصر بنا کرد و در هفته هشت دختر بکر را خدمت میکرد و در سال چهل و
هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد و سلطنت او بیست و سه سال بود و بعد از و
الواثق بالله هرون ابن معتصم بود پنج سال و نه ماه و سیزده روز سلطنت کرد و بعد از و
المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر ابن معتصم همین ملعون بود که هفده مرتبه آب بکربلا
ببست و گاو فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آن حضرت را محو نماید و آب از حایر
پیشتر نرفت بقدرة الله و زوار ان حضرت سید الشهدا را میکشت و منع زیارت
مینمود و سبّ حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین ع و حسنین ع مینمود و پسرش منتصر بتقوی معلمش
که شیعه بود متوکل را با فتح ابن خاقان وزیرش به شبّ المصیر فرستاد و در حین کشتن
متوکل سعید حاجب خود را برو انداخت و گفت یا امیرالمؤمنین من بعد از تو زندگی
نمیخواهم ندیمی داشت در آنوقت خود را بزیر تخت انداخت و گفت من بعد از تو زندگی
میخواهم ندیم جان بسلامت برد و حاجب را لمتوکل ملحق ساخت و عمارت جعفر بسامره

از بناهای اوست و مدرسه غزنیه را در بغداد از بناهای اوست و مدت چهارده سال
و زده روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد ابن متوکل بیست و پنج سال داشت که بحکومت
نشست و پدرش را از دشمنی امام حسین ع خلاص کرد سلطنت وی یکسال بود بعضی
نصف سال گفته اند المستنصر بالله ابو العباس محمد ابن معتصم سه سال و نه ماه سلطنت کرد
المعتز بالله محمد ابن جعفر متوکل سه سال و شش ماه بیست روز سلطنت کرد المهتدی بالله ابو
عبد الله محمد ابن واثق یازده ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد علی الله احمد ابن جعفر متوکل بیست
سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر در زمان او غیبت اختیار کرد المعتضد بالله
علی ابن احمد ابن معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المکتفی بالله
ابو العباس احمد ابن موفق نه سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد المقتدر بالله ابو الفضل جعفر ابن
احمد معتضد بیست و چهار سال و یازده ماه شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله احمد ابن
جعفر مقتدر شش سال و ده ماه ده روز سلطنت کرد المستعین بالله سه سال و پانزده ماه
سلطنت کرد المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله ابن ابن علی مکتفی یکسال و چهار ماه سلطنت کرد
المطیع بالله فضل ابن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنج ماه سلطنت کرد الطائع بالله ابو بکر
عبد الکریم ابن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس
احمد ابن اسحق مقتدر چهل و یکسال و سه ماه و یازده روز سلطنت کرد در زمان او محمد ابن
ملکشاه سلجوقی مسجد جامع عتیق اصفهان را بنا کرد و گنبد او را ساخت و اولاد
طغرل و غزل ارسلان تمام کردند القادر بامر الله ابو القاسم عبد الله ابن قایم بیست و ده سال
و پنج ماه سلطنت کرد المستظهر بالله ابو العباس احمد ابن مقتدی بیست و پنج سال
و کسری سلطنت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد المستنجد بالله
عبد الله ابن یوسف ابن محمد ابن احمد ابن مستظهر یکسال حکومت کرد المقتفی بالله محمد
ابن احمد مستظهر بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یک روز سلطنت کرد الراشد بالله

ابو جعفر

١٠٤٣ ابوجعفر منصور ابن مسترشد یازده سال و یک ماه المستقضی بنور الله ابو محمد الحسن ابن یوسف
مستنجد نه سال و هشت ماه الناصر دین الله ابو العباس احمد ابن مستضیئ چهل و یکسال و
بیست و یکروز الظاهر بالله ابو النصر محمد ابن ناصر نه ماه و چهارده روز المستنصر بالله
ابوجعفر منصور ابن طاهر شانزده سال و دو ماه هفت روز المعتصم بالله ابو عبد الله
احمد ابن عبد الله المستنصر شانزده سال و هشت ماه معتصم سی و پنجم ولد است از اولاد
عباس سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان از خواجه نصیر الملة و الدین محمد ابن الحسن الطوسی
الشیعی وزیر هلاکو خان از سلاطین مغول منهدم گردانید و عباسیان را همه برانداخت
و علامه حلی رحمة الله در کتب خود حدیثی نقل در انقراض دولت بنی عباس و سلطنت
هلاکو خان تا رسیدن بفرمان فرمائی سلاطین صفویه بیان نموده است و سند آنرا
با میر المومنین متصل گردانیده و چون او در زمان سلاطین صفویه نبوده اشاره که آنحضرت
نموده که سلطنت از هلاکو خان بمردی رسد از عترت من علامه در این جا توقف کرده است
که فرزندان حضرت کی باشد الحدیث قال امیر المومنین ملک بنی عباس یسیر لا عسر
فیه لو اجتمع علیهم الترک و الدیلم و السند و الهند البربر و الطیلسان علی ان یزیلوا ملکهم لما قدروا
ولا یزیلوه حتی یبعد عنهم موالیهم و ارباب دولتهم و یسلط علیهم ملک یاتی علیهم من حیث بدء ملکهم
طفره الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به نکته عجب دارم از بنی عباس که قرابت
ایشان نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و اذیت و ازار و عداوت ایشان
با ائمه معصومین زیاده تر بود و بنای وظایف و ساختن مدارس و خانقاه و صوامع و سیور
غال در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه مکذوبه که معویه و سایر منافقین علما و فضلای
هر زمان را طلبیده مقرر کرده که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند علمای هر چهار
مذهب که در زمان ایشان بهم رسیده بودند حسب الفرموده ایشان بعمل آوردند یک چند
حدیث را بیان نمایند و عالم و فاضل متأمل منصف میداند که این احادیث چه حکایت

۱۰۳۴ احادیث موضوعه روی عن عبد الملک ابن عمیر انه قال رسول الله اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر
وعمر ومنها ما روی ان ابی الدردا کان یمشی امام ابی بکر فقال له النبی اتمشی امام من هو خیر منک
فقال ابی الدردا اهو خیر منی فقال ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی رجل
هو افضل من ابی بکر ومنها قال لابی بکر وعمر هما سیدا کهول اهل الجنة ما خلا النبیین والمرسلین
ومنها قال ما ینبغی لقوم فیه ابی بکر ان یتقدم علیه غیره ومنها قال خیر امتی ابی بکر وعمر
ومنها قال لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن هو شریکی فی دینی وصاحبی
الذی اوجبت له صحبتی فی الغار وخلیفتی فی امتی ومنها وقد ذکر عنده ابو بکر قال واین
مثل ابو بکر کذبنی الناس وصدقنی وامن بی وزوجنی ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه
وجاهد معی فی ساعة الخوف ومنها من امیر المومنین قال خیر الناس بعد النبیین
ابو بکر وعمر ثم الله اعلم ومنها من عمرو العاص قلت لرسول الله ای الناس احب الیک قال
عایشه قلت من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر وقال النبی لو کان بعدی نبی عمر ومنها
عن ابن عمر قال کنا نقول ورسول الله حی حاضر من افضل امة النبی فقال بعد ابو بکر
ثم عمر ثم عثمان ومنها ان الحق ینطق علی لسان عمر وقلبه ومنها ان اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم ومنها ما ابطی عنی جبرئیل الا انه ظننت بعثت الی عمر ومنها قال لو
بعثت فیکم عمر لبعث ومنها ان بنی عمر ملکا یسدده ویوفقه ومنها اذ الشاعر انشد للنبی
شعرا وقد دخل عمر فاشار النبی الی الشاعر عن السکت فلما خرج عمر فقال عد فعاد فدخل عمر فاشار
الیه بالسکوت مرة ثانیه فلما خرج عمر قال الشاعر لرسول الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب
وهو رجل لا یحب الباطل ومنها قال زنت امتی فرجمت وزنی عمر فرجع ثم رجع ومنها ان
السکینه تنطق علی لسان عمر ان الله ضرب الحق علی لسان عمر وقلبه ومنها قال لو
نزل من السماء فانجاه الا عمر ومنها قال سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله یتجلی
للخلایق یوم القیمة عامة ویتجلی لک یا ابا بکر خاصة ومنها انه قال حدثنی جبرئیل ان الله

لما خلق الازواج اختار روح ابي بكر من بين الارواح ومنها قال امير المؤمنين من فضلني
على ابو بكر وعمر جلدته حد المفتري ومنها ان اول ما يعطى كتابه بيمينه عمر ابن الخطاب رضي الله عنه
وله شعاع كشعاع الشمس ومنها قال لما عرج بي السماء الدنيا ما مررت بسماء الا وجدت
مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابا بكر زوجه ابنته قال من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب عثمان وعلي
جلد ومنها وفي الصحيحين روى سعد ابن ابي وقاص قال استاذن يعني عمر رسول الله وعنده
نساء من قريش يكلمنه عالية اصواتهن فلما استاذن يبتدرن بالحجاب فدخل رسول الله
يضحك قال اضحك الله سنك يا رسول الله قال عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي
فلما سمعن صوتك ابتدرن بالحجاب قال عمر انت احق ان يهبن قال اي عدوات
انفسهن اتهبنني ولا تهبن رسول الله قلن نعم انت اغلظ وافظ فقال رسول الله والذي
نفسي بيده ما لقيك الشيطان قط سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك ومنها روى
ابن اثير في جامع الاصول من الصحيح الترمذي عن بريده قال خرج رسول الله في بعض
مغازيه فلما انصرف جاءت جويريه سوداء فقالت اني كنت نذرت ان ردك الله
سالما ان اضرب بين يديك الدف واتغنى فقال لها ان كنت نذرت فاضربي
والا فلا فقالت نذرت فجعلت تضرب وزاد رزين وتقول طلع البدر علينا من ثنيات
الوداع وجب الشكر علينا ثم اتفقا فدخل ابو بكر وهي تضرب ثم دخل عثمان وهي تضرب ثم
دخل علي وهي تضرب ثم دخل عمر القت الدف تحت اليتها وقعدت عليه فقال رسول الله
ان الشيطان ليخاف منك يا عمر اني كنت جالسا وهي تضرب ثم دخل ابي بكر وهي
تضرب ثم دخل علي وهي تضرب ثم دخل عثمان وهي تضرب فلما دخلت انت يا عمر
القت الدف وجلست عليها ومنها من الصحيح الترمذي عن عايشة قالت كان رسول الله
جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله فاذا حبشية تزفن والصبيان حولها
فقال يا عائشة تعالي فانظري فوضعت لحيي على منكب رسول الله فجعلت تنظر اليها من

لمنكب إلى رأسه فقال لي اما شبعت قالت فجعلت اقول لا لانظر منزلتي عنده اذا
طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول الله اني لانظر الى
شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت تم الموضوعات المذكوره
عن احاديثهما باب چهارم در احوال خیر مآل حضرت امام حسن مجتبی کنیت آن حضرت
ابو القاسم و ابو محمد مشهور رست و القاب آن حضرت سید و سبط و امین و حجت
و بر و تقی و اثیر و قایم و وزیر و زکی و مجتبی و زاهد است و نام مبارک او حسن است و در توریه
نوفر و در توریه لغت جبلی شبر که معرب از شبیر است و در کتاب زبور بلغت ترکوم
الغدار او در انجیل ها مین و در کتاب زند یک رای و در کتاب پاتکل بهتر و در کتاب الکلیان
زنفیت و در صحیفه آسمانی راید و در روایت دیگر مهدی و در کتاب یونانیان قرسموس نقش
نگین او ان حضرت العزة لله و بروایت دیگر الحمد لله ولادت آنحضرت در شب سه شنبه
نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر روز شنبه پانزدهم همین ماه واقع شده بعد از هجرت
بدو سال یا سه سال و احوال آنحضرت که در مدت حیات بر آشنا و بیگانه ظاهر است
بیست حج پیاده کرد و در اکثر سفرهای مبارکش آبله و ورم میکرد و دو مرتبه ضیاع و عقار خود را
از مواشی و نقد و جنس مواسات کرد با اقارب و عشایر خود و فقرا و بیوه زنها که بغلبنی که در پا
داشت تا یی را داد و تا یی را نگاه داشت و همیشه قایم اللیل و اکثر ایام صایم النهار بود و میانه
خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت با معویه
کرد معلوم است که قریب به پنجاه هزار کس را بدست مبارک خود به جهنم فرستاد و در روز
جمل شتر عایشه پی کرد و شکست بر لشکر عایشه و طلحه انداخت و از تواضع و فروتنی آن
حضرت آن بود که روزی رسید در مکانی که جماعتی از فقرا و درویشان که اکثر ایشان
معلول و صاحب جذام و برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند یا رسول الله کدایان
امت جد توایم و نان خشک دپاره گرد کرده ایم چه شود بضیافت ما بیایی و با ما موافقت کنی در خوردن

باب چهارم در احوال حضرت امام حسن

آن داد

آن ملاذ انام فی الحال از استر فرود آمده در کنار رباط الفیان نشست و در خوردن
با ایشان خورانید و همه را مخلع کردانید و از درهم و دینار ایشان غنی و بی نیاز ساخت
و هر صفات و هر کمال که با امیر المومنین ع تا میراث رسول خدا و انبیا و علوم الهی با منضد اکتساب
همه با وی بود خلافت آنحضرت ششماه بود و بعضی گویند نه ماه و اهل سیر و تواریخ بر آنند
که چون عمر الخطاب در اکثر جنگ که لشکر میفرستاد و شکست میخوردند در حرب یزدجرد
ابن شهریار و تسخیر اصفهان التماس نمود به حضرت امیر المومنین ع حضرت امام حسن ع را
همراه لشکر سعد ابی وقاص کرده بود و سپه سالار بود از این جهت است که علما اصفهان را
مفتوح العنوة میدانند و آن حضرت تا بری و شهریار آمده و تشریف برده است و در
حین مراجعت بقم آمده است و از قم بسمت اردستان بقریه کهنک از قراء آنجا
تشریف برده است و از آنجا بسمت قهپایه و لا بقیست از نائین اصفهان نزول اجلال
فرموده و در اصفهان زمینی است در خارج شهر قریب بزاینده رود مشهور بلسان الارض
چون آن حضرت تشریف آورد آن زمین بفرمان الهی با آن حضرت سخن گفت که یا ابن
رسول الله در اصفهان سحره یهود بسیارند عوذه بخوانید و داخل شهر شوید و در اصفهان
در مسجد جامع کبیر نماز کذارده و حمامی متصل بان مسجد بوده در آنجا غسل فرموده و در لبنان شهر
مذکور مسجدی بوده در آنجا نماز کذارده و در قریه نزران اصفهان نماز شام کذارده اند
و در کتاب اصفهان نوشته است که اول مسجدی که در اصفهان بنا کردند مسجد شعیای
پیغمبر بود در حوالی مرقد امامزاده اسمعیل واقع است و ابو العباس مفتی او را بنا کرده
و بعد از ان الب ارسلان او را تعمیر کرده و در این مسجد نماز کذارده نه مسجد کبیر در همه
اقوال و صحت او توقفی است احوالات آن حضرت بعد از شهادت شاه ولایت
پناه چون بسریر خلافت متمکن گردید اهل کوفه و شام آنچه خواستند با او عداوت کردند
و فاجران است خاندان عصمت و ولایت را بباد یغما دادند و دولتخانه و سراپرده او را

در قصر ابیض بداین به غارت بردند انگه باین راضی نشدند آزار برو انداختند و ردا از گردن
مبارکش برداشتند و گلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بر ران مبارکش زدند و مکرر او را
زهر دادند و از کمی اعوان و قلت انصار و نفاق در سال چهل و یکم هجرت با معویه صلح کرد
و دست از سلطنت برداشت و آمد بمدینه مشرفه و در آن جا ساکن شد و ابو الفرج اصفهانی
از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هشت سال از مرحله زندگانی
طی کرد شهادت آنحضرت در آخر ماه صفر واقع شد و بعضی گفته اند هفتم آن ماه و بعضی دوشنبه
بیست و هشتم در سال چهل و نهم هجرت گفته اند بعضی گویند عمر شریف آنحضرت در آنوقت
چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی چهل و نه گفته اند و رحلت آن حضرت را در سال
پنجاه گفته اند و در پنجاه و یکم نیز گفته اند از هجرت عدد اولاد امجاد آن حضرت سیصد زن کرده بود
و طلاق گفته بود و امیر و اعیان عرب دختران خود را برای شرف بآن حضرت تزویج میکردند
آن حضرت باین سبب این همه زن کرده بود و حضرت امیرالمومنین ع میفرمودند که دیگر
دختر بحسن مدهید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انساب
تصریح کرده است که عدد اولاد آن حضرت پانزده نفرند حسن مثنی و عمر و حسین و عبد الله
و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد او زید
و حسن بهم رسیدند و باقی اولاد فرزندان نداشتند یک دختر داشت ام الحسن و ابن
خشاب از علمای انساب میگویند که آنحضرت پانزده پسر داشت و یک دختر نامهای
ایشان عبد الله و قاسم و حسن و زید و عمر و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین
و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده ماجده امام محمد باقر بود و شیخ مفید ره گفته است که زید ابن الحسن ع
و ام الحسین مادر ایشان ام بشر دختر ابی مسعود عقبه ابن عمر ابن ثعلبه خزرجیه است و حسن ابن
حسن مادر او خوله بنت منظور فزاریه است و عمرو برادران او قاسم و عبد الله مادر ایشان
ام اسحق بنت طلحه ابن عبید الله تمیمی است و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران

فرزندان امام حسن

آنحضرت از مادرهای متفرقند و بروایتی شیخ ام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه داخل اولاد
او بند و در کتاب بنظر نمیرسد و حافظ عبد العزیز الاخضر الجنابذی میگوید که اولاد کرام ذکور
امام حسن ع حسن است و زید و محمد و عمر و عبد الله و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله
و طلحه و دختر او بنوا صیر و ام الحسن و ام الخیر و ام عبد الله و میگوید تکرار در اسمعیل و ابن ابی
گمان این است که از زیادتی نساخ باشد قاتل آنحضرت زوجه آنحضرت جعده بنت
اشعث ابن قیس واو در مدینه مشهوره باسماء بود دلفرموده معویه و وساطت مروان
ابن حکم الماس سوده بانحضرت داد و مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوار
عباس قرار یافت سلام الله علی الحسین و علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه فاطمه
الزهرا و اخیه الحسین الشهید بکربلا باب پنجم در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا و امام
السعدا ابی عبد الله الحسین ع کنیت آنحضرت ابو علی است و ابو عبد الله مشهور است
والقاب آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و نور و سعید و رشید
و شهید و مظلوم است و نام مبارک او حسین است بنام پسر حضرت هرون و در توریه قبل
داست و در کتاب زوهر هیثاما و طلعه عبری شبیر است که معرب از شبیر است و در انجیل فرنگان
هوشنگ و در کتاب هندوان اعظم تاراد و در کتاب براهمه لندکش و در کتاب زند متکنجب
و در کتاب الکلبون مهرافراز و در کتاب باتکل مسعود و در کتاب زمزم از تصنیفات زردشت
حسب و در صحیفه آسمانی آمر و بروایت دیگر ناصر و در کتاب اقلیدس المختار و در کتاب طرقم
سعادت یار اسم قاتل آنحضرت در توریه در سفر محمد نسبت با اولاد پیغمبر آخر الزمان که نار شده
بشید یعنی یزید است و شمور شمر حرامزاده است و بن زاد ابن ابن زیاد و بروایت دیگر
بدبخت از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت است و در کتاب لاثیاد و سایر کتب فرنگان
مسطور است که حق تعالی برگزید بنی اسرائیل را از میان خلایق و شرف داد بر همه مردمان
و ایشان را ساکن گردانید در زمین مقدس خلیل و ناصره از آنکه ایشان فساد در زمین

در زمین کردند و پیغمبر را کشتند و تهمت زدند ایشوع ناصری و مادر او مریم خدا ایشان را ذلیل گردانید
و عرض مقدسه را بر ایشان حرام گردانید و بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و از میان
عرب قریش را و ایشان بدبختی ازل و ابد را اختیار کردند تا فرزند پیغمبر خود حسین را کشتند و بدبختی ایشان
زایل نمیشود تا روز قیامت و در کتاب نزول نوشته است که خار شدند و خاری ایشان برطرف
نمیشود و آن کسانی که حسین فرزند مؤید بزرگ خود که از فرزندان و زنان بزرگست می کشند
یزدان لباس مذلت بر ایشان پوشانید که هرگز کنده نخواهد شد و ایشان را خلاصی از دوزخ
نخواهد شد و ایشان را خلاصی از دوزخ نخواهد بود و در جاماسب نامه نوشته است که آنچه ابراهیم خلیل
با حکم پیغمبر کردند امت محمد عربی ابطحی با فرزندان او خواهند کرد و نیک بخت فرزندان او را در زمین
ماریه با نواع عذاب می کشند و عیال او را باسیری میبرند و اموال او را حصه کنند خدا بخت النصر دیگر را
بر این قوم بگمارد تا ده را از ایشان برآورد و امان از ایشان قبول نکند و کشندگان ایشان را
به بدترین پادافش سزا برساند مؤلف گوید که بخت النصر در این جا مجاز است زیرا که در دیر
کتب گبران معلوم میشود که از قوم ایشان یزدان شخصی را بگمارد بر ایشان که ذره رحم
در دل او نباشد و چون بخت النصر باشد در سطوت و انتقام از ایشان بکشد و ولادت آنحضرت
در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز سه شنبه گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر که
بقاسم ابن علا همدانی نوشته پنجشنبه سیم ماه واقع شد و در آخر ماه ربیع الاول سال سیم هجرت
نیز گفته اند و این قول متروکست و نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره و بروایت
دیگر الحمد لله و بروایت دیگر عدت للقاء الله بوده و دوست و دشمن اتفاق دارند به فضیلت
و بزرگواری آن حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیا و ادب
و ورع و سخاوت و عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آن حضرت
آنچه در کربلا کرده در حالت تشنگی کرده کسی نکرده و هزار و هشتصد نفر و بروایت دیگر
از مسعودی هزار و نه صد و پنجاه نفر را بدار البوار رساند غیرت آن حضرت بمرتبه بود که با بعضی

دولم

دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان پانصد و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل
قبیله جهاد کردند و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت دیگر از اعثم ابن کوفی و ابو مخنف لوط ابن
یحیی ازدی جامع حکایت خروج مختار ابن ابی عبیده ثقفی صد و بیست و دو هزار از پیاده
بودند و در این قول توقف بسیار میرود و باعتبار صحت خبر چنین گفته اند و از ایشان بسیار بشر
و پیروا نکرده و تن را بخواری داد و گردن را باطاعت پسر مرجانه لعین نهاد تا بدرجه شهادت
سرافراز شد عدد اصحاب و اسامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علما زیاده از هفتاد و دو نفر
ذکر کرده اند اما آنچه مشهور است اینست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از برادران و عم زادگان
و هفت نفر از غلامان بودند سوای حر ابن یزید ریاحی و علی پسرش که هفتاد و چهار تا شدند
بیان اسامی بترتیب حرب اول حر بود و پسرش بعد از آن زهیر ابن حسان اسدی و عروه
غلام حر و عبد الله ابن عمرو کلبی و بریر ابن حصین همدانی و وهب ابن عبد الله مذحجی و بریح ابن
عبد الله هلالی و حر برادر کرده ابوذر غفاری و عابس ابن عابس و حجاج ابن مسروق مؤذن
امام و حارث ابن سریع و مالک ابن عبد الله و مسلم ابن عوسجه رحمة الله و پسر او و هلال رافع
بجلی و عبد الرحمن عبد الله یزنی و یحیی ابن سلیم مازنی و عبد الرحمن ابن عروه غفاری و مالک
انس کاهلی و زیاد ابن مهاصر کندی و هلال ابن حجاج و نافع ابن هلال ابن مالک و عمرو
ابن مطاع جعفی و قیس ابن منبه و حبیب ابن مظاهر رحمة الله و هاشم ابن عتبه ابی وقاص و معقل
غلام امام زین العابدین و حنظله ابن سعید عجلی شامی و یزید ابن زیاد شعثی و زهیر ابن قین
البجلی و سعید ابن عبد الله حنفی و جناده ابن حارث و عمرو ابن جناده و قره ابن ابی غره غفاری
و محمد ابن مقداد کندی و عبد الله ابو دجانه انصاری و قیس ابن ربیع و اشعث ابن سعد و عمرو
ابن قرظه و ابو ثمامه صیداوی و حنظله ابن وحاد و مجمع ابن انس و فیروزان غلام عبد الله
ابن امام حسن و شوذب غلام عابس و عبد الله ابن عروه غفاری و زیاد شعثاء و سیف ابن
حارث و ابو عمرو نهشلی اقارب و برادران آن حضرت فضل ابن علی و عبد الله ابن مسلم

ابن عقیل و محمد ابن مسلم ابن عقیل و جعفر و عبد الرحمن ابن عقیل و محمد ابن عقیل و عبد الله ابن عقیل و محمد
ابن عبد الله ابن جعفر طیار و عبید الله ابن جعفر طیار و عون ابن جعفر طیار و عبد الله ابن حسن ع
سلام الله علیهم اجمعین عدد شهدا و اهل بیت دران معرکه خلافست اکثر بیست و هفت نفر گفته اند
هفت نفر از اولاد عقیل ابن ابیطالب اول مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر ابن عقیل با عبد الله برادر
و محمد و عبد الله پسران مسلم و جعفر ابن محمد ابن عقیل و محمد پسر ابی سعید ابن عقیل و بعضی عون و محمد
پسران عقیل را زیاد کرده اند و سه نفر از فرزندان جعفر طیار ند و محمد و عون و عبید الله پسران عبد الله
ابن جعفر طیار و نه نفر از فرزندان امیر المومنین ع را قتل کرده اند حضرت سید الشهدا و عباس و پسر او
محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله صغر و در ابوبکر خلافی کرده اند و بجای او فضل را قتل کرده اند
و چهار نفر از فرزندان امام حسن ابوبکر و قاسم و عبد الله و بشر و بجای بشر عمر نیز گفته اند و از فرزندان امام
حسین انچه مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار پدر شهید شد و مردم او را علی اصغر میخوانند و بعضی ابراهیم
و محمد و حمزه و علی و دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گفته است
که انچه معلوم است شهادت ایشان در المعرکه از فرزندان ابوطالب بیست و دو نفر اند و ابن بابویه
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هفده نفر از فرزندان امام حسین ع علی و عبد الله
و فاطمه بنت اسد دران صحرا شهید شدند و از زیادتی و از ناحیه مقدسه بیرون آمده از
فرزندان امام حسین ع و عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المومنین ع عبد الله و عباس
و جعفر و عثمان و عون و محمد و از فرزندان امام حسن ع ابوبکر و عبد الله و قاسم از فرزندان
عبد الله جعفر و عون و محمد از فرزندان عقیل جعفر و عبد الرحمن از فرزندان مسلم عبد الله
و ابو عبد الله و محمد ابن سعید ابن عقیل و ایشان هیجده نفر میشوند و شصت و چهار نفر از شهدا
دیگر و ان زیارت باسم مذکورند و مسلم در روضة الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد که حارث
ابن عروه کوفی در کنار فرات شهید کرد بنحوی که شنیده احادیث آن بنظر نمیرسد
و ظاهر اصلی نداشته باشد اما در کتب مخالفان هست و حکایت دامادی قاسم بر ظاهر

بلوغ

نبود و در کربلا روز حرب نه سال داشته و بالغ نبوده است تا کارزار کرد تا شهید شد و اما
در طرق مخالفین حکایت دامادی قاسم هست آن معصوم مکربلای پر بلا به چند کلمه اختصار
مینماید کفره فجره اهل قبله یعنی شامیان و کوفیان و مشرکان عرب در آن روز که آن
که آن حضرت را محاصره نمودند نه هزار و نه صد زخم بر وی زدند و همه در پیش روی آنحضرت بود
و جراحات نمایان او هفتاد و دو زخم بر وی زدند زخم نیزه سی و سه بود و زخم شمشیر سی و
نه تتمه زخم تیر و سنگ بود چون کار حضرت تنگ کردند از آن کافران ده نفر عازم قتل او
شدند محمد و اسحق پسران اشعث و بطریق دیگر قیس و اشعث بودند و محمد داخل نیست بلکه در
کربلا بدعای آنحضرت در همان روز بعذاب الهی واصل شد و دیگر شبث ابن ربعی و خولی
ابن یزید اصبحی و سنان ابن انس و ابو الحنوق و حرمله ابن کاهل اسدی و ذی الجوشن
شمر لعین و ابو الاشرش والی خراسان و حکم ابن طفیل ابو الحنوق ملعون تیری بر پیشانی
آن حضرت زده ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد و زرعه ابن شریک
ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و حصین ابن نمیر سکونی تیری بر دهان معجز
بیان آنحضرت زد و حرمله ابن کاهل اسدی شمشیری بر بازوی آنحضرت زد و او را
برو در انداخت و شرحبیل ابن ذی الکلاع اسب بر بدن مبارک آنحضرت دوانید و ابن
حوشب و غالب باهلی و عبد الله ایاس سلمی و ابو الاشرس و عبد الرحمن ابن ابی عمیر
ثقفی و عبد الله ابن شداد جشمی و صابب ابن مالک اشعری و بشیر ابن سوط همدانی
و عبد الله ابن سعد سلمی جهنی و یحیی ابن کعب و عروة ابن قیس احمصی و قره برادرش و یزید
ابن رکاب و قثم باپیادگان تیرباران کردند یک مرتبه چهار هزار تیر بر بدن مبارک آنحضرت
زدند و اسب بر بدن مبارکش دوانیدند لعنة الله علیهم و چون آنحضرت را انداخته شد
سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حرامزاده کرد و آنچه کرد بدو ازده مرتبه آنحضرت
را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت

علی قتله اللهم العنهم جمیعا کافرانی که اسباب آنحضرت را غارت کردند مالک ابن نسیر
کندی بود که کلاه آنحضرت را برداشت وعبدالله اسد جهنی شمشیر امام را برداشت
و برادر ملعونش غلاف شمشیر را وجمیل ابن مالک محاربی نیزه امام را برداشت و قراد
ابن ماسک و عمرو ابن خالد سپر امام را برداشت و با هم منازعه کردند بحیر ابن عوس ملعون
عمامه آنحضرت را برداشت وعبد الرحمن ابن یحیی شال امام را برداشت وعبدالله
ابن قیس خولانی ردای آن حضرت را برداشت وعمر ابن ملیح صیداوی انگشتر او را
برداشت و زاهد ابن رفاد و بجدل ابن سلیم موزه‌های امام را برداشت و قیس ابن معید
لجام اسب امام را برداشت وقیس ابن اشعث رکاب امام را برید و برداشت ظالمانی
که سنگ بر بدن مطهر آنحضرت زدند اسحق ابن حویلط بود و خنس ابن مرثد و حکیم و عامر
پسران طفیل و بکر ابن عامر و بکر بن وایل و عمر ابن منیع صیداوی بود و سالم ابن حسینه
و منقذ و ناعم پسران مره عبدی و هانی ابن ثبیت قاتل علی اصغر و سعد ابن حجر الاحجار
و نوفل ابن ازرق و طعیمه ابن عدی و طلحه ابن ارقم و اسید ابن مالک و یزید بهشلی
و دربد مولای پسر سعد علیهم اللعنه والعذاب شهادت باسعادت آن حضرت در روز
جمعه عاشورای محرم و سال شصت و یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آن وقت
پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب سیاهی در محاسن مبارک آنحضرت بود و چون
آن ملاعینان رفتند اهل غاضریه آمدند و بر آن حضرت و جسدهای مکرم و بدنهای مطهر نماز
کردند و جسد سید الشهدا را در آن مکان شریف که الحال هست دفن کردند و علی ابن الحسین را
یعنی علی اکبر را در پائین پای آنحضرت و سایر شهدا را در پائین پای او در یک موضع
دفن کردند و بحسب ظاهر چنین بود اما باعجاز حضرت امام زین العابدین آمد و جسد مطهر
آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کردند و اهل غاضریه گفتند که ما چون رفتیم که ایشان را
دفن کنیم قبرهای ایشان را دفن کرده و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد ایشان را دفن

که پرواز میکردند و در سر مبارک آنحضرت خلافست آنچه مشهور است این است که سید
الساجدین آوردو ببدن شریف پدر بزرگوارش ملحق ساخت و در روایتی
در شام دفن کردند انحال الموضع معروفست بمشهد الراس و زیارت می کنند
و بقولی آنکه آن ملعون سر را بدر خانه خود هند بنت عبد الله عامر که سابقا زوجه آن
حضرت بود نصب کرد و در شب ناپیدا شد و حضرت جبرئیل برد و این قول بسیار
قویست در رفتن اهل بیت بشام و برگشتن و آمدن بکوفه چهل روز مشهور است و بقولی
بشمار انچه فقیر اعتقاد دارد شاید که از چهل روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت بکوفه
و شام رفتن و ماندن در شام و سایر منازل و برگشتن بیشتر میشود والله یعلم عدد لشکر
کفار موافق ضبط ابومخنف و بعضی از تواریخ صد و بیست و دو هزار سواره و پیاده
بودند که باین حرب مامور شدند و متعاقب هم می آمدند اگرچه در صحت این خبر
ضعفی دارد و لیکن بیان کردن اولی است عدد لشکر کفار شقاوت اثر هشتاد هزار
سواره و چهل هزار بودند از پیاده از ملازمان دار الاماره بیست و دو هزار سواره بودند
و پیاده امیر ایشان شمر ذی الجوشن و قثم و شبیث و یزید ابن رکاب و پسر او اشعث
و ابو الاشرس و ضحاک ابن قیس ابن عصب ابن حجار صاحب رایت ضلالت
معویه و قیس ابن فاکهه ابن نوفل و اسد ابن مغیرة ابن عاص و سعید ابن ارطاه
و تماشاییان و معاودیان ایشان و توشه برداران تخمین هشت هزار سواره
میرسیدند و رئیسان دهات و محلات و استادان و صناف با ایشان بودند اکثر اهل حرفه
مثل نجار و اهنگر و کفش دوز و نعل بند و خباز بودند و کدخدایان محلات کوفه از شکر
و کندیه و خزمیه و مسجد بنی زهره و سوق اللیل و سوق الساعه و سوق البراثین چون
چون اشعث موصلی طباخ و شریق خباز و طرماح ابن یزید صیرفی و یزید ابن درهم ضربی
و ابن عوجه و حنظله ابن زید و قیس ابن جرهم و ابو الخنس سردار مکاریان همراه بود

سعید ابن عبد الله ابن عمرو ابن [illegible] قیس

وسی [illegible] نفر از مردم بوادی وقبایل اعراب بودند از عباده وربیعه وحمیره وکنده ومطون
ومذحج ویربوع وخزاعه ومسبط وکلب وازنداین ولبصره هفت هزار کس بودند سرکرده
ایشان زید ابن الفحم واسعد ابن جریح وقمیر ابن قیس وعلوان ابن دران وداود ابن
ثیاب وبشیر ابن سعدان وحماد ابن عثمان ومیز ابن فهد وابن ابی آب خور واز مردم شام
سی هزار کس بودند وسرکرده ایشان ربیعه ابن سودان ابن حرث وقیس ابن ازعر
وصخر ابن طعیم واز خوارج دو هزار کس بودند سردار ایشان عنان ابن ثابت وحمل ابن
نافع ابن ارزق وحکم ابن ابی ورقه وزیاد ابن حرقوص نخلی بود وعمر ابن سعد ولد الزنا
امیر جیش بود یعنی سپه سالار وحفص اپسرش وزیر بود وسردار ساقه لشکر ابو الحوق
بود وسردار مقدمه لشکر ابو الاشرس بود وجویه ابن حر جاسوس بود وابو ایوب
غنوی سرکرده ایشان از جماعت چلداران بود وشمر لعین نقیب لشکر بود وسرکرده
چهار هزار سوار ویزید ابن رکاب سرکرده سرکرده دو هزار پیاده بود وشبث ابن
ربعی سرکرده چهار هزار سوار بود وقنم سرکرده دو هزار پیاده بود وزید غلام عمر ملعون
سردار کل پیادگان بود واسحق ابن اشعث ضابط غنیمت بود وعروة ابن قیس
احمصی سردار دو هزار پیاده بود وحمدان ابن مالک سردار دو هزار کس بود
وعامر ابن طفیل سردار دو هزار پیاده بود وسنان لشکر نویس بود وابو خلیق شاعر
مشرف دار الحرب بود وزیاد ابن قادر وشبل ابن یزید چاوش بودند وخولی ابن یزید
علمدار بود وحرمله ابن کاهل علمدار پیادگان بود ومنقذ ابن مره عبدی ویزید ابن ورقا
قاصد فتح بودند وحجر ابن الاحجار ورافع مالک نگهبان آب فرات بودند وابن حوشب
ملعون سردار تیر اندازان بود وعمرو ابن ملک منیع صیداوی سردار سنگ اندازان بود
ومحمد ابن اشعث امیر الامراء لشکر بود وقیس برادرش سردار دو هزار سوار بود لعن الله
علیهم عدد اولاد امجاد آنحضرت شیخ مفید ره گوید که عدد اولاد امام حسین ع وزنان او پنج

سالم

علی اکبر که کنیت او ابو محمد است مادر او سلامه شاه زنان بنت یزدجرد ابن شهریار است ۱۱۴۷
آخرین ملوک عجم و علی ابن الحسین الاوسط که او سید العابدین است و علی اصغر شهید و در
شهربانو است و بعضی گویند که علی اصغر نام او عبد الله است مادر وی لیلا بنت ابی مرة
ابن عروة ابن مسعود ثقفیه است و جعفر ابن الحسین اولاد از او نماند و شهید شد با عبد الله
مذکور در دامن پدرش به تیر هانی ابن بعیث که بر گوش او زد و زینب و سکینه و عبد الله را
میگویند مادر ایشان رباب بنت امر القیس ابن عدی کلبیه است و فاطمه مادر او ام اسحق بنت
طلحة ابن عبد الله تمیمی است و محمد ابن حسین با پدرش شهید شد و آنچه از احادیث
ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه در واقعه کربلا در حیات نبود اما از افواه و السنه
ظاهر میشود که در حوالی طهران کوهیست شمیران نام دارد شهربانو در آنجا مدفون است
چون آنحضرت را شهید کردند بفرموده آنحضرت شهربانو بر اسب ذو الجناح سوار
و بطی الارض باین ولایت آمده در این کوه غیب شد و میگویند زنی که حامله به پسر باشد
در آنجا که شهربانو آسوده است داخل نمیتوانند شد اما حکایت سواری شهربانو
بر ذو الجناح بطریق مخالفان است و آنچه مظنون فقیر است علی ابن الحسین الاکبر سید
الساجدین در آن روز در کربلا بیست و دو ساله بود و آنکه شهید شد علی اوسط است
و حضرت امام محمد باقر چهار ساله بوده و در کربلا حاضر بود سلام الله علی الحسین و اصحابه ذکر وقایع
بعد از شهادت آنحضرت چون آن سعادت پناه بال شهادت پرواز نمود
آفتاب کسوف کرد و باد سیاه شد و باد سخت وزیدن گرفت که خلق بسیار از هیبت
آن باد بترسیدند و بمردند و در آن روز در آسمان شفق بهم رسید و چهل روز آسمان
خاک سرخ و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و کلوخی را
که بر میداشتند در زیر او خون تازه بود و ملائکه و جنیان و آسمانهای هفت گانه و زمین
بر آنحضرت گریستند و وحوش و سباع از آبها باز ماندند و سر از چرا باز داشتند

وطیور و مرغان از آشیانها افتادند و از ترس و رعب از آدمیان گریزان شده در ویرانها ۱۲۴۶ م
جا گرفتند و دریاها بتلاطم و امواج در آمدند و ماهیان از دریاها بساحل افتادند و کوهها از جا
برداشته شدند و بتزلزل و اضطراب در آمدند و عرش عظیم الٰهی بلرزید و حاملان عرش
و ملائکه روحانیان ملاء اعلی و کروبیان عالم بالا و فرشتگان صافان و رضوان جنان
و مالک نیران و جبرئیل امین و روح القدس و کرام الکاتبین همه براین ماجرا گریستند
و زمین لطیف بلرزه در آمد و حق تعالی براین امت غضب کرد و قیام قائم ال محمد و ظهور آن حضرت را
موقوف کرد به غیبت طویل و فرشتگان و پریزادان از بنی آدم ترسیدند که چنین
کاری کردند و ستارها بحرکت در آمدند و ارکان اسلام در هم شکست و اهل کوفه و شام
بخدا و رسول کافر شدند و دریای غضب الٰهی بجوش آمد و جهنم بخروش آمد و نعره زد و شیاطین
از آدمیان گریزان شدند و بجهة این عمل شنیع شیطان در آن روز هفتاد هزار مرتبه لعنت کرد
بر دشمنان خانواده نبوت و خداوند جبار و خداوند قهار مختار ابن ابی عبیده ثقفی و ابراهیم
ابن مالک را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان برآوردند و به بدترین قصاص هر یک را
بسزای خود رسانیدند و سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از اعوان و انصار بنی امیه بدار البوار
رسانیدند و حق تعالی پستهای مردان در جمهای زنان ایشان را عقیم گردانید و بعد از آن کار
و زار دیگر زنان ایشان از زنان ملاعین حامله نشدند و شیطان در میان ایشان زنا
بهم رسانیدند و شب و روز در بازارها و کوچها مست شدند و مردم را بجود میخواندند و اکثر
با یهود و نصاری در ساختند و بسیاری از ایشان در آن سال به علت بلاهای مبرم ناگهان
گرفتار شدند و خداوند عالم علت خوره و جذام بر یزید ولد الزنا گماشت و عقربی در شکم او بهم رسید
که از حلق او بهم بیرون آمد در اندک زمانی به عذاب الٰهی واصل شد و او را در میان مزبله
انداختند و هند زن یزید دختر عبد الله ابن عباس والی خراسان و خوره در فرج او بهم رسید
و بعد از یزید پلید آنچه داشت باطبا داد و علاج وی نشد و عاقبت محتاج بطلب شد

ودالنا

و درگدائی بمرد و دروران ابن زیاد علیه اللعنه ناسوری بهم رسانید که از بوی گندا و خلایق
نفرت میکردند و هرچند دوا کرد چاق نشد و بروز بروز بزرگ شد و کاوک کرد تا ابراهیم او را
از زندگی فارغ کرد و شرحبیل ابن ذی الکلاع بدن او گر شد و روز بروز پوست می انداخت
و رگهای پی او نمایان شد و مسلم ضبائی دستهای او خشک شد بنوعی که نان بردهن او
میکذاشتند و بحر ابن ربیعه خروسی داشت روزی کرفت که دانه بروی دهد اکرد منقار زد
و چشم او را کندند و از آن آزار بهاویه رفت و مالک ابن هشیم کندی بعلت اسهال دم مبتلا شد
تا بسقر رفت و عمر سعد از دعای الحضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نیز نتوانست خورد
از جو زهرمار میکرد بسبب آزاری که بهم رسانیده بود عاقبت مختار او را ببرای جهنم نزد دنیای
او هم نشین کرد و هرکس که دشنام بانحضرت داده بود لال شد و هرکس پی ادبی ببدن الحضرت
کرده بود یا سنگ انداخته بود شل شد و هرکس بدن مبارک الحضرت را دیده بود کور شد
و جمع کثیری خناق کردند چون آب دهان نجس خود را بانحضرت انداخته بودند و زید ابن ارطاه
بچاه افتاد و هرکس بوهای خوش الحضرت را غارت کرده بود همه خون شد و بردارنده آن
افتاد و سوخت و آتش برخانه بردارنده آن افتاد و سوخت و چند نفر از ایشان سوختند و آخر
که اموال آن حضرت داخل شده بود عاقبت مختار الخانه را خراب کرد و صاحبانش را بر دار زد
و هرکس عطرهای آن حضرت را برخود مالید پیس شد و عبدالله ابن قیس خولانی بعلت جرب گرفتار
شد و چون سک ناله میکرد تا مرد و هرکس آب به بدن مبارک الحضرت دوانیده بود داء اسهال
الدم و بول بهم رسانید و بعضی مبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند و
در کربلا آب از مخالفان الحضرت طلبید عبدالله الحصین الازدی ندا کرد که یا حسین یک قطره
آب نخواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ما درآئی پس الحضرت او را نفرین کرد که خداوندا
او را از تشنگی بکش و او را هرگز میامرز پس الملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب نمیشد
تا آنکه شکم او ترکید و بجهنم رفت و ابجر ابن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شد

و در زمستان خون از دو میه بخت و عمارة ابن الولید بعلت تشنگی گرفتار شد و مرد و عمر
ابن یاسر مجروح می کارد بر خود زد و خود را کشت و شعث خولانی از بام خانه بیفتاد و مرد و صخر
ابن زیاد دیوانه شد و خود را بچاه افکند و عبد الله ابن طلحه زمانی در مزبله افتاد و مرد و فهد
ابن حارث سکونی در بیت الخلا افتاد و بفجاه مرد و فهد ابن حارث بجهنم رفت و دار اندرون
خلا که افتاد موی نشد او را بیرون آوردند و جابر ابن یزید عمامه آنحضرت را در سر بست دیوانه شد
و از بام خانه در مزبله افتاد و مرد و عمر ابن مسافر از بام خانه افتاد و مرد و حمل ابن مالک محارب را
قریب هزار سوراخ در بدن او بهم رسید و بمرد و طلحه ابن یزید در رخت خواب سر او را بریدند
و صباح ابن قرطه کرم در بدن او افتاد و مرد و جویه ابن حربه جامه آنحضرت را پوشیده
هماندم ببرص مبتلا شد و در برگشتن باز کربلا تر بر مقتل بسر ابو الخنوق آمد و مرد و بحیر ابن عمر جامه
آنحضرت را پوشید زمین گیر و در نجاست خود می غلطید تا مرد و انس غلام عمر بخت ناصلاح
میان دو کس آمد کارد بر شکم او زدند و کشتند و شخصی از بنی دارم در کربلا تیری بحلقت
آنحضرت زد و حضرت آن خون را میگرفت و بجانب آسمان میریخت مبتلا شد بگرما و سرما از تشنگی
آتش شعله می کشید و شکمش از سرما میلرزید در پشتش بخاری روشن کردند و در پیش رو
باد میزدند و یخ بر شکم می بست تا آنکه در هاویه با معاویه ملاقات کرد و مرد زعفرانی از آن
حضرت غارت کرده بود و بر بدنش مالید پیس شد و چون گویند آتش در وی افتاد و مرد
شتری از آنحضرت غارت کرده بود چون کارد بر وی نهاد که پاره کند آتش از آن شعله
می کشید و چون او را پاره کردند آتش در پارهای او مشتعل بود و چون در دیگ افکندند از آن
دیگ بیرون می آمد و چون خواستند بخورند از حنظل تلخ تر بود و در کربلا اسود ابن زید دارمی
ناسزا بآنحضرت گفت از آسمان تیر شهاب بر دو دیدهای او آمد و کور شد یعقوب
ابن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم و به بلائی گرفتار شدم این را گفت
که در آنوقت نور چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که صلاح چراغ کند آتش در دستش افتاد

خواست خاموش کند بر ریش نجس او افتاد و بدن او را در گرفت و خود را به آب فرو کرد
آتش در روی آب ایستاد هر وقت که سر از میان آب بیرون می‌آورد آتش او را در میگرفت
و او باز سر فرو میبرد تا بدین نوع از راه آب با تش افتاد و خیاطی نیز این کنکور را کرد و چنین حسن سعد
و زید ابن خولی اصبحی در خانه وی آتش افتاد و بسوخت با آنچه داشت و شخصی به تماشای سرها
آمد و گفت خدا خوب مکافات اینها را داد و از آسمان سنگی بر دهان او آمد به جهنم شد
و چون سرهای کافران از مختار بمدینه مشرفه نزد امام زین العابدین فرستاد ناگاه ماری پیدا شد
و در میان سرهای کافران میگردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ
دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین میکرد و عبد الله عروه خثعمی را به علت خوره مبتلا کرد و طبیب آن
که دهن او را باز کند خشک او در کف او جدا شد و شریک ابن زیاد حجی از کربلا برگشت با کسی
حرف نزد و چیزی نخورد و برو خوابید بروز سیم بجهنم رفت بجراین هارون دیوانه شد و سر بصحرا
نهاد و در کنار آب خزیمه شیری او طعمه خود ساخت عمرو ابن صبیح صیداوی شپش در بدن
او جا کرد و در چشمهای او افتاد و از آن جا جوشید و بیرون آمد و در اندک زمانی او را
کشت و سلامة ابن قلامه بالش خوابیده از خواب برجست سوزن سرانزن برگردن او
رفت و سوراخ کرد و خون رفت تا مرد و سعد ابن حریص دیوانه شد و کارد بر خود زد و خود را
کشت عبد الله رباح قاضی گوید از نابینائی سؤال کردم از علت کوری او گفت من با نه نفر
رفیق بودم در کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول در صحرائی نشسته است غمگین و محزون
و جامهارا از دستهای خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش آنحضرت
افکنده مرا کشان کشان نزد آن حضرت بردند و ملکی در بالای سر او ایستاده و شمشیری از آتش
در دست داشت و آن نه نفر رفیق مرا به قتل رسانید و آن شمشیر را که بر آن نه نفر زد آتش در
اینها افتاد و میسوختند و باز زنده میشدند چون این حالت را دیدم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک
یا رسول الله جواب سلام را نداد ساعتی سر بزیر افکندم فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی

وتیرها گشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری بزدم و نیزه یکبار بزدم و تیری
نینداختم حضرت فرمود راست گفتی و لیکن در میان لشکر ایشان بودی و سیاهی لشکر ایشان را
زیاد کردی نزدیک بیا چون نزدیک رفتم تشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته بود
پس فرمود این خون فرزند من حسین است و از آن خون دو میل در چشم من کشید چون بیدار
شدم نابینا بودم غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد بشهادت امام حسین علیه السلام
چون بیرون آمد سنگی از آسمان بسر او آمد و بجهنم رفت مسلم گچکار گوید از عقب ابن زیاد
داخل قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم اللعین روی مشتعل شد و مضطرب گردید و روی
بسوی من کرد گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری مگو و این حکایت در روزی بود که سرهای
مبارک را آوردند غلامی از آن ملعون در آن روز خنده میکرد و خوشحالی مینمود دیواری بر سر او
فرود آمد به جهنم رفت غلامی دیگر باز میخندید عقربی در بول کردن ذکر او را گزید غلام دیگر
در آن روز به چاه افتاد مرد شخصی دو دست او را بریده بودند و روی او سیاه بود با ستار کعبه
چسبیده بود و میگفت خدایا بیامرز مرا میدانم میدانم که مرا نمی آمرزی مرا از سبب نومیدی پرسیدم
گفت من جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود در کربلا خواستم که بند زیر جامه
آنحضرت بربایم چون قیمت کلی داشت دو چنگک از چنگهای آنحضرت را با نهادم و بند را بودم در خواب
دیدم که رسول خدا با امام حسین است و آنحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت میکند حضرت
دستهای مرا برید و چون بیدار شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه بود بروایت
دیگر هر دو چشم او کور بود ایضا کوری در استار کعبه چسبیده بود و میگفت خدایا بیامرز مرا که
میدانم که مرا نمی آمرزی مرا چون بیرون آمد سنگی بر سر او آمد و به جهنم رفت و در کربلا
قریب بسیصد نفر در آن روز زهره ایشان قصور کرده مردند و هر کس بجر یکگاه گذارش افتاد
و خندید دردی گرفت که علاج نداشت و هر کس به عنوان سیر آمد چون برگشت در اندک
زمانی روده و آلات و احشای او از اندرونش بیرون آمده مرد و بعضی بجای مردند و هر کس

الماسم

اعانت پسر زیاد کرده بود با سلحه تا آذوقه زنان و پسران و دختران ایشان در اندک روزی بزنا
و لواطه گرفتار شدند چنانکه اکثر ایشان گم شدند و بعضی در نزد زانیان و فاسقان ماندند و علانیه زنا
میکردند و ترک خانهای خود کردند و هر کس در کربلا شراب خورد به علت اسهال الدم گرفتار
و مبتلا شد جگرش از حلق او بدر آمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود مفلوج شد و بعضی زمین
گیر شدند و در نجاست خود می غلطیدند تا به جهنم واصل شدند و اگر سنگ اندازان دستهای ایشان
شل شد و هر کس ناسزا گفته بود خوره بردهان او افتاد و هر کس آن حضرت را هجو کرده بود
لال شد بشر ابن سوط همدانی خاری بپای او رفت و کاوک کرد تا مرد و چهارده نفر از جمال
ابن زیاد را در همان روز شتر لگد زد و کشت و سیف ابن ریان اسب سر او را بر دهن گرفت
و کند و هانی ابن بعیث در بر گشتن از کربلا خون از حلق او آمد تا مرد و اکثر آنکه با بانان آب فرات
تب کردند و فریاد عطش و تشنگی میزدند و شکمهای ایشان باد کرده و مردند ملعونی که آب دهان
بر آنحضرت انداخته بود مار نیشش میزد و بقفا جگرش از حلق بر آمد نجاری با لشکر همراه بود تیشه
بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد و نجاری اصلاح خیمه نمیر ابن حصین سکونی میکرد و ستون خیمه
بر سر او خورد و بمرد و حدادی نیز همراه بود بضعف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر
تیر اندازان کور شدند و مردند بجدل ابن سلیم از اسب افتاد و مرد و طیب و سه کس دیگر در کناسه
کوفه از اسب افتادند و مردند و حرقوس ابن سعد را مار زد و مرد و مراز ابن حکیم را زنبور زد و کشت
در جبانه و عامر نهشلی از عقب طفلی میدوید که او را بگیرد در چاه افتاد و مرد و حفص ابن یزید کندی
زنش ماری در دشت او را بخانه برد و در همان شب که از کربلا بر گشت او را به بدترین احوال کشت
مؤلف گوید که از آن ملاعین قریب بچهار هزار کس به چنین حالات مختلفه بجهنم رفتند
باب ششم در احوال خیر مآل حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است و غیر
و غیر مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت ندارد و غالبا او را باسم یا بصفت
یاد می کنند و القاب آنحضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عباد و ذو الثفنات و زین العابدین

و در کشف الغمه مسطور است که وجه شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شبی آن
حضرت در محراب خود بتهجد مشغول بود شیطان بصورت اژدهائی بروظاهر شد که از
عبادتش باز دارد دید پروائی نکرد آمد و انگشت پای مبارکش را بدندان گرفت و الم آن را
بآنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد خایب و خاسر شد و چون آنحضرت
از نماز فارغ شد دانست که او شیطان بود فرمود که اخساء یا ملعون و شیطان را از خود
راند پس آوازی برآمد که گوینده میگفت انت زین العابدین تا سه بار این لفظ را شنیدند
و کبیر اند و در احادیث بسیار وارد است که روز قیامت منادی ندا کند از جانب حق تعالی
آنحضرت را که کجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفه آسمانی فارط است
و بروایت دیگر خاشع لله است و در توریة عزادلیست و در انجیل عابد و در کتاب زند خوشنود زاده و در
کتاب هندوان جراکه و در کتاب پاتکل عالی و در کتاب یونانیان امین و در کتاب
کلوپن سید القوم و در مصحف هرمس اتقن یعنی اصلح و در کتاب خنکال اشرف و نقش نگین آن
آنحضرت الحمد لله العلی بود و بروایت امام محمد باقر العزة لله بود و بروایت حضرت امام رضا
خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و بروایت زید فرزند آنحضرت حسبی الله لکل غم بوده و بروایت
دیگر ما توفیقی الا بالله پدر بزرگوارش حضرت امام حسین بود و مادرش شهربانو بنت یزدجرد
شهریار و آنحضرت شاهزاده عرب و عجم بود و در بعضی تواریخ مسطور است که شهربانو دختر
شیرویه ابن پرویز است و این قول ضعیف است و در کتاب دادنک هرمز حکیم میگوید که
دولت عجم تمام شد به یزدجرد و دختر پادشاه زنان به بندگی عربان درآمد و او را اسیر کردند
اما شرف دو جهان باو دارد در حالتی که بلیلا یعنی امیرالمومنین او را به پسر خود داد و دولت مرده
فارسیان باو زنده شود از فرزندان او بهرام خواهد بود یعنی مهدی که ظهور کند و دولت عجم باز
گردد همچنانکه در اول بنا دولت بایشان بود ولیکن این امام خلایق باشد و فرشتگان باو مینازند
و بفرمان او در همه جا گردند همه مجوس اتفاق دارند که حضرت مهدی از جانب مادرش منتهی میشود

بشهربانو

بشهربانو ولادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه بقولی روز پنج شنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی
وبعضی هم نهم شهر شعبان گفته اند وبعضی روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان در سال سی وهشتم هجرت
وبعضی گفته اند سی وهشتم شیخ شهید روز پنجم شهر شعبان گفته پس از شهادت امیر المؤمنین ع
بده سال وبعضی گویند با امیر المؤمنین ع دو سال بود وبا امام حسن ع دو سال وبعد از آن جناب
با پدر بزرگوارش ده سال بود وامامت آنحضرت سی وپنج سال بود ودر این مدت از وضوی ظهر نماز
صبح را ادا میکرد که شب بیدار بود وهر وقت که طعام نزد آنحضرت حاضر کردند وقعه کربلا را بخاطر آورده
چندان میگریست که آب دیدهای آنجناب طعام را مخلوط با آب میگردانید یکی از آزاد کردهای
آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی وگناه کار شوی حضرت
فرمود که انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم ما لا تعلمون یعنی شکایت میکنم درد واندوه خود را بخدا
ومن میدانم آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچوقت بخاطر نمیآورم کشته شدن فرزندان فاطمه را الا که گریه
در گلوی من میگردد وگریه کنندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت آدم از برای ترک اولی
وفراق بهشت سیصد سال گریست وبعضی دویست سال گفته اند وحضرت نوح از جفای امت وتمرد
کردن ایشان مدتهای مدید گریست وحضرت یعقوب ویوسف مدت چهل سال در فراق یکدیگر
گریستند وحضرت یحیی از ترس جهنم میگریست وحضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار وجفای امت
چندان گریست که اهل مدینه تنگ آمدند وآنحضرت را ذوی الثفنات بجهة این میگفتند که پیشانی
مبارک آنحضرت وزانوهایش از کثرت سجده وعبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود وگاه
بود که پوست پیشانی او که بسیار بلند میشد وپینه میکرد بمقراض میبریدند سخاوت آنحضرت مشهور است که چون حضرت
باقر او را غسل میداد پشت مبارک او مثل پای شتر پینه کرده بود از بسکه در شبها آرد وگندم وزر
وجامه بدوش بر داشته بود بخانه فقیران واهل مدینه میبرد وشبی که آنحضرت را دفن میکردند اکثر اهل مدینه وبقولی
هفتصد نفر وبقولی چهار هزار نفر ایتام خواهند دید که احتیاج ایشان از آنحضرت میآورده ودر آن شب
دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام میآوردند وحلم او بمرتبه بود که خادمی کاسه آش گرمی بر سر آنحضرت

١٠٥٦ بکیست و او را در معرض عتاب و مواخذه در دنیا و در دو ارا و ساخت و علوم الهی و میراث انبیا
و منصب جلیل القدر امامت بادی بود عدد اولاد آنحضرت پانزده فرزند داشت و محمد مکنی
بابی جعفر و هو باقر علوم الاولین و الاخرین الانبیاء و المرسلین ۰ درادام عبد الله عنب حسن ابن
علی و زید صاحب خروج و برادریشان ام ولدست اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه همه متابعان
بودند و دعوی تشیع میکردند و با حضرت امیر المومنین و حسین آنماجراها کردند که شنیده اید و آن
ملاعین دشمن بنی امیه نیز بودند هرچند خواستند که ایشان خروج کنند نتوانستند در رئیسی نشستند آنحضرت
تلبیس کردند و پیش یکیک از شیعیان آمدند و گفتند که شما میدانید که امر معروف واجبست و این ظلم
که بنی امیه کرده اند دمار از خلق برآوردند و این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج نکنیم
کافر باشیم قومی از شیعه فریب رؤسای خود خوردند و غرض ایشان آن بود که بقیهٔ اهل بیت رسالت را
برطرف کنند جمع جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد و زید از برادران دیگر افقه
و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر هشام جکش بوده که از دشمنان بکشد و ازین جهة بعضی را توهم
انشده که او امامت را دعوی میکند و این ظن از الجمع غلیظ بود چه مرتبه برادر خود را میدانست که مستحق
خلافت حقیقی امام محمد باقر است روزی خبر آوردند بهشام ابن عبد الملک که زید میاید آن ملعون اهل
مجلس خود را گفت تا پهلوی هم نشینند چون زید بیاید جای خود را نیابد چون زید آمد آنرا فهمید و گفت
از خدا بپرهیز که هیچ چیز از تقوی بهتر نیست هشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدانی و آرزوی آنرا
داری و آن بتو نمیرسد که مادر تو کنیز بود زید گفت اسمعیل پیغمبر جد ابو دما درش کنیز بود و مرتبه
نبوت از مرتبه خلافت بزرگتر است و کسی که جدش رسول الله و پدرش علی ابن ابیطالب است کنیز
بودن مادر او باو نقصانی نمیرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس شهر او نباشد
او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از تیزی شمشیر بترسد ذلیلش باید کرد چون بکوفه رسید
جمع کثیری با او بیعت کردند و در حبیب السیر مسطور است که عدد اهل بیعت بچهل هزار کس رسیده بودند
و از زید ابن علی مرویست که گفت من اراد الجهاد فالی و من اراد العلم فالی ابن اخیه جعفر هر که اراده

قال

قتال دارد نزد من بیاید و هر کس علم میخواهد نزد پسر برادرم جعفر رود و زیدیه از انجهة میکویند که امام باید بشمشیر خروج کند چو حضرت صادق فرمود که رحم الله عمی زید ابو ظفر لو فی یعنی خدا رحم کند بر عم من زید که اکر بر دشمن ظفر مییافت حق را بحق دار میرسانید و چون خبر کشته شدن زید بحضرت رسید بسیار کریست ابو خالد واسطی روایت نموده که انحضرت مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده که انرا بعیال و اطفال انجمع دهم که ثبات قدم ورزیدند و با زید کشته شدند من آن مبلغ را برده بایشان رسانیدم و در سبب جدا شدن از زید وجوه مختلفه مذکورست صاحب حبیب السیر کفته که ظن شیعیان کوفه آن بود که خروج زید با جازه حضرت امام جعفرست برا و جمع شدند و چون دیدند و شنیدند که امام او را از خروج منع نموده از و بر کردیدند زید فرمود رفضونا یعنی ترک مرا کردند انجمع و دو اکذاشتند و انها که با زید بودند نا قصان عهد را رفضه نام نهادند و بعضی کفته اند که چون القوم با او بیعت کردند روزی باو کفتند که ما ترا رفض کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت تو نمودیم زید کفت بروید که شما رفضه اید تمام رفضه شدند و نام شیعه اوزیدیه در بعضی از کتب مذکورست که سایلی از زید پرسید در حق ب و ع چه میکوئی او در جواب ساکت شد و چون در وقت جنک تیر بر پیشانی مبارکش زدند کفت این سایل غرب و ع هما افاما فی هذا المقام و اهل سنت کلام زید را چنین فهمیده اند یعنی کجا شد انکه میپرسید تا بدانند من ب و ع را دوست میداشتم کار من انجا رسید که شیعه ترک من کردند و رفض من نمودند و شیعه میکویند که کلام زید همان اشارتست یعنی اول و بدو یست که انکه حضرت صادق مکرر باو کفته بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمیسازی و بدار خواهند کشید و بکناسه کوفه بردار کنند و کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از غیبت تا انکه قائم ما ظهور کند و از اولاد عباسست صاحب ردای صفر یعنی زرد و اشاره بمنصور دوانقی نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسن پسران مروان زید را انکذاشتند و او را براین داشتند پس بیست هزار کس از ان مدبران سواره و پیاده با وی قسم خوردند چون زید خروج کرد و با لشکر بدر مسجد جامع کوفه رسید جمله زید را بکذاشتند و کریختند که قلیلی از انجمع

پرسید که چرا الفقص عهد کردید کفتند امام جعفر امام است و او اذن نداد بزید این را می شنید قوم را
مخاطب ساخته که یا قوم رفضمونی حکایت سائل در باب ف روع در اینجا واقع یکی از اکابر
کفته که حسین ابن علی را در سقیفه بنی ساعده شهید شد که روزی که ع ب راخ کردند زید این
کنایه را کفته که کشته شدن من نیز از آثار مرتبه آن خ است بهر تقدیر زید در اول ماه صفر سنه
اثنی و عشرین و مائه خروج کرد و بعضی از شیعیان که عدد ایشان به پانصد میرسید با محالفان
که در غایت کثرت بودند پای ثبات فشرده با شصت و هفت نفر شربت شهادت
چشیده و موالیان در خفیه دفنش نمودند و بعد از چند روز بعضی بسیار از قبرش خبر یافتند
و جسدش را از خاک بدر آوردند و سر مبارکش را بنزد هشام فرستادند و جثه اش بردار
کردند و چون برهنه بود از قرب و منزلتی که داشت در درگاه الهی عنکبوت آمده در طرفة العین
تارها ان در پیش و پس او تنید تا عورتش از نظر مردم مستور گردید و حضرت صادق ع
در هنگامیکه او مصلوب بود بروی نماز گذارده و گویند آن جناب چهار ده سال مصلوب بود
در کناسه و عاقبت او را سوختند و خاکسترش را بباد دادند و بعد از و یحیی ابن زید در مبادی
حکومت ولید ابن یزید بجانب خراسان رفته با هفتصد نفر خروج کرد و بعز شهادت سرافراز
گردید و او نیز بحلیه فضل و علم و سخاوت و شجاعت اتصاف داشت و بعد از یحیی محمد و ابراهیم
پسران عبد الله ابن امام حسن ع را با مامت برداشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند
و بعد از ایشان محمد نام که صاحبان طالقان بود در رسید و او در ایام معتصم عباسی اسیر
کرده در حبس وفات یافت و دیگر کسی از زیدیه خروج نکرد الا در یمن و شرفای زیدیه امامت را
مخصوص فرزندان فاطمه میدانند بشرط آنکه فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف کند
و شرفای مکه زیدیه اند و در اصول اشاعره اند و در فروع بعضی شافعی و بعضی حنفی اند و بعضی از ایشان
ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی از ایشان عثمان را طرح می کنند و او را خلیفه نمیدانند و بعضی سب ثلثه
می کنند و ایشان چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرخوبیه نیز میگویند و ابو الجارود زیاد ابن منذر

ائم

رئیس ایشان است و از اصحاب حضرت باقر و از رواة حدیث است و در زندان حضرت جعفر میخواند
و احادیث می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد و کور هم
بود و حضرت باقر او را سرحوب خواندی و سرحوب نام شیطان است و مسکن او در دریاست و ابو الجارود
و اصحابش میگویند رسول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه بتسمیه و این نص خفی بود و نه جلی یعنی
روشن نبود و بعد رسول امام علی بود و کافر بودند خلق که دیگری را نصب کردند و قومی از ایشان گویند
رسول خدا چنانچه بر علی نص کرد بر امام حسن و امام حسین نص کرد و فضیل رسان و ابو الجلد و سلطی
گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان
گویند که علم مشترک گشت میان ایشان و میان عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علم ایشان
زیاده از اولاد علی باشد و گویند امامت بنص از علی بحسن رسید و از و بنص بحسین و از و هر که
از اولاد ایشان بسیف خروج کند امام است و خلفای ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه اند و
ایشان را سلیمانیه نیز گویند ایشان نیز اعتقاد دارند که امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان
اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول بر فاضل درست بود و شیخین با امامت مخطی بودند و گویند
عثمان کافر شد به بدعتهای خود و چون جارودیه شیخین را تبرا می کنند و قبیله از ایشان تولا می کنند
و در اصول معتزله اند بتریه از زیدیه اند و ایشان را صالحیه نیز خوانند و از اتباع کثیر ابن الابتر اند
گویند علی بعد از رسول خدا افضل‌ترین خلق بود و امامت حق وی بود اما و چون ترک کرد
امامت بر شیخین درست شد و صحابه مخطی بودند که او را گذاشتند و تولای شیخین دارند و عثمان را رد ندارند
اما بدیسم میگویند و گویند امورات راجعت بود پیش از قیامت و در اصول معتزله اند و در
فروع با نواصب متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد و استغفرالله جمیع
ائمه را تا قائم گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب دانند و عصمت را
شرط ندانند در امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند اتفاق که از فرزندان آن حضرت عبد الله
متولی صدقات رسول بود و او مرد فقیه فاضل محدث و صاحب تقوی و ورع بود و عمر که نام برده

متولی صدقات امیرالمؤمنین بود با سخاوت و ورع و عظیم الشان بود و از سخنان اوست
المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا باید که مردمان حق خویشی و قرابت ما را برسول الله رعایت نمایند
و مرتبه و مقامی که ما را نیست از برای ما نکنند که حق تعالی ما را بگناه ما میگیرد و بفضل و رحمت خود ما را
مینوازد و حسین ابن علی مرد خداترس گوشه گیر و متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشف الغمه از او
روایت کرده اند که گفت ابراهیم ابن هشام مخزومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را
در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیرالمؤمنین را از هر چه که بخودش لایق بود از سب و شتم
یاد میکرد روزی در اثنای آنکه بشغل خود مشغول بود من بمنبر رسول چسپیدم و بخدای تعالی نالیدم
از آنکه تاب شنیدن آنچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم منبر رسول الله شکافته شد و مرد سفید
پوشی نورانی برآمد و گفت یا ابا عبد الله میشنوی که این سگ چه میگوید گفتم بلی میشنوم و از و در رنجم
گفت چشم بگشا و قدرت الهی را ببین چون نگاه کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده [illegible] شد
و چنان بنفس بر زمین بست که فریاد از نهاد برخواست و با هزار سالها برابر شد و من شکر الهی بجا آوردم
شادمانه بخانه رفتم و حسن ابن علی فاضل جلیل القدر بود در کتاب خود نصوص بسند صحیح نقل شده
که گفت در حضور من مردی از پدرم پرسید که عدد ائمه و اوصیا چند است او فرمود که دوازده است
و دست مبارک بر دوش برادرم محمد باقر نهاد و گفت سبعة من صلب هذا و گفت هفت نفر از نسل این
پدید خواهد آمد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان ام ولد است و علی که کوچکترین فرزندان
حضرتست و خدیجه مادر او ام ولد است وفات آن حضرت در هیجدهم ماه محرم سال نود و چهارم
هجری واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نود و پنج گفته اند
و کفعمی بیست و دوم محرم این سال گفته که بدار بقا رحلت کرده بزهر ولید ابن عبد الملک و ابن
بابویه و جمعی این عقیده دارند و بعضی بزهر هشام ابن عبد الملک گفته اند و عمر مبارکش را پنجاه و هفت
گفته اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع در نزد عم بزرگوارش عباس ابن عبد المطلب است باب پنجم
در احوال خیر مآل حضرت باقر کنیت آنحضرت ابو جعفر است و القابش باقر و هادی و نام او

محمد است

ابعر:ا محمد است و نام مبارک آنحضرت در صحیفهٔ آسمانی ناشر است و بروایت دیگر قانت لله و بیان
و بروایت دیگر شافع و در توریة الفورد و در انجیل فرقلان با کاف عجمی و در کتاب زند ایزددان
و در انجیل ارامنه دردو و در کتاب هندوان ساحب و در کتاب انکلیون وارث و در
کتاب کندرال طاذ و در کتاب تومرزه مناد و در کتاب پریپومیو عادل و در کتاب هیاکل
نور الله و در کتاب بلیناس العالم لبر الله و در کتاب ترقم افضل رنگ روی مبارکش گندم
گون قامت عزیزش معتدل و بسیار مرطوب بنحویکه در حرکت کردن دست بدوش
غلامان میانداخت و راه میرفت شاعرش کمیت و دربانش جابر جعفی بود و معاصرینش
از بنی امیه عمر ابن عبد العزیز و ولید و یزید و ابراهیم بودند و نقش نگین آنحضرت بروایت
حمیری لا اذر فی فردا بروایت دیگر العزة لله و بروایت دیگر العزة لله جمیعا بود و بعضی که
از مفسرین عظیم الشان عامه است نقش نگین آنحضرت آنگفته است ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن
و بالوصی ذو المنن و بالحسین و الحسن و در کتب علمای این حبش و زنک مذکور است که
خلیفه پنجم از فرزندان تربک دریای علم است و علمهای نهانی پیغمبران و احوالات پیغمبران
و حوادث آینده و دوران خدا به او سپرده است مسیح و ما در او وصیت کرده اند که هرگاه
زمان او را دریابید سلام مرا باو برسانید و بگوئید گوارا باد بر تو دریاهای آب حیات علم را
که از گذشته و آینده بتو داده اند و آنچه خواهید از غوامض مشکلات از او بپرسید و در حمالان
ولادت کتاب مسطور است که کتابی از پادریان و رهبانان شام بما رسیده است که از امام
پنجم مسلمانان سرکین راهب ابن عبد الشیوع ابن ناقوذ ابن فاهث سی هزار مسئله از او
پرسید از مشکلات مسائل توریة و انجیل و صحف و همه را جواب شافی شنیده است و گفته است
که نصف این مسائل را کسی نمیداند غیر پیغمبران یا اوصیای ایشان بحق مسیح و حواریین
قسم که چنین است ولادت با سعادت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب و بعضی
روز دوشنبه ماه صفر سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود

۲ ع:۱

که از دو علوی بهم رسیده و متفق علیه خاصه و عامه است که جابر ابن عبد الله انصاری رضی الله
عنه از اخیرین صحابه بخدمت آنحضرت رسیده و سلام و پیغام حضرت رسالت مآب را بآنحضرت
رسانیده و اهل سنت برین اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جابر بخدمت فرزندم محمد باقر خواهی
رسید سلام مرا باو برسان پدر بزرگوارش حضرت سید الساجدین است و مادرش فاطمه
مکنی بام عبد الله بنت امام حسن است معجزات و خوارق عادات او بسیار است آنچه از علوم و
کمالات با امیر المومنین و پدران بزرگوارش بود همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت
و علمای اهل سنت و سایر ملل و نحل و تصدیق بزرگواری او نموده اند و در اکثر کتب مخالفین
فضیلت و بزرگواری آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولاد سه پسر داشت
و یک دختر پسر حضرت امام جعفر و عبد الله و ابراهیم و دختر ام سلمه ثعلبی در تفسیر خود گوید که اولاد
امجادش هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر و عبد الله مادر ایشان ام فروه بنت قاسم ابن
محمد ابن ابی بکر بود و ابراهیم و عبد الله مادر ایشان ام حکیم بنت اسد ثقفیه است و علی و زینب
و ام سلمه مادر ایشان ام ولد است وفات آنحضرت و سبب آن در احادیث معتبره مذ
کور است که زید ابن حسن ابن علی ابن ابیطالب عم با او نفاق و میراث رسول خدا نزاع و مجادله
میکرد و میگفت فرزند حسن اولیست و بزرگتر از اولاد امام حسین و زید گریبان آنحضرت گرفته شمشیر و کارد
بر او کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کارد همراه برداشت و حضرت را بخانه قاضی برد
برای میراث و ادعای او فایده بعد از آنکه زید داوری کرد با آنحضرت جواب شافی شنید از قاضی
رفت بشام نزد هشام ابن عبد الملک مروان و دروغ چند و تهمت بسیار بر آنحضرت زد و فتنه
بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت گردانید بر سر اسباب و میراث رسول الله
و قدری زر فرستاد بوالی مدینه که این زر را بآن حضرت بده و میراث حضرت رسالت را از او
بگیر و نصرت والی زر را برای آن حضرت فرستاد و اسباب چند شبیه بمیراث رسول را
تعیین نموده بوالی داده و والی برای هشام فرستاد در بند که خبرها را دید بنیاد شیطنت کرد

احمد ابن ابی مغیره

الهشام

۳ بعد ۱

وبهشام گفت که اینها میراث رسول خدا نیست هشام بوالی نوشت که زرهای مارا استردی
واینهارا فرستادی که نه آن بود که من میخواستم والی نوشت که آنچه دیده ام فرستادم باز زید
فتنه انگیزی کرد و آن ملعون تدبیری کرده و زید را زینی داد و زهر در ان تعبیه کرد برای آنحضرت
فرستاد و آنحضرت سوار شد و زهر در بدن مبارکش نفوذ کرد و بسبب آن زهر از این جهان
بیرون شد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد و مختبط گردید و هذیان میگفت و نماز نمیکرد
تا بعذاب الهی واصل شد و واقعه هایله شهادت در روز دوشنبه هفتم ماه ذی حجة الحرام سال
صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود و در بقیع نزد جد بزرگوارش
در مقبره عباس مدفون است و اهل سنت هم بسر مبارک او قسم میخورند و چون آنحضرت
مرطوب بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و آنحضرت را دفن کردند باب ششم در احوال
خیر آل حضرت امام المغارب والمشارق محقق الناطق جعفر ابن محمد الصادق آنحضرت میانه بالا افروخته رو
و سفید بدن و کشیده بینی و موهای او سیاه بود و مجعد و بر خد رویش خال سیاهی بود و شاعرش
سید حمیری بود و دربانش مفضل ابن عمر کنیت آنحضرت ابو عبد الله است و القاب صابر و فاضل
و صادق و طاهر و نام مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه آسمانی صابوت است و بروایت دیگر
صادق و بروایت دیگر ناطق عن الله و بروایت دیگر نفاع و در توریة شموعا و در انجیل بهمه
فرق نصاری صادق و در کتاب زند و پازند آسم و در کتاب انگلیون صدیق و در کتاب
پاتگل راهبر حق و در کتاب دانیال حق گو و در کتاب ذو هر متت و در کتاب دالیس برهان
و در کتاب ازی پیغمبر عالم و در کتاب مارقین راست گو و در کتاب سفینا پیغمبر بحر الحقایق و نقش
نگین آنحضرت بروایت امام رضا الله ولیی وعصمتی من خلقه و بروایت معتبر دیگر الله خالق
کل شیء و بروایت دیگر الله غوثی وعصمتی من النار و بروایت دیگر رب عصمنی من خلقه و بود
و معاصرش از عباسیان ابو جعفر منصور دوانقی بود مفاخر علیه السلام صاحب فصول المهمه
که از اکابر مخالفین است گفته است لکادت نفوست عند الحساب وتحیر فی انواعها فهم الیقظ والکاتب

باب ششم در احوال جعفر بن محمد صادق

یعنی خواننده و نویسنده از عهده تذکار و تعداد آن بر نمیاید و در بسیاری آن حیران میشوند ۳۴ بند: ۱
ولادت باسعادتش موافق مشهور در روز جمعه و بعضی دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از انکه
هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی هشتادم و هشتاد و ششم
نیز گفته‌اند در ماه رجب و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر و مادرش ام فروه دختر قاسم
فقیه پسر محمد ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه منسوب باانحضرت است و نجیب و اختلاف مذاهب و امامان
چهار مذهب اهل سنت در زمان انحضرت و اندک زمانی بعد از و بهم رسید چنانچه در ایام منصور
دوانقی خلیفه دویم از عباسیان و نعمان ابن ثابت ذوطائی کابلی که از بنی تیم بود ملقب
بابی حنیفه که سفیان او را امام اعظم میدانند از تلامذه انحضرت بود و آب وضوی آن حضرت را
داشت و بهر بیماری که میداد شفا میداد و منصور او را فریفته کرد بمال و جاه و عشیار و آن
بدبخت بعداوت باانحضرت ادعای قیاس و رای و اجتهاد و استحسان عقلی نموده فتاوی بسیار
در دین داده که حق بسیاری را هدر خود کرده و مذهب اهل سنت را بسط عظیمی داده از اصول
و فروع و خودش زیدی مذهب بود و پنهان فتوی میداد که واجبست نصرت زید و او را
امام میدانست و میگفت باید نزد او برد مال و پنهان فتوی میداد که او خروج کند و واجب است
خروج بر این دزد متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی دوانقی و امثال
آن از بنی امیه و مشهور است که زنی پیش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم خروج کند و جنگ
با محمد و ابراهیم پسران عبد الله ابن الحسن و بر منصور خروج نمودند و پسرم کشته شد ابوحنیفه
گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن از بنی امیه
و بنی عباس میگفت اگر اینها مسجدی بسازند و مرا امر کنند که آجر از ان بشمارم هر اینه نشمارم
زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را بجهه این سخنان
از نظر اعتبار انداخت و در زندان محبوس ماند تا از دنیا رفت و همین باعث اعتبار او شد
تمثیل بجان تو ای علی قوشجی و تعلیم اخوند سعد اقسم که کشاف در تفسیر ایه کریمه لا ینال
عهدی الظالمین

عهدی الظالمین گفته که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
داشته کسی که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردود است
و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنمازی نمیتواند کرد و از ابن عیینه
منقول است که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام نمیکند و چگونه جایز است
که ظالم را امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کند ظلم در زمان
بر میگردد و بیضاوی در تفسیرش از انصاف مرعی داشته و ذکر کرده است که هر کسی که در وقتی ظالم
باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید معصوم
باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز همچنین باید معصوم باشند بعد از امامت و پیش از امامت که گردیده اند
که دلالت یکی است هرچه در نبوت است در امامت همانست پس بگواهی سه عادل با عقاد شما
زمخشری و بیضاوی و ابن عیینه و ابوحنیفه شاهد اصل که مفتی دین شمااست ثابت شد
که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس در روز قیامت چه جواب خواهید داد اما چند کلمه از
فتاوی ابوحنیفه را بیان نمایید اول آنکه وطی محارم مثل دختر و خواهر و دختر و غیر ایشان را جایز
میداند در حین ضرورت هرگاه حایلی از حریر بر ذکر بپیچد و این مذهب مانی اتباعش و شتوبان است
و مغصوب را مباح کرده و ردش را جایز نمیداند هرگاه از حالی گشته باشد مثل آنکه شخصی گندم
دزدیده و آرد کرد یا شراب دزدیده و سرکه کرد یا جامه دزدید و رنگ کرد و القاب لاطی را موجب حد
نمیداند و شر و خیر را از جانب خدا میداند و رضای او در آن است و این طریقه مجوس است
و بهلول او را درین مجالس ساخته گویند روزی ابوحنیفه گفت که اگر امام جعفر صادق این سه چیز را
اعتقاد نداشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میگوید خیر از جانب خداست و شر از
افعال بنده و من میگویم بنده را اختیاری نیست خیر و شر از خداست دوم آنکه شیطان در قیامت
در آتش است و من میگویم آتش او را نمیسوزاند چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود که او مخلوق از آتش است
سیم آنکه میگوید خدا را در دنیا و آخرت نتوان دید و من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید

اگر درد نشانه بنماید در آخر ست به خنده بهلول حاضر بود این را شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد
گفت هر سه مسئلات باطل شد و گریخت ابوحنیفه شکوه او را به خلیفه کرد پس خلیفه بهلول را احضار
کرد گفت چرا سنگ بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت تو زدی بهلول گفت
من نزدم خدا زد باز گفت تو زدی بهلول گفت تو میگوئی شر از جانب خداست و بنده را
اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متاذی نمیشود پس تو از خاکی و این
کلوخ که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا متاذی کرد و میگوئی خدا را میتوان دید چرا که موجود است
پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما تو میگوئی که درد میکند کو دردی که موجود است
هرگاه درد را نتوان دید خدا را هم نتوان دید و دیگر گفته پوست سگ از دباغت پاک میشود و بسم الله
در نماز گفتن حرام است و این مذهب قلماق و ارس و گرجیان است و دیگر گفته استنجا بآب جایز
نیست و بر سرگین سگ سجده کردن جایز است در نماز و این ملت یهودان است و دیگر گفته بنگ و بوزه
حلال است و این از سنتهای براهمه هندوان است و دیگر گفته بجای حمد و سوره دو برگ سبز هم توان گفت
و عمدا اگر باد را در نماز رها کند نماز باطل نمیشود و این کیش نسطوریون مسیحیان است دیگر گفته اگر زنی را
یکشب در بغل او بخوابی و بعد از آن بسفر روی و چون بعد از مدتی مراجعت نمائی از آن زن چندین
فرزند بهم رسانده همه فرزندان تو اند زیرا که ملائکه آب پشت ترا آورده در شکم آن زن ریخته و آبستن
شده و این مذهب ملحدان و دهریان است دیگر گفته هرکه دلوی و عصائی دارد پیاده تواند رفتن
و حج واجب است این مذهب قلندریست دیگر علم خدا را باعث علت میدانند و او را قادر بالذات
نمیدانند و این مذهب فلاسفه یونانست دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این رای زردشت
و گبرانست و از این قبیل مسائل بسیار گفته شافعی گفته است که شراب بحرارت آتش حلال میشود
و منی را گفته ~~پاکست~~ پاکست و گفته یزید ملعون نیست و گفته چون قطرات بول از زمین برخیزد
و بر ریش و جامه بچکد استحاله است و پاکست و این مذهب علویانست دیگر گفته وطی غلام زرخرید
حلال است زیرا که بمنزله ملک میشود و این مذهب لوطیانست و جایز دانسته که اگر کسی دختری از زنا

داشته باشد

ملاسعد:

کسی دختری از زنا داشته باشد و بخواهد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره وطی ایشان را حلال
دانسته هرگاه ایشان را اسیر کنند یا بخرند زیرا که بمنزله ملک یمین میشود و این مذهب زنادقه و مجوس است
و مالکی گفته صید بری حتی مار و موش و سوسمار همه حلال است و این مذهب فرنگان است
و حنبلی خود گفته و دست در عالم بالا زده حنبلی گفته خدا جسم است و جان می نشیند بر فراز
آسمان صورت امرد پسر باشد خدا گو لؤلؤ مرجان بود کفشش بپا هر شب جمعه بر چرخ چارمین
پس فرود آید نشیند بر زمین بر خری باشد سوار اشهر یار لیک تنها گاه بر اشتر سوار
ایضا بیت شافعی گفته که شطرنج مباح است مدام کج نبازید که جز راست نفرموده امام بو حنیفه
هم از آن گفته در باب شراب که ز جوشیده بجوز تا بود بر تو حرام حنبلی گفت که گر ز آنکه بغم
در مانی بسته بنگ شاول کن و هر خوش بخرام گر کنی پیروی مفتی چارم مالک او
ز بهر تو کند جایز بر وطی غلام بنگ و می میخور و آن میکن و میباز قمار که مسلمانی از این چار پر
امام است تمام پس خلایق از مشرق و مغرب عالم رو بدرگاه دوانقی و باقی ملوک آل
بنی عباس نهادند و بر سر فقهای اربعه نهادند و کار بجائی رسید که هر کس نزد ابو حنیفه
میرفت و یک مسئله میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی باو میدادند و هر کس از حضرت صادق
اگر شیعه بود و سؤال میکرد یک اشرفی میگرفتند و خلایق فتاوی این چهار هر کس که قربت بهمشاد
هزار مسئله میپرسید حق دانستند و امراء و سلاطین خلفا الحریص نمودند بر پیش نزد فقهای اربعه
و از برای صحت شیخین دلایل چند بهم رسانیدند و خلفای عوام الناس را راغب بشیخین نمودند
و از قیاس و رای و اجتهاد و استدلال چند نمودند بر حقیقت خلفای ثلثه و اصحاب سقیفه
بنی ساعده کردند و گفتند همچنان گفتند حق کرده است آنچه معویه با امیر المؤمنین واقع ساخته در صفین
و غیر مواضع از لعن کردن و جنگ کردن و غارت کردن شیعیان و هزار کم پنجاه ماه منبرا دن
گفتن امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و تهمت زدن بر حضرت فاطمه و نسبت زنا دادن
آنحضرت را و حلال دانستن کشتن امام حسین و امام حسن را بزهر الماس و اذیت رسانیدن

وکشتن امام حسین و بردن اموال او را بغارت بردن و اسیر کردن و زنان و فرزندان
او را شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت آنحضرت را میمون و مبارک گرفتن و عید کردن
و خضاب کردن و ساز نازدن و بدیدن یکدیگر رفتن و حق دانستن آنچه اهل ظلم ظلم با اهل بیت
نبوت کردن و حلال دانستن و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و استار از او در آب
کردن و نجاسات ریختن در حرم و قتل عام در مدینه نمودن روز و مسلم ابن عقبه مسجد آنحضرت را
کندن و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر دادن حجر الاسود را از مکان خود و حق
دانستن آنچه کردند از اسماعیلیه و بنی امیه و ابن زبیر و بنی عباس و زیدیه و هر کس گفت
من امیر المؤمنینم حق دانستن و همه فاجران بنی امیه و سلاطین اینها را مؤمن و عادل
دانستن و هر فرقه از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج و غلاة و مشبهه و مجسمه و تناسخیه از اهل بهشت
دانستن و شیعیان اهل بیت رسالت را کافر و رافضی خواندن و واجب القتل دانستن آنچه
حالتست که پیشه کرده اند خدا حکم کند و بنی عباس از حضرت صادق تا امام حسن عسکری شهید کردند
عدد اولاد و امجاد آنحضرت ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و ام فروه و مادر ایشان فاطمه
بنت حسن ابن علی ابن ابیطالب بود و دیگر عبد الله اصغر که او را از شیر باز کرده بودند از او
کرده آنحضرت مربی او بود و ملعون خنجری بر شکم آن طفل زده و او را کشت و حضرت باقر
تقیه بر آن طفل نماز کرد و این قول از زراره مرویست دیگر حضرت با جلال موسی است و اسحق
و محمد و مادر ایشان ام ولدست و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرق شدند اما اسمعیل فرزند بزرگتر
آنحضرتست و مکنی بود بابو محمد و ملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست داشت
و او را میبوسید پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل هم میبوسید و او را بمردم عرض میکرد که او مرده است
از برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله
و هر شب دو رکعت نماز هدیه برای او میکرد و در رکعت اول انا انزلناه یکمرتبه و در رکعت اول نیز
انا اعطینا یکمرتبه و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه آنحضرت محبت بسیار با او داشت

لهذا

کفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود و اسمعیلی دو طایفه شدند طایفه امامت
باسمعیل ختم کردند و طایفه دیگر بامامت محمد قایل اند باطنیه کویند و حمدان قرمط رئیس ایشان است او
کوید که امام هفت است علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور و باطنیه کویند
اسمعیل زنده است و در آخر الزمان باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد الله ابن میمون قداح
واضع این مذهب است و ملازم حضرت صادق ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی و چون
دوانقی حضرت صادق را زهر داد مرزبان ابن عبد الله میمون محمد ابن اسمعیل را
برداشت و بمصر رفت و چون محمد ابن اسمعیل بمصر رسید وفات یافت او را کنیزی بود حامله
آن کنیز را بکشت و کنیز خود را بجای او نشاند و چون کنیزک پسری بزائید او را زندقه بیاموخت و کفت
این پسر محمد ابن اسمعیل است چون بزرک شد کفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند
و خلق بسیار بضلالت افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را
بکرفتند و اولاد او در عالم پراکنده شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و برادر
و قایم و فاتح و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی و خلفای عباسیه بر ایشان دست نیافتند
و لشکر فرستادند و شکست خوردند تا آنکه حسن صباح بقصد ملازمت او کرد و امارت از اولاد
اسمعیل و حسن نیز این مذهب را اختیار کردند و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد و عقب اسمعیل
از دو پسر بود محمد و علی و از اسمعیل تا غیبت و جعفر شاعر و علی ابن اسمعیل اولاد او در دمشق و عراق
عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در آن ولایت منقرض شد اما در ایران سادات انکوان از اولاد
اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد من اعمال سند و بعضی از دکن و جماعتی از سندیان که در
اصفهان عطار اند و پیله ور و بعضی ایشان را امام میدانند و خمس مال را سال بسال از حیدرآباد
و سایر بلاد ایران بانکوان نزد ایشان میبرند مذهب اسماعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند
و چندین فرقه شدند قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صباحیه و باطنیه کویند که هر خبری را
از احادیث و قرآن ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله پوست و باطن بمنزله مغز و این آیه را

دلیل سازند که باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است ونه معدوم با ۱۱
ونه قادر ونه عاجز ونه جاهل ونه متکلم ونه کور ونه شنوا ونه کرو در جمیع صفات معانی او بدین صفت کنند
بدین طریقه که یاد کردیم گویند عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را ازو فرا گرفته باشد
و او علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی مرده را
زنده میکرد یعنی دلهای مردم را بالعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و گویند هیچ تکالیف
ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارتست از آن که مولی خود را خوانند و یاد کنند و زکوة آن بود
که هرچه از مؤنت عیال زیاده باشد بدر ولیشان رسانی و روزه عبارتست از آن که صمت اختیار
کنی و حرف نزنی و اذان و اقامت نماز آن بود که خلق را بالطاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان
گویند که روزه اشاره است بآنکه هرچه مقتدا کند خاموشی و عیب مقتدا بطلبی و هرچه او کند از خواص
و زندقه از حق دانی و گویند حج عبارتست از قصد کردن امام خود و هر که را قدرت آن باشد
در رفتن لازم است که برود و گویند محرمات عبارتست از قومی که ایشان را دشمن باید داشت
و از ایشان بیزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و گویند فرایض و طاعات عبارت
از قومی بود که ولا و دوستی ایشان واجب بود و گویند خدا آنچه در قرآن گفت اذ قال للانسان
اکفر دشمن علی را میخواهد و گویند خدای تعالی یکی از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد ایشان
پیش از بعثت و ظهور اسلام و نام وی شروی ابن داود است و او بهتر از انبیا بود و گویند وضو
عبارت از اساس دین است که ایشان نهاده اند و نماز عبارت بود از ناطق فصیح که حرف زند
و گویند آنچه گفت خدا که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوة ناطقی را میخواهند که خلق را
نهی کند و برای آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی الظاهر فعل صورت نبندد و گویند قیامت و حشر و نشر
و سؤال برزخ و بهشت و دوزخ نیست و گویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد
و بریزد و دیگر سبز نشود و گویند صفات باری تعالی و معرفتش بمعلم صادق حاصل شود چون
عقل کفایت باشد در معرفت خدا حاجت بامام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند العبد

از فوت اسمعیل عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر قدر و منزلت ۱۰۹۱
نداشت برابر اسمعیل و بخلاف آنحضرت در اکثر خبرها میل داشت و پاهای بزرگ داشت و او را
فیل پا میگفتند و فطحیه از شیعه منسوب باویند و در ایام حیات آنحضرت محشور میشد با طایفه حشویه و میل میکرد
بمذهب مرجیه و دعوی امامت کرد بعد از آنحضرت و حجت براین گرفت که من پسر بزرگترم
و جماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند و اسحق ابن جعفر ملقب بود بمؤتمن از اهل فضل و صلاح
بود و بامامت برادرش امام موسی کاظم قائل بود و از پدرش چندین نص بر امامت برادرش
روایت نموده و محمد ابن جعفر ملقب بود بمامون که او را از غایت حسن و جمال محمد دیباج میگفتند
سخی و شجاع بود و در مدت عمر یکروز صائم بود و یکروز افطار میکرد و میگویند رای زیدیه داشت
در خروج کردن بشمشیر و بر مامون خروج کرد و بسیاری از زیدیه و جارودیه برو گرد آمدند و مامون
عیسی جلودی را با لشکری بجنگ او فرستاد و بعد از کشش و کوشش بسیار گرفتار شد و چون
بنظر مامونش بردند از و عفو نموده و احسان و محبت بسیار باو نموده و او را مامون تکریم میکرد و در
میمونه مامون از و کناره نمیدید و بدیدن او میرفت تا آنکه در خراسان برحمت حق رفت و علی
ابن جعفر که او را علی عارضی میگویند و نسب او بعریض است و ثقه و عظیم الشان است دار
کودکی از پدر مانده و از برادر خود موسی ابن جعفر علم آموخته بود و متابعت برادر خود نموده
و احادیث بسیار از علمای شیعه از و نقل شده و کتاب او از اصول اربعمایه است عقب آن
حضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم و علی عریضی و محمد مامون و اسمعیل و اسحق و صورت
و هیات با حضرت رسالت شباهت تمام داشت و نشر حدیث میکرد و او را
سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد او منقرض شده اند و بسیار اند محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین
و اولاد او منقرض شده اند دویم قاسم و بنو الشبیه از اولاد اویند و بنی الطیاره بمصر و بنو العروس
و بنو الجوازه هم از اولاد قاسم اند و علی عارضی اولاد او را عریضیون گویند و عقب او از چهار
پسر است محمد و احمد و حسن و جعفر تمیم یا دوسی طایفه افزار و فقیه و تا ایام جعفر قائلند بامامت باقی

باقی ائمه قایل نیستند و وجه تسمیه بناووسیه نسبت که ایشان اتباع مردی اند که او را ناووس
میگویند و بعضی میگویند مردم دهی اند که ان را ناووس میگویند و بعضی گویند که نام مقبره نصاری است
و ناووس را بجز قه حیض نیز استعمال میکنند و ناووسی بعضی بالوهیت انحضرت قایلند و بعضی گویند
انحضرت نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود و ظاهر گرداند حق را و او قائم آل محمد است ابو حامد دوزنی آ
از ناووسی گوید که امیر المؤمنین مرد و زمین از برای او شکافته شد که بر گردد که پر از عدل و داد کند
وفات انحضرت سال صد و چهل و هشت هجری مشهور است در ماه شوال واقع شد و بعضی گویند دوشنبه پانزدهم
رجب و در مدینه مشرفه و عمر شریف انحضرت شصت و هشت سال بوده است و بعضی شصت و پنج گفته اند در کشف الغمه
هفتاد و یکسال گفته اند تا جد خود علی ابن الحسین بیست و یکسال و چند روز بوده و بروایتی دیگر پانزده سال بوده
با پدر بزرگوار خود نوزده سال بوده و بعد از انحضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابوبصیر روایت
کرده است که حضرت صادق ع در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود شصت
پنجسال و ایام امامت انحضرت بعد از پدر سی و چهار سال بود و بقیه ملک هشام ابن عبد الملک
و ولید ابن یزید ابن عبد الملک و ملک ابراهیم ابن ولید و ملک مروان حمار پس ابومسلم مروزی
در خراسان خروج کرده در سال صد و سی و دو عبد الله سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه
ایام خلافت او بود و بعد از و منصور دوانقی بیست و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دهم
پادشاهی و بروایت دیگر سال دویم خلافت آن ملعون با انگور زهرآلود انحضرت را شهید کرده بآبای کرام
خود ملحق گردید و از همه ائمه عمر شریف انحضرت درازتر بوده و مدفن شریف او در بقیع است باب نهم
در احوال خیر مآل حضرت کاظم ع کنیت انحضرت ابو الحسن است و ابو ابراهیم مشهور است و غیر مشهور
ابو ابراهیم و ابو علی است و عبد صالح ملقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره انحضرت کاظم است
و صالح و صابر و امین و نام مبارکش موسی است و موسی در لغت عبرانی است و مرکب است از دو حرف
مو بمعنی آب است و سا بمعنی درخت و در توریة اسم او مود است و در صحیفه آسمانی واثق بالله
و محب فی الله است و بروایت دیگر محیی المحبین و المبغضین و قامع المنافقین و بروایت دیگر

امین

این و در کتاب ذوهر موشی و در انجیل همه نصاری کاظم و در کتاب زند هرح ستبانان
و در کتاب جاماسب نامه شایسته و در کتاب انخلبون ملک و در کتاب پاتکل صدیق
و در کتاب لانفیا ماجد و در کتاب یونا بنان ناصح مدر انحضرت صادق آل محمد است
و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین انحضرت حسبی الله بود و بروایت دیگر الملک لله
وحده و شاعر و مداحش سید حمیری بود و دربانش محمد ابن فضل معاصرینش از جبابره بنی عباس
هادی و موسی و هرون الرشید ولادت انحضرت در ابوا قریه ایست در حوالی مدینه مشرفه واقع شد
در روز یکشنبه هفدهم شهر صفر و بعضی در بیست و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت
هجری و بعضی بیست و نه گفته اند اولاد امجادش جنابدی از علمای انساب میگوید که عدد
اولاد انحضرت این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل
و عبید الله و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبد الرحمن و حمزه و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر
میگوید و ابی بکر و محمد میگوید در نسخه دیگر دیدم دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبد الله و زینب صغری
و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری و محموده و امامه و میمونه و فاطمه و رقیه و کلثم و عایشه و بریهه
دوازده پسر و هیجده دختر بود و میگویند مادر انحضرت حمیده اندلسیه است نه بربریه و شیخ مفید
علیه الرحمه گفته است که عدد اولاد انحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم از قبل
مامون ملعون مدتی حکومت یمن کرد و قا در این موسی مادرشان جدا اند و اسمعیل و جعفر
و هرون و حسن و مادرشان ام ولد بود و احمد ابن اسحق هزار بنده آزاد کرد و محمد کثیر الصوم و الصلواة
بود و خوابش خیلی کمتر میکرد و اکثر اوقات بنماز و تضرع بود و حمزه مادرشان نیز ام ولد بود و اسحق و عبد الله
و اسحق و عبید الله و زید در بصره خروج کرد و دعوی خلافت نمود و خانه بسیار از عباسیان را بنا با نمود
سوخت و غارت کرد و از آنجهت بزید النار مشهور شد و چون مامون بر او ظفر یافت با او کمال احسان کرد
و از و عفو کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه
و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثم و بروایت دیگر انحضرت را شصت فرزند

فرزند بود وسی و هفت دختر و هشت و سه پسر و فرزندان وی بعضی عقب دارند و بعضی ندارند و اما آنچه ۱:۲۱
حالا ائمه نسب برانند عقب آنحضرت از سیزده پسر است عباس و هرون و اسحق و اسمعیل و حسن
و عبد الرحمن و عبید الله و حمزه و امام علی الرضا و ابراهیم و مرتضی و محمد و عابد و جعفر اما جعفر را حواری
گویند و اولاد او را جواریان و شجریون نیز خوانند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن است اما محمد
عقب او از ابراهیم محال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده محمد حایری و احمد بغضطری و علی اما
ابراهیم اصغر ملقب است بمرتضی عقب او از دو پسر است موسی و جعفر و اما حمزة ابن موسی را ابو القاسم کنی لقب
و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقب او از قاسم و حمزه اصغر است و عبید الله را عقب از سه پسر است
ابو جعفر و ابراهیم و ابو الفایز که در شیراز عضد الدوله دیلمی از نسل اوست و عبد الله ابن موسی را
عقب از محمد است و موسی ابن عبید الله و امام حسن ابن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت
عقب او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر ابن حسن را سه پسر بوده و اولاد علی قرمی در قمی که
مامون در مرو بوده و اسحق ملموس پسر اوست و هرون ابن موسی را گویند عقب نماند و ابن
طباطبا آورده که عقب او هرون است و عباس ابن موسی عقب او در نهایت قلت اند و عقب او از قاسم بنیم
بوده سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی ابن اسمعیل ابن جعفر و بعضی گویند
برادرش محمد که برادرزاده آنحضرت است و جهان باو نموده بود در روزی هرون الرشید از یحیی
ابن خالد برمکی وزیر خود پرسید که آیا میشناسی از آل ابیطالب کسی را که طلب نمایم و بعضی از احوالات
موسی ابن جعفر را ازو پرسم آن ملعون گفت علی ابن اسمعیل هست و او را نشان داد پس بامر خلیفه نامه
باو نوشت و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد او را طلبید و فرمود که اراده کجا داری
گفت بغداد حضرت فرمود که چرا و برای چه میروی گفت پریشان شده ام و قرض بسیار دارم
حضرت فرمود که من قرض ترا ادا میکنم و خرج ترا متکفل میشوم او قبول نکرد و گفت مرا وصیتی
کن و حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی باز
گفت مرا وصیتی کن باز حضرت این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سیصد دینار

طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد او برخواست و زر را گرفت و رفت حضرت بجانبان خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت گفتند یابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو احسان مینمائید و این مال جزیل را باو می بخشید حضرت فرمود بلی زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول خدا که چون کسی با رحم خود احسان داد در برابر بدی کند و این کس قطع احسان خود را از او نکند حق تعالی قطع رحم خود از او میکند و او را به عقوبت گرفتار میکند چون علی ابن اسمعیل ببغداد رسید یحیی ابن برمکی ملعون او را بخانه برده با او توطئه کرد که چون بمجلس هرون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید که هرون به خشم آید پس او را نزد هرون برد و چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند تو در شهر خلیفه و موسی ابن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او خراج می آورند و خزائن بهم رسانیده است و یسیره نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار خریداری کرده بود صاحب ده گفت این زر را نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم فی الحال آن زر را پس فرستاد و از همان زر که او طلبید سی هزار دینار آورده باو داد پس هرون امر کرد که دویست هزار دینار باو بدهند چون آن بدبخت بخانه برگشت دردی در حلقش بهم رسید و در همان شب بعذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض شد و جمیع احشا و امعای او بزیر آمده و آن زر را بدهی حواله کرده بودند چون آن زر را برای او آوردند در حالت نزع بود گفت چکنم مالی را که میگذارم و میمیرم وشر الاقارب کالعقارب را الظهور رسیات و این جهان او وداع کرده مرد و زرها را بخانه خلیفه برگردانیدند و خسران دنیا و آخرت را برای خود مهیا کرد و در همان سال که هرون ملعون که صد و هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود عبدالله الملقب بمامون و قاسم مؤتمن و محمد امین بگرفتن حضرت امام موسی اراده حج کرد و بهمه اشراف و علمای و بزرگان و سالاران نوشت در کل ممالک که بمکه

حاضر شوید برای بیعت خلافت فرزندانش پس بمدینه آمد و آنحضرت در روضهٔ جد بود و بود
او را فرمود که گرفتند و ببصره فرستادند و در حین گرفتاری امام آن ملعون میگفت یا رسول الله
میدانم که این کیست و رتبهٔ او را میدانم اما حکیم که ملک عقیم است و خانهٔ آنحضرت را کاوید هرچند
حصیری بود و شمشیری و یک قبلی زر داشت و آنحضرت یکسال در بصره در حبس بود و عیسی بن
جعفر ابن منصور دوانقی برادرزادهٔ آن ملعون بود او فرستاد که من از این مرد که غیر نیکی
دیگر چیزی نمی بینم او را بطلب یا رها کن والا من دست از و برمیدارم هرون آنحضرت را طلبید
ببغداد و در حبس سندی ابن شاهک لعنه الله که داروغه بود مقید ساخت و مدت سیزده سال
و بعضی سه سال گفته اند و بعد آنحضرت را در حبس و زندان زهر دادند و وفات آنحضرت
در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش گفته اند واقع شد و بروایت دیگر صد و نود در بغداد و عمر
شریف آنحضرت پنجاه و پنجسال بود و بقیهٔ خلافت منصور متعرض وی نشده بعد از آن ده
سال و کسری خلافت مهدی بود آنحضرت را آن ملعون بعراق طلبید و حبس کرد بسبب مشاهده
معجزات رشید آنحضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد چون نوبت بهرون رسید در سال
پنجم خلافت ناحق بوسوسهٔ یحیی ابن برمکی وزیر خود آن حضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در مقابر
قریش است در کنار شط بغداد که الحال بقریهٔ کاظمیه مشهور است و موسوم و آنچه قلندران میگویند
که آنحضرت را در سرب بخشیدند بغوای شیخ عبد القادر گیلانی و در آب شط انداختند و چوپانی
آمد و آنحضرت را بدر آورد و دفن کرد و قبر چوپان نیز در پهلوی آنحضرت است غلط است و اصلی ندارد و جماعتی
شیعه در آن زمان جمعی غلو کردند و از غایت محبت بالوهیت آنحضرت قایل شدند و فرقه از شیعه
بآنحضرت قایل اند و ائمه بعد را قائل نیستند والله اعلم باب دهم در احوال خیر مآل حضرت امام رضا
کنیت آنحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرة العین مؤمنین و
غیظ الملحدین و سلطان الجن و الانس و سلطان خراسان و حق تعالی او را برضا موسوم ساخته
و آنکه اهل سنت میگویند مامون آنحضرت را مخاطب برضا ساخته اصلی ندارد و نام مبارک او

علی است و در توریة منیر است و در انجیل راضی و در کتاب شعیا بلند مرتبه و در کتاب زندیون کیارند و در کتاب
براهمه خوشنود و در کتاب بطلیون برگزیده و در کتاب یونانیان بطرالیس شعیا امام و در کتاب قبطه مقتدی
و در کتاب تومر فروق و در کتاب کندرال تبریک و در صحیفه آسمانی الراضی بالله و الداعی الی الله
و بروایتی دیگر زین المؤمنین و بروایت دیگر حسبی الله بود و بروایتی نقش نگین او ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله بود و بروایت دیگر ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله بود و بروایتی دیگر حسبی الله بود و مادر بزرگوارش
موسی ابن جعفر بود و مادر او ام ولد و ام البنین نام دارد و بروایت دیگر تکتم و اروی و حمیده نیز میگویند
و بروایتی خیزران مرسیه و بعضی شقرا نوبیه میدانند که اروی تغییر است رنگ آن حضرت گندم گون
و قامت معتدل و شاعرش دعبل خزاعی ~~و خادمش دعبل خزاعی~~ و خادمش ابو الصلت هروی بود و دربانش
محمد ابن الفرات معاصرینش امین و مامون بودند ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یازدهم ماه
ربیع الاول سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال صد و چهل و هشت گفته اند بعد
از وفات حضرت صادق به پنج سال و کلینی ولادت او را در سال صد و چهل و هشت ذکر کرده است و بعضی
یازدهم ماه ذی حجه سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذی القعده سال مذکور گفته است
و چون مامون آنحضرت را ولیعهد خود کرد اینه شیعیان بشاشت و فرحی نمودند آنحضرت فرمود که این امری
که شما می پندارید که بمن رسیده است اثر ندارد و بمن نخواهد رسید من در جفر دیده ام و بعضی از علمای اهل جفر
میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود را با مامون بزبان جفر برده و در نام این است ک ی ف ا م ر ا ل ر ض ا م ع ا ل م ا
م و ن و استخراج او اینست که یقتله بالعنب المسموم و گویند سکه ولیعهدی او این است الله ربنا و محمد نبینا و المامون
امامنا علی الرضا هادینا و مرد ثقه صالحی در مشهد مقدس نقل کرد که در ایام میرزا محسن متولی شخصی از مردم بادکش
در قلعه کهنه در زمین مرد چند اشرفی یافته بود به عیار همین اشرفی متعارف یکی از آن بنام هشام ابن عبد الملک چند
عدد بنام مامون ضرب و نقش آن را این بود الملک لله و الدین للمامون بالله امیر المومنین خلیفه الرضا امام
المسلمین و شیخ بهائی علیه الرحمه در کشکول نقل کرده که مامون فرمانی نوشت از برای
آنحضرت دائر و فا به عهد خود مکرر این است امر الامام المامون بالله عبد الله ابن رشید بالله امیر

المؤمنین مروان بحضرت الامام الزکی علی ابن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله والراضی
بقضائه امیر المؤمنین وسید المسلمین ووله با الامامة والخلافة فی حین حیوته وبعد موتی یا علی الرضا انت
انت قاض فی اهلی ومالی وملکی وخزائنی وضیاعی وعقاری واماءی وعبیدی معاشر ابی عباس
اسمعوا واطیعوه واجتنبوا من ترک العهد ونقض المیثاق فمن بدله من اولاد العباس فلعنة الله
علیه وعلیهم السلام علیک ایها الامام العادل ورحمة الله وبرکاته ومحمد ابن اسمعیل بخاری امام
سنیان معاصر آنحضرت بود که احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد ومولد بخاری در شهر بخارا
از ولایت سمرقند وسیصد هزار محدث از برای او جمع شدند وعلمای آن بلده حسد بردند ودر وقتی
که در بلخ بود مسئله حدوث وقدم از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان وحنابله وقومی از سنیان
واشاعره قرآن را قدیم میدانند وبخاری حادث میدانست در جواب گفت خدای تعالی وصف
کتاب خود را محدث کرده است علما که این را شنیدند برا در بخیلند واز منبر کشیدند وخواستند بکشند
مریدان او را بدر بردند از آنجا گریخت ورفت به بخارا ودر آنجا نیز دوازده هزار کس بروی جمع
شدند واین حالت روی داد از آنجا آمد به نیشابور وسیصد هزار محدث بروی جمع شدند در آن
حین حضرت امام رضا نزول اجلال در آنجا نموده باز بر سر حدوث وقدم قرآن بر بخاری حجت گرفتند
وحالت سمرقند روی داد از آنجا گریخت وبه بغداد آمد ودر آنجا اعتبار بهم رسانید وآنحضرت خوارق
عادت ومعجزه بسیار بوده وهست وحال الحمد الله والمنة علی عباده علی الرقیم دشمنان هیچ شب وروزی
نیست که دو سه از کور وشل در زمین کربلا شیعیان خود را شفا دهد وفضیلت زیارت آنحضرت
زیاده از آن است که بیان توان نمود ودر کتب اهل سنت بسیار جا واقع شده است عدد اولاد
امجادش پنج پسر ویک دختر پسر محمد تقی وحسن وحسین وجعفر وابراهیم وعائشه وعقب آنحضرت
مشهور در ماه صفر سال دویست وسه هجری است وبعضی چهاردهم صفر گفته اند وبعضی آخر صفر
وبعضی پنجشنبه یازدهم ذی قعده گفته اند وکفعمی روز سه شنبه هفدهم شهر صفر گفته وبروایت محمد ابن
سنان در آن سال دویست ودوم هجرت گفته اند وبعضی هفتم ماه رمضان وبعضی بیست ونهم

ماه ذی قعده گفته اند و ابن بابویه از ابراهیم ابن عباس روایت کرده است که بیعت حضرت
در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجرت بود و در اول سال دویست و دویم مامون
ام حبیبه دختر خود را بآنحضرت داد و در ماه رجب سال دویست و سیم آنحضرت را بزهر
شهید کردند و ابن بابویه گفته است صحیح است که وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان در سال
دویست و سه هجرت و عمر شریف آنحضرت پنجاه پنجسال بود و بسند دیگر پنجاه و دو سال و بیست بود و بروا
دیگر با پدر بزرگوار خود بیست و نه سال بود و ایام امامتش بیست و چهار سال مرقد مطهرش
در سناباد طوس از ولایت خراسان واقع شد که الحال بمشهد مقدس معروفست
و سابق براین قصبه محقری بوده از پادشاهان دیالمه و آل بویه تعمیر مزار کثیر الانوارش نموده
ولیکن بنای آبادی و وسعت این شهر را الجایتو سلطان الملقب بسلطان محمد خدابنده ابن
هلاکوخان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از ترکمان چنگیزی که در ایران
و توران و هر جائی که در زمان او بود خطبه بنام شیعه اثنی عشری خوانده و در منبر و منارها تبرای
دشمنان نمود و بعد از و پسرش نیز سلطان ابوسعید خان شیعه بود و بعد از و آرپاخان
پسرش نیز شیعه بود و از زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده تا بایام خروج سلاطین صفویه
اکثر پادشاهان شیعه بودند که تعمیر عمارات بقعه متبرکه نموده اند خصوصا سلاطین صفاریه
و دیالمه و آل سنجر و آل بویه و غیره و تجدید عمارات آنحضرت را امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ
ولد او نمودند و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده والله یعلم باب پانزدهم در احوال خیر مآل
حضرت جواد کنیت آنحضرت ابوجعفر است و بعضی ابوعلی نیز گفته اند و این قول متروکست
و القاب آنحضرت جواد است و مختار و منتخب و مرتضی و قانع و عالم و نام مبارک او محمد است
و در توریة هادی است و در انجیل جواد و در کتاب زند فارسیان سما و در کتاب ذوهر اعظم و در
کتاب قنطره کبیره و در کتاب زکیال پیغمبر اسیراد و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب
قرفق پرهیزکار و در کتاب والیس و در کتاب کندرال نجیب و در صحیفه آسمانی

مرغب فی الله والذاب عن حرم الله وبروایت دیگر منزل اهل الجنة فی درجاتهم وبروایت
دیگر فعال ونقش نگین آنحضرت نعم القادر الله بوده پدر آنحضرت علی الرضا است ومادرش
ام ولد است ونام او سبیکه است وریحانه وخیزران نیز گفته اند ومشهور است که نوبیه است وبعضی
گویند مریسیه است واز اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است حلیه مبارکش سفید است
وقامت معتدل شاعر ومداحش عمر ابن فرات بود ومعاصرانش از جبابره مامون ومعتصم بودند
ولادت با سعادتش باتفاق در روز جمعه پانزدهم شهر رمضان یا نوزدهم سال صد ونود وپنج
هجری در مدینه مشرفه واقع شد شیخ طوسی از ابن عباس روایت کرده دهم ماه مبارک رجب بوده
گفته است ومامون ام الفضل دختر خود را بعقد آنحضرت درآورده ومامون تا در حیات بود رعایت
او را کما ینبغی بجا میاورد واحترام او را زیاده از فرزندان خود مینمود وچون پدر بزرگوارش را زهر
داده بود باعتقاد خود میخواست تلافی مافات بکند وسن مبارک وی در وقت وفات والد
بزرگوارش نه ساله بود وبعضی هفت نیز گفته اند در هنگام شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان
از صغر سن در امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما وافاضل وبزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه
حج گردیدند وبعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند واز وفور مشاهده معجزات وکرامات
وکمالات اقرار بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس
یا چند روز متوالی هزار مسئله از غوامض مسایل از آن معدن علم وفضایل سؤال کردند واز همه جواب
شافی شنیدند واکثر در حضور مامون بود وباین سبب ام الفضل دختر خود را باو داد ودر همان مجلس
گفت یا ابا جعفر دختر مرا بزنی قبول میکنی اگرچه جمعی را خوش نمیاید امام سر در پیش انداخت و عباسیان
از حسد بمردند مامون گفت جعلت فداک انی رضیت لنفسی انی زوجتک ابنتی ام الفضل پس حضرت امام
این خطبه را ادا نمود که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء
من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی

ابن موسی

ابن موسی بخطب ام الفضل بنت عبد الله ابن مامون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة
بنت محمد و هو خمسمائة درهما جیاد افهل زوجه یا امیر المومنین بها علی الصداق المذکور پس مامون گفت
نعم انی زوجتک یا ابا جعفر ام الفضل بنتی علی الصداق فهل قبلت النکاح امام فرمودند قد قبلت
و رضیت به عدد اولاد امجادش امام علی متوکل و موسی و فاطمه و امامه و بروایت دیگر حکیمه است
و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور به مبرقع در قم وفات یافت و اولاد
او را رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است و نسابه دینوری گوید محمد ابراهیم معقب است و اولادش
نبی خوشش آب از وست وفات آنحضرت سال دویست و بیست هجری واقع شد بزهر
المعتصم بالله ابو محمد اسحق ابن هرون الرشید و بقولی بزهر ام الفضل زنش در ماه ذی القعده
سال مذکور و بعضی سه شنبه ماه ذی الحجه و بعضی سه شنبه یازدهم شهر ذی القعده گفته اند عمر آنحضرت [illegible]
سال و کسری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش هفت سال و چهار ماه
و دو روز داشت و امامتش هیجده سال کم بیست روز بود و در کشف الغمه از طریق مخالفان
نقل کرده اند که وفات آن حضرت روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد ابن سنان
گوید عمر شریف آنحضرت در سال صد و پنج هجری بود با پدر خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد
وفات آنحضرت در روز سه شنبه ماه ذی الحجه سال دویست و بیست و سه هجری واقع شد
و بروایت دیگر در وقت وفات والدش سال و چند ماه و روز داشت و در کتاب دلایل حمیری
مذکور است که عمر آن حضرت بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود و در روز سه شنبه ششم ماه
ذی الحجه سال دویست و بیست و پنج هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و بیست و
پنج روز زندگانی کرد و در بیست و هشتم محرم مادرش روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد در مقابر
قریش نزد جدش در بغداد والله اعلم باب دوازدهم در احوال خیر مآل امام علی متوکل النقی است کنیت
آنحضرت ابو الحسن ثالث است و فقیه و هادی را نیز بر آنحضرت اطلاق می کنند و القاب آنحضرت
نقی و نجیب و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری است و آنحضرت اول مشهور بمتوکل

بود ازو منع فرمودند ونام مبارک او علی ست ودر توریة لطود است میرکاه ودر کتاب
پانکل حق پین ودر کتاب الکلبون عزیز ودر کتاب هندوان عبدالکریم ودر کتاب قبالا عبدالحمید ودر کتاب لااغینا
بجناو ودر کتاب کلبوپن عارف ودر صحیفه آسمانی المکتفی بالله والوالی الله ودر روایت دیگر خلیل
الشعر ومزوجم حورالعین ودر روایت دیگر مؤتمن نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه الله ربی
وهو عصمتی من خلقه بود وبروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود ووالده ماجده آن حضرت جواد است
ونام درش ثمانیه مغربیه است وآنحضرت اسمر اللون بود ومعتدل قامت شاعرش عوفی دیلمی ودربانش
عثمان ابن سعید معاصر بنیش از خلفا واثق ومعتمد ومستعین ومتوکل ومستنصر ولادت
باسعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذی حجه سال دویست ودوازده هجرت
وجمع کثیری درسال دویست وچهارده گفته اند در مصباح شیخ بیست وهفتم ذی حجه است
بروایت ابن عباس در دویم یا پنجم در روز سه شنبه ماه رجب واقع شد وبروایت علی ابن ابراهیم
روز سیزدهم شهر رجب واقع شد عدد اولاد امجادش امام حسن عسکری بود وحسین ومحمد
وجعفر الملقب بکذاب رند قمارباز طنبورنواز ودیگر دختر عالیه عقب آنحضرت از حضرت است واو کنی بابی
عبدالله وادرا ابی بکر هم میگفتند صد وبیست فرزند داشت وعقب او ازشش فرزندانست اسمعیل
مشهور بحریقا وطاهر ویحیی وصوفی وهرون وعلی وادریس امام ناصر ومحمد وابوالبقا از فرزندان ادریس است
وابوالغنایم دقاق وابوالعلاء والاله از اولاد طاهرند وابوالفتح نسابه از نسل یحیی صوفی اند وعقاب وی
در مصر وسادات صید از بلاد شام از اولاد هرون ابن جعفرند ومحمد نازک اولاد وادرا نازک
گویند از نسل علی ابن جعفر است وعقاب او ادریس ابن جعفر را قواسم نسبت بجد ایشان قاسم ابن
ادریس گفتندی وبرسی لقب ومواجد هم از قاسمیه شهادت آنحضرت باتفاق در سال
دویست وپنجاه چهار یا پنج واقع شد در روز وفات او دوشنبه سیم ماه رجب بود وبروایت ابن
خوشاب بیست وپنجم ماه جمادی الاخر وبروایت دیگر بیست وهفتم ماه مذکور ودر آنوقت سن
مبارکش چهل سال بود یا چهل ویکسال وچند ماه نیز گفته اند ودر هنگام وفات والد بزرگوارش شش

سال و پنجماه تقریبا داشت و مدت امامت آن حضرت سی سال و کسری بود از انجمله بیست سال و نه ماه
در ایام حکومت واثق عباسی بود و چهارده سال و نه ماه در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت
پسرش منتصر و سه سال و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین و تتمه در خلافت
معتز ابن متوکل آن حضرت را بزهر شهید کردند و بعضی نسبت این امر را بمعتز میدهند و بمستعین هم
نسبت میدهند و این قول توقف دارند و مرقد مطهرش در سامره است باب سیزدهم در احوال خیر مآل
امام حسن الملقب بعسکری رنگ وروی مبارکش گندم گون بود و چون آفتاب میدرخشید معاصرینش
از عباسیان معتز بود و معتمد و دربانش عثمان ابن سعید بود حاضر و شاعرش ابن رومی بود کنیت او
ابومحمد است و فقیه و رجل را بران حضرت اطلاق میکنند و گاهی مخاطب بابن رضا مینموده اند
و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک او حسن است و در توریة
نوفلیس و در کتاب ذو هرقیل و در انجیل داود می زینت و در کتاب یوبایان لاب و در کتاب نامگل
معظم رای و در کتاب هندوان مروارید و در کتاب جوک تاراو در کتاب انکلیون راه نما و در صحیفه اسما
مؤمن بالله و مرشد الی الله و بروایت دیگر سراج اهل الجنه و بروایت دیگر علام و در کتاب فرنگان
مصفا و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه سبحان من له مقالید السموات و الارض
و بروایت کفعمی انا لله شهید و ولادت باسعادت آنحضرت در مدینه واقع شد در روز جمعه هشتم
ربیع الثانی و بعضی دهم شهر مذکور گفته اند و بعضی چهارم همین ماه گفته اند در سال دویست و سی و دو
نقل کرده اند و شیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی نقل کرده بطریق دیگر بیست و سیم ماه
ربیع الاخر سنه اثنین ثلاثین و مائتین بود و والد امجدش امام علی النقی است و مادرش ام ولد است
نام او حدیث بود و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سلیل و لد جلیل القدرش حضرت صاحب الامر بود
شهادتش بزهر معتمد عباسی در روز یکشنبه ماه ربیع الاول و بعضی ربیع الاخر سال
دویست و شصت هجری گفته اند در سامره در همان خانه عقب پدر بزرگوارش مدفون است
عمر شریفش بیست و هشت سال و بعضی نه گفته اند باب چهاردهم در احوال خیر مآل حضرت قایم

اوصیا قائم آل محمد بدانکه جمیع طوایف امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت از یهود و مجوس
باشد با نصاری و کافران حربی و مرتاضان هندوان و براهمه و جوکیان و ساسانیان و اهل حتا
و صر صر و خان بالغ و چین و حکمای یونان و فلاسفه و سوفسطائیه و اهل نجوم و مشایخ و جمهور هفتاد و
سه فرقه مذهب مسلمانان بتخصیص فاطمیه سفیانان بوجود شریف امام زمان قایلند الا قلیلی از نصاری
و فرقه از فرنگان در خصوصیات آن اختلاف کرده اند که در مقام آن بیان میشود و کنیت آن
حضرت ابو القاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است در ایام غیبت آنحضرت را بنام
مبارک یا لقب یا کنیت و نام و لقب با هم یاد کنند بلکه باتفاق شیعه است که او را بلقب یاد کنند مثل صاحب الامر
و صاحب الزمان و صاحب ناحیه و غایب و منتظر و غریم و حجت و قائم و مهدی و منصور و خلف صالح و نام او را مجتمع بخوانند
بلکه مفرده خوانند و نویسند در این قول توقف هست که جهة آنست نام مبارک آنحضرت در بسیار از جاها در قرآن
هست که حق تعالی بسر خطاب فرموده مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده و در سوره
بقره غیب مراد آنحضرت است و در صحف ابراهیم صاحب است و در زبور سیزدهم قائم و در توریة بلغت ترکوم
او قید مو او و در توریة عبرانی ماشع و در انجیل حمید آخر و در کتاب فرنگان مسیح الزمان و در کتاب زمزم
زردشت سروش ایزد و در کتاب ایتاع که تفسیر آن زند و پازند است بهرام و بروایت دیگر هند بزدان که تفسیر آن
عبد الله است و در کتابهای سفیان مهدی و در کتاب ارباطس شماطیل و در کتاب هزار شه هندوان لندبطار
و در کتاب جاودان خورانه و در کتاب نصاری خسرو و در کتاب ارشی پیغمبر ان الحق و در کتاب برزین آذر فارسیان
پرویز و در لغت فرنگ الامان که ماجار میگویند فیروز و در کتاب قبر و من و میان فردوس الاکبر و در صحیفه آسمانی
کلمة الحق و لسان الصدق و در کتاب کندرال صمصام الاکبر و کبر ابن عجم کیقباد دویم و در کشکول شیخ بهاء الدین میگوید که
فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان میگویند و در کتاب پاتکل راه نماست و در کتاب طریاقین زند و فریس
و در کتاب شاکمون ایستاده و صد شناس و در کتاب بحشا و رکوکا و در کتاب دید براهمه منصور و در کتاب کندرال فرنگان
خجسته و در کتاب پیومیوا قائم و در کتاب شعیای پیغمبر فرخنده و در کتاب ذو هر بقیة الله و در کتاب کلیمون
برهان الله و در کتاب قطره قاطع نقش نگین آنحضرت انا حجة الله و خاصیة است حلیهٔ مبارکش خوش رو

ونخش مو معتدل قامت وکشیده بینی وگشاده پیشانی و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد و در پایش ۵ بر ۱
محمد ابن عثمان بود و حاضر و شاد معاصر معتمد عباسی احوالات آنحضرت از طریق برهمه هنود این
بدانکه صاحب کتاب پتکل که از کتب اعظم کفره هندست در ایام مدت عالم گوید که عمر دنیا چهار طور است و آن
کتاب در لغت تلنگی که از لغت هنود است نبشته و هر طوری چهار کور و هر کوری چهار دور و هر دوری چهار هزار که
این هشتصد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام شود دنیا کهنه تر شود و زنده کرده و صاحب ملک تازه پیدا گردد
از فرزند که پیشوای جهان که یکی پیشوای ناموس آخر الزمان است که مراد ناموس پیغمبر باشد و دیگری صاحب اکبر
یعنی وصی بزرگتر که لش نام دارد و لش نام حضرت امیر المؤمنین و نام صاحب الملک بزبان هندی راجه [illegible] پادشاه
شود و خلیفه رام حق باشد که در لغت ایشان بمعنی خدا است و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم کند
و او را معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برد دین [illegible] او را اختیار نماید سرخ رو باشد و منزل رام و دولت او بسیار
کشیده شود و او و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد و آخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای محیط تا سراندیب
و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال [illegible] تا سیف البحر قباپوش را مسخر کرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و باز
کابل و بتخانه او را خراب کند و جگرنات را بفرمان او بسخن آید و بخاک افتد پس او را بشکند و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در
جهان باشد بشکند و شاکمونی که باعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتابست و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولد او
شهر کیلوس است و گوید که دولت دنیا و حکومت این فرزند سید خلایق دو جهان کش بزرگوار تمام شود
و کش بلغت ایشان نام مبارک حضرت رسالتست و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند
و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند از سودان که زیر خط استوا است تا عرض تسعین که زیر قطب شمالی است
و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او ایستاده
و خدا شناس است و در کتاب باسک که یکی از صاحب شریعتان کفره هندست و اعتقاد [illegible] و اتباع او السنت
کر آدمی هیچ گیاه میروید و خشک میشوند و از هم میریزند و گوید دور دنیا تمام شود پادشاهی در آخر الزمان باشد
که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد آنچه در دریاها و زمینها و کوهها باشد
همه را بدر آورد و از آسمانها و زمینها خبر دهد و در کتاب دید که براهمه آسمانی میدانند [illegible] که نام یکی از مصنفان است

متر بقیان کفره هندست و اتباع او گویند ماهی شو را کسی بر اشد و هر کرمنر دو زن و فرزند دارد ۶۱۱
و در هر بره یا قوت مبا شد عقیقا دایشان و گویند وجود از سه قسمت هقاب دیا ه و آتش او در باب خدای دنیا
که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلق باشد و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او
همه کس از مومن و کافر را بشناسد پس هر چه از خدا طلب کند دهد صاحب کتاب وشن که کفره هند او را پیغمبر صاحب کتاب میدانند
و مترجم الکتاب امیر المومنین که بلغت ایشان نام آنحضرت کنکر است و نام آن کتاب فاروق است در نزد جوک بوده است
و بخدمت آنحضرت رسیده بوده و آنچه در دین او است مرتاضان را ضرورست از عبادت و زهد و ترک و تجرد و قناعت
زندگانی همه در نجات تا خدا شناسی و بخط کوفی نوشت چون در تفسیر کتاب وشن میگوید که در آخر دنیا کسی بگردد
که خدا را دوست دارد از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند
بحکم حاتم که صدقست و تباه کار را زنده کند و در دیه ها خراج کرده باشند و حق خدا و پیغمبران پامال کرده باشند
همه را ببوزاند و عالم را نو کند و هر بد را سزا دهد و لک کر دولت اوست که عبارت از چهار هزار
سال باشد و پاره از مزخرفات جوکر انقل کرده بود از قول دانای همن هند و ان از تحیم باری نگاه و در
تناسخ و دور بیان نمود و این اقوال را از کتب براهمه که معتقد ایشان بوده نوشته شده و براهمه صاحبان این کتاب را
پیغمبر میدانند در کتاب داد نک میگوید که بعد از آنکه مسلمانان هم رسد در آخر الزمان که اسلام در میان مسلمانان
از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان و بی دیانتی اعیان و حسد حسودان برطرف شود و دنیا
مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف شود جز نام از و نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم شوند و رعیت بیرحم و بی انصاف
شوند و در خرابی یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و در دست قدرت الهی پیدا آید و جانشین آخر حما ما
که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را هدایت کند
و آن در حالتی باشد که بزرگان امیر مسلمانان باشند و غیر حق و راستی از کسی قبول نکنند و الله یعلم اقوال
مجوس خذلهم الله هیربد لفه کتاب زند و پازند را آسمانی میدانند و زردشت را نبی میدانند و این زردشت
پسر پورشسپ است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است گویند حکیمی بود از شاگردان افلاطون حکیم
چون علم ها موخت در حدود گیلان در کوهی منزوی شد و آذوقه در آنجا جمع کرده و در آنجا رفت و بعضی گویند

خودرا بهانه مردن ساخت و زیرزمینی ساخت و پر آذوقه کرد چون او را بخمه گذارند و از انجا
زیرزمین شد و بریاضت مشغول گردید و کتابی ساخت و او را زند نام نهاد و بعضی گویند که چون
شنیده بود از کتب انبیای سابق و اخبار ایشان که خداوند عالم پیغمبری که در شجره که آتش داشته باشد سخن گوید
که مراد موسی باشد او پیوسته آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن میگفت که منم خداوند ترا
پیغمبر کردم برو بسوی قوم و زند لغت شیطان است آنچه میگفت زردشت مینوشت و چون سی سال از پادشاهی
گشتاسب رفت دعوت کرد گشتاسب علما را جمع کرد ایشان ازوی معجزه خواستند زردشت گفت مس را
بگدازند و در سر او ریزند چنان کردند چون او داروئی ساخته بود و بر خود مالیده که دفع ضرر آتش میکرد گشتاسب
و اسفندیار و پشوتن بملت وی درآمدند اما بهمن او را گرفت و در زندان کرد روزی با پادشاه خود سواره از در
زندان میگذشت ناگاه چهار دست و پای اسب بهمن بشکمش چسپید و اسب ایستاد و بهمن ترسید و دین
زردشت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی از تلامذه
اهل فلسطین بود بسبب آنکه دروغ و خیانتی که از وصادر شده بود او را اخراج کردند و او مبروص بود و عاقبت
به آذربایجان آمد دین مجوسی احداث کرد اما رستم ابن زال و اولاد و اعوان او ایمان نیاوردند بزردشت و فریب
او را نخوردند و رستم اسلام اختیار کرده بود وقتی که کیخسرو او را نزد سلیمان برسالت فرستاد و عاقبت
کیخسرو از دو گریخت و بجانب اصطخر رفت و بدعای آن حضرت در برف کشته شد و گویند کیخسرو و عجم
قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمیکردند و شریک حق تعالی و برزخ میان خالق و مخلوق
نمیدانستند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از آسمان میآمد بفرمان خدا
و قربانی ایشان را میسوخت و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت قبول نبود و همچنانکه
در ایام حضرت آدم و ایام موسی ع این قاعده بود و بعضی گویند زردشت اذربایجانی بود و نام
اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده است و بعضی از شاگرد ارمیا گویند و علم نجوم
خوب میدانست و بلاد مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند صحبت داشت و از ایشان
نیرنجات و طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم و از اشتغ نام نهاد و مجلس

آنرا نمی فهمیدند و جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود و بعضی او را پیغمبر میدانند معنی آن کتابرا فهمیده است
در زردشت مدعی آن بود کتاب خدا را کسی نمی فهمد و نمیداند مگر پیغمبر خدا و بعد ازان آنرا تفسیری کردند و نام نهاد
وان تفسیر را تفسیر دیگر کرد مسمی بپازند و اخر الامر به بلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت نمود معجزه او آتش
بدست گرفتن بود و گشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا کرد و هر یک از آنها خادمان بسیار و وظیفه قرار داد
اول آذرگشسب آتشکده بلخ است دیگر نوبهار آتشکده حوالی قزوین و نودر آتشکده مازنین اصفهان و رام برزین
آتشکده فارس و درخش آتشکده خراسان درخش آتشکده کرمان و خود سوز آتشکده آذربایجان و کتاب زند
و پازند بزعم فارسیان وحی بزردشت نازل شده و آنرا نوشتند در دوازده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد
و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی گویند در زمان نوشیروان بحکم او منسوخ شده و آنچه از احادیث ظاهر میشود
جاماسب پیغمبران ایشان بوده و کتاب ایشان آن صحف دارد و نام آن کتاب گوسبت الیکن گبران آنکتابرا
سوختند و پیغمبر خود را کشتند و آنکه الحال در میان است و مجوس دارند شبیه آنکتابست و بعضی گویند زند بزبان
سریانی نام او ابراهیم است و نام این کتاب صحف است و بروایت دیگر برزین و آذر و زردشت پیشوایان ملت ابراهیمی بعضی
بودند و بعضی گویند گبران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم منحرف کردند و بعضی همین کتابرا صحف میدانند و
زند و پازند را دو لنگ از مصحف میدانند غرض زند و پازندی که الحال در میان است و سایر کتب گبران اسامی ائمه معصومین
و احوالات ایشان هست و گبران گویند که آنچه شایع که اصل آن کتابست زردشت بر بیست و یک لنگ قرار داده
و اسم لنگ اینست اول فرتکان دیگر ورمزد او بشت داد و رنگی وجر راد و دال هنو فرو خورده داو خشت و ها
وخشت و زند و پازند کاتوز و کوش و پوری کاوسر سور و سغدر و سس و دی وزامیاد و اسم ابراهیم را بپهلوی بچندین
طریق میخوانند اول زرهان دیگر دذان و زرهان بزرگ ابراهیم و زردشت و ابراهام و ابرهیم و ابراهیم و ابرهم و براهیم
و براهام و اسم زردشت را نیز به چندین طریق خوانده اند زرادشت زردشت زرده هوش زرتشت زرتشت زردس
و کیتی که معتمد علیه ایشان است در آن کتب احوالات حضرت قائم بوده و ایراد مینماید هر چند مجوس از راه عناد منکر
حقیقه آن دینند اما چون از اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء عظام و حکماء و موبدان و دانشمندان ایشان
بحقیقه آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب گوسبت که جاماسب پیغمبران است و ان

کتاب

کتاب ازوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبر وارد شده است که اصل این کتاب را بر دوازده هزار ۱۰۲۹
پوست گاو نقش و نوشته بودند از آن کتاب چند ورقی هر کتاب از آن بحکمت نوشته بوده بیان نمود کتاب جاودان
از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب سپل فرهنگ که از مه اباد اولین عجم است
بزعم ایشان دانست او را مه آبادیان میگویند کتاب ارژنگ زندقه مانی نقاش که در زمان اردشیر
بابکان بوده و اصح آنست که در زمان شاپور بن اردشیر بوده و ابن مقفع خراسانی ترجمه نموده و نام
شرح آنکتاب را جیل هندسه گذاشته است کتاب تنکلوشا بوقا حکیم رومی کتاب صد در احکام دین زردشت
صد فصل دارد کتاب سنداباد حکمت عملی و علمی کتاب دساتیر مه آباد آدیان گوید آسمانیست کتاب آراء این بیدرف
که نام او مابدبیست در زمان اردشیر بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دیباک مزدک که در ایام
قباد بوده و در اثبات دین خود مذهب آتش پرستی بیان کرده کتاب ترجم از تصنیفات جاماسب کتاب زند
از تصنیفات زردشت که او را سیاه میگویند کتاب قسطا و قسطنطین که ایشان اوقاساحه در دین آتش پرستی کتاب
شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکما و دانایان عجم است و در این کتاب اقوال مختلفه و لغات مشکله
بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و تصریح با نفی جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ الملوک
که اسرار العجم نیز میگویند و از کتاب مخفیه مجوس است بلکه او را بمنزله ایلیا که صحف باشد میدانند و باصطلاح
جاماسب نامه میگویند و احکام زیج و حوادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است و این کتاب را وزیر
جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاد و نه جزو بود که به پوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه بخطوط
یونانی و معقلی و داودی و بخط فارسی بود و نسخ آن بعضی مهندس بود و ظاهر میشد که در زمان شاپور
ذوالاکتاف نوشته بودند تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم که این کتاب را دیده بلکه نامی شنیده انتهی
در آنکتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل گاهنبارها و گاهنبارها و گاهنبار آن شش روز است که
باصطلاح ایشان یزدان عالم آفریده و هر روز را گاه میگفتند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد
و آن خور روز باشد که روز یازدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا چهل روز
آفرینش آسمانها را باتمام رسانید و گاه گاهنبار دوم مدیوشم نام دارد و آن خور روز باشد که یازدهم

چهرماه قدیم است گویند که یزدان ازاین روز شصت تا هشتاد روز افرینش آبرا تمام کرده گاهنبار سیم پتی سهیم
نام دارد و ان هشتاد روزی است که بیست و سیم شهریور که ماه قدیم باشد. گویند که ازاین روز تا هفتاد و پنج روز
افرینش تمام کرده و گاهنبار چهارم ایام سرم نام دارد و ان هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه
قدیم است گویند که یزدان ازاین روز آفرینش نباتات و سبزیها را تمام کرده و گاهنبار ششم همسپدیم نام دارد
و آن آهنود روز است که اول روز خمسه مسترقه قدیم باشد که گویند که ازاین روز تا هشتاد روز حیوانات را افرید
و حیوانات دویست و هشتاد و دو نوع اند صد و هفتاد چرنده و صد و ده نوع پرنده و ازاین روز تا هفتاد و
پنج روز آفرینش حضرت آدم کرد که برعم ایشان کیومرث است و در آخر این فصل احوالات انبیا و ملوک را میگویند که چند تن
نفر اند و در چه زمان بهم میرسیده و دین ایشان چیست و در کجا باشد و چه بر سر ایشان میآمد و از بهشت
با ایشان بچه قسم میکنند تا به پیغمبر ما و میگویند این پیغمبر عرب آخر باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار
و قوم او شتر سواران باشند و با بندگان خبر خدا و بر دوش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از نشست
سر منزل پیش رو پیغمبر و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل کرداند هر کتاب آسمانی را و دولت
تا زنگ عجم را بباد دهد و دین مجوسی را و پهلوی را برطرف کنند. و نارسیده و لشکرها را ضرر رسانند و تمام شود
روزگار پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و از فرزند دختر آن پیغمبر که خورشید جهان
و شاه زمان نام دارد و کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان مکه
باشد و دولت تا بقیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و اسمان جفت شود
و زمین با آب فرو شده و شود و کوهها برطرف شود پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بنده
عاصی او ست او را گرفته در حبس کنند و سمندغ و فره و حیاپل و قفندز مشیان اهرمن را گرفته
و مشاسپند که عبارت از ملائکه است باو فرود آیند و خلایق را به یزدان خوانند و نام هندسه اش
برهان قاطع باشد و حق با جند و در خدمت او حاضر شوند شتر و سروش و آسمان که عبارت
از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشد و نازل شود با بهرام و فرشته موکل بر باران و قوس قزح را
در ملک موکل بر زمین و بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و از هر ملک موکل بر زمین

درد ابالش

در وان بخش که روح القدس باشد و زنده کرد اند خلق را از بدان و نیکان و نیکان ازهر او مرا که
مراد هر و زنده شوند از خوبان و پیغمبران و بسیار چون ملکان پدر خضر و مهراس پدر الیاس و لقوامن پدر ارسطاطالیس
و آصف ابن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان است و ارسطو ما قدونی و سام ابن نوح فریدون که نوح است و شیما
سون عابد و سولان و شموئیل و شادل و بتامس و جاماس پیغمبران زنده شوند و زنده شود عابر ابن
شالخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغرب است که بدعای حنظله ابن سفیان
غایب شد و از بدان گیتی و دشمنان خدا و کافران را زنده کرد اند شور لوس را که نمرود است و او را
با برع و قرح بسوزاند که فرعون و قارون باشند و زنده کرد اند سامری را که اسرائیلیان را گمراه کرد و او را
بسوزاند و از چاه دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را و او را دیوان مضاهم بکنند و زنده کرد اند شمس را
که دین پهلوی را برهم زد و آتش را شرمک خاتق کرداند و میگوید برزخ میانه خالق و خلق است
و زنده کرد اند صدوم قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی ترسایان را و مار یعقوب مجتهد نصاری را
و زنده کرداند دوباغ اهرمن را که عمل اغلام را در میان قوم لوط بهم رسانید و زنده کرد اند یزدان
را که از اکابر فرس است و اعتقاد او این باشد که یزدان اشخاص بسیار دارد و ارز و جانیان که احداث
نموده اند و زنده کرد اند سید رنک او ضع را الرمیداند و زنده کرد اند حبیب نامی را که او ستاره
پرستی را وضع کرده و زنده کرد اند میلانز را که او اصل و مبدء را سه میداند نور و ظلمت و معدن جامع که
امتزاج و اختلاف و اختلاطست و زنده کرداند کون بکاف عجمی را که او اصل وجود را از سه عناصر میداند
آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم میداند و همه ایشان را بسوزاند و از پادشاهان اقوام خود شهرا
جمعی زنده کند و بکشد که فتنها در دین کرده باشند و خوبان بندگان یزدان را بسیار کشته باشند و العلم
عند الله گمان فقیران است که این پادشاهی که جاماسب میگویند بنی عباس و امویان و سلاطین
جور این طایفه باشند و خوبان بندگان مراد شیعیان باشد و دیگر زنده کند رستم ابن زال را و در خدمت او
باشند و گیخسرو را زنده کرد اند و دیوان همه را بکنند و همه را بکشند و بسوزانند و باد را گوید که خاکستر ایشان را
بدریای محیط ریزد و همه متابعان اهرمن و تبه کاران را بکشد و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید

جهان و شاه زمان که او دختر سیین باشد و سیین نام محمد است بلغت پهلوی و ظهور او در آخر دنیا باشد
و عمر هفت کرکس داشته باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد از زمان که تازیان بر فارسیان غلبه کنند و
شهرهای بسیار بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اگر بدست سلطان تازیک در آید و جنگ کند و دود را
بکشد یعنی دجال پلید را میگوید کوری باشد خرسوار که دعوی خدائی کند و از گوشه که کنگ زر چین باشد
و از نخست تا بیت المقدس همه را بهرام بگیرد و گشتاسب و لهراسب را زنده کند و بیدار کند و با او خواهد بود
صاحب چیپا که عیسی باشد و اسکندر ابن داراب با او باشد و او را بفرنگ بفرستد و رستم را بمصر بفرستد و سید بزرگی
که بدران آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیه بگیرد و هند و سند را بگیرد و علمای امیان و مسلمانان را در بخار بار کنند
و عصای سرخ شبانان با هودار که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون اشاره کند بکشاید و انگشتری و دیهیم
سلیمان با او باشد و سلیمان پیغمبر است از اسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان و درندگان
در فرمان او خواهند بود و این بهرام بهای او از فرزندان زردان بزرگ که حضرت ابراهیم با او خواهد بود
و او هست ایزد کشب یعنی خداپرست و تابک بزرگ یعنی صاحبان جبروت و بزرگی مثل جمشاسب و او هست
کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرک جبار و شیرو به یعنی نکوهند که دیو دین یعنی شیطان از و بگیرد
و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی بهتر از همه پادشاهان و از فرزند دختر سیین است و در
مدت اندک تا پانصد قرن باشد او و یاران اش امت و پیشوائی کنند و برود تا بمقدونیه که دار الملک فیلقوس است
و در ساحل بحر اقصا بوس خیمه زنند که آخر زمین دنیاست و همه جهان را یکدین کند و کیش کبری و دین زرد هشتی را
و آئین ساسانی و کیانی نماند در دنیا و پیغمبران خدا و ساسانیان و موبدان و حکیمان و پریزادان و دیوان
و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سفید کلان در خدمت او باشند و از مغرب بگردد
و داخل ظلمات گردد و جزیره نسناس را خراب کند و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید تا اینجا بود کلام جاماسب
و تتمه کتاب نبود و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اسلام بود از ترکان و عجمان و عربان و وقایع هر سال که روی میدهد
و تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ایشان و اساس این کتاب و استخراج وقایع در بعضی از دورها که مراد
مفصل باشد بطریق صفحه جفر است و چون از اسرار علوم مخفیه است اظهار کردن بقیه احوالات آینده و گذشته

زبان کوتاه میکرداند مصرع اگر دم میزنی سر میرود بر باد باد این اقوال یهودان لعنهم الله میگویند که
حق است و مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان میگویند از فرزندان اسمعیل است غلط است
او از فرزندان اسحق است دلیل بر آنکه در کتابهای ما نوشته که حضرت داود ابن یشا یازده پسر داشت
یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس بود در اول دنیا و برادری داشت ماشع که بلغت عربی
مهدی باشد و او پادشاه در آخر الزمان پیدا میشود و مهدی همین ماشع مذکور است و حق تعالی این امر را
در توریة بحضرت موسی خبر داده و سایر انبیا خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند غیر توریة را خوانده است هم
چنین نیست که ایشان میگویند و در سفر پنجم این اقوال در توریة نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشع
از فرزندان مؤد مؤد است یعنی محمد و او از اولاد اسمعیل علیه السلام و شالو است یعنی اسمعیل و یهود بوجود حضرت
مسیح قایلند که از آسمان نزول میکند و بعضی از یهود مسیح را قطامه میدانند که دجال باشد و قایلند که ماشع
قطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوای خدائی کند و بعضی یهود قطامه را خدا میدانند مقالات نصاری
که مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری و یعقوبی و بعضی یونانی را فرقه چهارم گرفته اند
و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتابهای ما نیست اما شنیده ایم از علما
و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و یعقوبی و ناسطوری قایل هستند که حضرت عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد
کشت و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و ناسطوری قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از
فرنکان پرتکالیه قایلند و هم چنین داودی بنبوت پیغمبر ما قایلند و میگویند حق است و آن پیغمبر مبعوث شود بر عرب
و عجم و اسیر شلیمان و مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدی نیست و خواهد آمد قایلند که انجیل آسمانی نیست بخلاف همه نصاری
که انجیل را آسمانی میدانند و داودی گویند هادی ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و بانیان
و کشیشان و خلیفها و آنانی که روغن سلیمان بر پیشانی میمالند بر کاو و آمیختند یا بعوض کاو بر خوکها میمالند
که زمین را شیار کنند و تخم بکارند و ایشان را از آب عذاب میکنند و دیگر جزیه از نصاری قبول نمیکنند الا اسلام
یا کشتن و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر دانایان گرجی و ارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگ و فرنگان
انگلیس و آلامان و پرتگال قایلند بوجود شریف آنحضرت و در کتاب ارمیای پیغمبر و کتاب زکیال کلوپس و کتاب سیزده

مسیحیان مسطورست که چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه وپیشمار دسته باشند که بعد از ان بجای او
حکم رانند و انوقت ذلت مسیحیان است و بر هم زدن دین ایشان و جزیه ایشان بدهند و خوار کردند و شهر ایشان
بگیرند دوازدهم ایشان صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و ناصره زنند و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و یهودان را
بگیرد و بردار زنند و مسیحیان را زیر پای گذارد و خراب کند و آسیا از او بار انگیزد و هیکل دالیا را خراب کنند
و پادشاهان فرنگ را ذلیل کند و آفتاب بر پشت او باشد و دجال از کوه کرملوا بر آید خر سوار که
ان خر دراز و بزرگ چون کوه ثور باشد و با مسیحیان جنگ کند و ان زمان اینوس که مراد مسیح باشد
و بروایت دیگر لسیتوس از زیر کنبین که آسمان باشد بزیر آید با حواریین ایشان پیش او جنگ کنند
و بروایت دیگر ایشوع ناصری فرود آید و بانگ ناقوس در عالم گم شود و زنجیرها در گردن مسیحیان کنند
ایقوم فکر خود کنید که جزا داده میشوید و بردار کشیده میشوید از دست کردم پدر یعنی اسلام و راه گریز نخواهد
بود به جز شمشیر ایشان و گردن شما والسلام رای اهل سنت جمهور اهل سنت قائلند بوجود آنحضرت
و میگویند مهدی این امت حق است که ظهور میکند ولیکن رافضیان او را امام مفترض الطاعه میدانند
نه چنین است او از فرزندان رسول خداست ولیکن پادشاهی خواهد بود که هر آمده همه پادشاهان باشد
و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است اما اکثر علمای اهل سنت و مشایخ ایشان چون ابو عبدالله
محمد ابن یوسف ابن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و خطیب
دمشق اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی و احمد ابن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول
و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة و خوارزمی در کتاب اربعین و ظاهر قول محیی الدین حنبلی در کتاب
در کتاب فتوحات در فصول المهمه و حافظ ابونعیم و ظاهر قول ثعلبی که از روسا و مفسرین ایشانست بتصریح
نموده اند و حکم برانند که متولد شده است و علاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوفست و در دیده ایشان
او را شیعه و سنیان او را از خود میدانند او رد کرده است قول شیعه و سنی را و بخلاف اجماع
طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود گفته که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض میگویند امامان نزد ایشان
السنت که اعتقاد کنند که محمد ابن حسن عسکری زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند

کرهاد

انگاه که او غایب شده در طریقه ابدال در آمده و همچنان عمر تازه یافت و قطب شد و نوزده سال
قطب بود خدا میداند که او مرده است و در مدینه رسول الله او را دفن کردند و درویشان نوربخشی با انکه از
شیع میشمرند علاء الدوله را باین عقیده بر خود میدانند و قاضی ذکریا لشمش بتکده استنبول که در
زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بوده و سر آمد علمای اهل سنت روم است بحاشیه بر کشاف
نوشته در تفسیر ایه کریمه فنسی آدم فلم نجد له عزما میگویند که مراد ازاین آیه که حضرت آدم فراموش
کرد حضرت صاحب الامر را با انکه عزمی ثابت در اقرار کردن بوجود ظهور انحضرت و این آیه در باب خصوص
مهدیست که میدانند و حق انیست که ازاین آیه مراد مهدیست و فجره رفضه دم الله لهم صاحب را امام مفترض الطاعه
میدانند و دراین باب غلو بسیار دارند این را نمیدانم ولیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر
چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلثه و معویه را زنده کند که امرای انحضرت باشند و از پیغمبران چهار نفر را که مساعی جمیله
در دین بظهور آورده باشند زنده میکند که مسلمانان را تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه
باشند و ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد ابن حنبل و از شاگردان قاضی خرم اوغلی که بسر قایم مقام سلطان
روم است که باصطلاح نایب باشد در پای این حاشیه گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد براست
که شیخین افضل خلقند بعد رسول الله از کجا که مهدی افضل از شیخین باشد و کلام او دال بر تشیع او میکنند و
مؤمنی از طایفه اوزبکات که عسکر سلاطین روم‌اند و بتشیع دران بلاد معروف هستند در بغداد بفقیر گفت
که در استنبول در زمان ایلدرم بایزید از ملوک آل عثمان که الآن مشهور است بابا صوفی
و سابق براین بتکده و کلیسیای اعظم نصاری روم بوده و این بتکده ایست
که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت او نگذاشته‌اند و یک طرف از ازاره دریا بالا
آورده‌اند بلکه نصف این مسجد درروی دریاست و در دنیا از ان عظیم‌تر مسجدی نیست و در الحال
یافتند و دران لوح سطری چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته
بودند و در زمان ارسطو پادشاه یونان که در زمان او کل مختوم بهم رسید و دران لوح اسامی چهارده معصوم
ثبت بود و یک سطر در آخر ان لوح تبرا از عمر و معویه و دشمنان اهل بیت بوده و در انجا نوشته بود که مهدی آخر الزمان

از امت مرحومه است و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین خواهند آمد تا وقتیکه با و اقتدا کنند
در حالتی که دنیا مملو از ظلم باشد او پر از عدل کند بعد از ترجمه بر بایزید خواندند از رسوائی بسبب عمر و معاویه
او را بدریا انداختند و مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از غلات و خوارج و تناسخیه اهل اسلام در وجود
آنحضرت خلافی ندارند اما اسمعیلیه اسناد مهدویت را المهدی از فرزندزادگان اسمعیل ابن
جعفر ابن صادق میدهند و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه و مغرب بود و ناووسیه از شیعه
میگویند که حضرت صادق مهدی این امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار
کیسانی گویند امام بعد از امام حسین محمد حنفیه است و مهدی موعود او است و او زنده است و در
کوه رضوان از کوههای یمن در کهف عمیق غایب شده است و چون دجال بیاید او خروج کند
و دجال را بکشد و جهان را پر از عدل و داد کند و قومی گویند محمد حنفیه خدا است و مختار و مسیب و سید ابن
اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آمد بخدمت حضرت صادق توبه کرد و دین از و فرا
گرفت جارودیه از زیدیه گویند که مهدی محمد ابن عبد الله ابن الحسن ابن الحسن ابن علی ابن ابی طالب است
و او زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه گویند مهدی این است محمد ابن ابو القاسم ابن
عمر ابن علی ابن الحسین بود خداوند طالقان که معتصم عباسی پادشاه او را بگرفت و حبس کرد تا مرد و عباسیان
این اسناد را المهدی ابن منصور دوانقی میدهند و او را هادی نیز میگفتند بطریه از شیعه این
اسناد را باولاد حسن ابن امیر المؤمنین ع میدهند و بعضی از بطریه ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی
از سفهای شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدر وفات
یافت و بعضی از عامه بر این رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر
فوت شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خدا است که خلق بضلالت افتند
تعالی الله عن ذالک و بعضی گویند که او خود غیبت اختیار کرد بدون سبب و جهتی و همین مفسده
ضلالت لازم میآید شیعه اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب کمی انصار و خوف از اعدا
و از ظلم عمش جعفر کذاب و معتمد عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند و بکشند

[illegible]

گریزان شد از مردمان غیبت اختیار کرد اقوال العامه فی الغیبت اکثر قایل شده‌اند که غیبت اختیار کرد
و میگویند اگر غایب میبود در این مدت مدید میبایست پیدا شود و نمیباید بدین قدر عمر داشته باشد اگر
زنده بود بایست که کسی او را ببیند جواب آنست که شما میدانید که بسیار کسی از نیکان و بدان
زنده اند و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال و پنجهزار سال دارند پس آنحضرت اگر عمر طویل
داشته باشد و زنده باشد بعید نیست و خداوند عالمیان قادرست که او را زنده بدارد و بعد
از آن بدر آورد و سبب دیر ظاهر شدن به حسب مصالح چند است که خداوند عالم میداند و پس
که خودش هم میداند و از نیکان کسی که زنده است حضرت ادریس است و در بهشت است دیگر حضرت
عیسی است که زنده است و در آسمان چهارم است دیگر حضرت خضر است که در بیابانها میباشد
دیگر رجال الغیب اند که باعتقاد اهل تصوف و غیره اکابر ایشان چهل نفر اند از اقطاب که گرد جهان
میگردند و هر کدام که میمیرد دیگری قطب میشود و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از
مردودان ابلیس است و دیگر دجال ابن صاید ابن صید است و حمار او که مخلوق شده اند و زنده اند
و خودش با خرش بیک روایت در جزیره از جزایر طبرستان میباشد که آن جزیره شصت فرسخ
در شصت فرسخ است و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میرویاند و آن خر میخورد و میگویند بسته شده است
احوالات دجال خر آن مال بدانکه دجال ساحریست کافر از فرزندان آدم است نه از دیو و جن و در
مهارتست در علم سحر و در زمان حضرت رسالت متولد شده است از عبدالله عمر مرویست که روزی
رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخواسته برفت و اصحاب در ملازمتش بودند تا بدهی که آنرا خورد
میگفتند و بروایتی مجمع تشریف بردند تا بدر خانه رسید و در را زد و پیرزنی برآمده گفت چه میخواهی یا ابا القاسم
آنحضرت فرمود یا ام عبدالله رخصت میدهی که عبدالله را ببینم پیرزن گفت او را چه میکنی
که او دیوانه است کثیف خبیث بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله فرمود
گو چنین باش گفت پس درآئید چون داخل شدیم دیدیم که سر بقطیفه برده خود بخود حرف میزند حضرت با او فرمود
چه می بینی گفت می بینم حقی و باطلی و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو اشهد ان لا اله الا الله و انی

رسول الله انظرون گفت تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تو باین امر از من سزاوارتر نیستی ۱:۹۸
و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی دیدیم که چیزی میخواند بزبان گفت حرف قرآن و از
درخت برنیامد که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول الله شهادت گفت و همان جواب شنید
روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان بود و آوازی میکرد چون آواز کلاغ و گفتگوی که سابق گذشت
رسول تا با و گفت خساء و بعد از آن فرمود ترا مهلت داده اند تا بآرزوی خود بخواهی رسید و آنچه
مقرر شده از تو بفعل خواهد آمد و در هر سه روز آنحضرت باصحاب خود گفت خدا این ریزاز رحمت خود دور
کند و اگر او نبود من جزای او میدادم و در روز آخر فرمود که حق تعالی هیچ پیغمبر را بدنیا نفرستاد
که قوم او را از دجال نترسانیده باشد ولیکن او را در این امت ظاهر گردانید و او بیرون خواهد
آمد بر خری سوار که میان هر دو گوشش یک میل راه باشد و بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری
از آب همراه او سیر خواهد نمود واکثر تابعان او زنان و اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت
بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین نخواهد رسید و انا ربکم الاعلی خواهد گفت هرگاه امر او بر کسی مشتبه شود
باید که بداند خدا اعور نیست و بر خر سوار نمیشود و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفت عجب است از
مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر مینمایند و از بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد میکنند
و بطریق دیگر مرویست که روزی آنحضرت بدهی که در ده فرسخی مدینه بود رسید فرمود ولادت
دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاد است و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و یهود دجال را
قطامه گویند و بروایت دیگر پدر دجال داود نام دارد و مادرش میمونه و بروایت دیگر فاطمه
و کنیت دجال ابو یوسف بود و یهود او را پیغمبر میدانند و چون ظهور میکند او را خدا میدانند
و بروایت دیگر آن حضرت چون مکان تولد او را بیان نمود این حکایت در روز جمعه بود
و چهار شنبه وقت غروب آفتاب متولد شد چون بر زمین آمد فی الحال نشست و حرفی زد
و خود را وصف میکرد و هر چه کسی بخاطر میگرفت میگفت و ساعت بساعت بزرگ میشد و یک
چشمش را مانند دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و یک چشمش ممسوح بود یعنی هموار

دجال

و باطل و بار ویش هموار بود و ریش دراز داشت و اورا دجال نام نهاده و دجال بمعنی دروغ گو
فریبنده است و دران ایام عبد الله ابن مسعود و محمد ابن مسلم بآن ده رسیدند آشوب و غوغا شنیدند
از سبب ان پرسیدند حقیقت حکایت با ایشان گفتند بدرون خانه اش رفتند دیدند که بر پیشانیش
بخط صنع یزدانی نوشته که الکافر بالله و بروایت دیگر ک اف ر جدا نوشته بود بعد از ان بخدمت
حضرت رسالت رفته کیفیت را چنانچه دیده بودند عرض رسانیدند روز دیگر انسر در با ابن مسعود
و عمر بآن ده تشریف بردند و بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در زد با در دجال آمد بیرون
برد در وقت رفتن حضرت با رفیقان تمهید نموده سوره الم او حم دخان از خاطر گرفتند تا دجال را
امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال مربع نشسته بادزنی در دست گرفته
خود را باد میزند و لحظه بلحظه بزرگ میشد و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رسالت فرمود
ای دجال شهادت ده که من رسول خدایم دجال گفت برسالت از من اولی نیستی
تو شهادت ده که من رسول خدایم و بروایت دیگر گفت که من خدایم رسول خدا فرمود
تعسا لک یا ملعون یعنی هلاک شوای و دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیگر او را بشهادت
دعوی فرمود جواب بهذیان گفت مرتبه سیم گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله
دجال همان بیهوده اول و دوم را جواب داد چون حضرت از اسلام او نا امید شد انچه در
خاطر گرفته بود استفسار نمود دجال باستعجال گفت الم او حم دخان حضرت مقدس نبوی گفت
قاتلک الله پس عمر شمشیری بر سر دجال زد صلابت سر او کار نکرد و برگشت و بر سر عمر آمد و چهار
انگشت در سر او نشست و خون بر سر و روی عمر ریخت حضرت فرمود ای عمر تو نتوانی برای
قضای خدا چاره بر انگیخت بعد از ان دست مبارک بر جراحت او گذاشته بصحت مبدل گشت
چنانچه گویا هرگز جراحت نبود بعد از انجا بیرون آمده بمدینه عنان توجه مصروف داشت و دجال
بدفعال از عقب آن معدن کمال بغلیل عدوان پوشید و عصای طغیان بر گرفته بجانب مدینه رفت
و چون خلایق آن هیئت عجیب را دیدند گروه انبوه بر او جمع گردیدند دجال بسر کوهی دید نشستگی

گران بر سر راه ایشان گذاشته و درمیان آنکوه و درمیان آنکوه عمر عنان عزیمت برتافته
ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت شتافته حقیقه را عرض نمود حضرت
برخاسته بر سر آن کوه شد و دست بدعا برداشته گفت خدایا شر این ظالم بدفعال را
تا وقتی که خود میدانی از امت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده دجال را
بچنگال خود گرفته بهوا برد و هر چند تضرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشده امر مرغ
دجال را بدریای طبرستان رسانید و در جزیره انداخت و در انجا محبوس ساخت و در
کتاب صحاح المصابیح زهرة الریاض ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت حضرت
آمد میگفت که ما سی کس بودیم در کشتی بتلاطم امواج شکسته تخته پاره چسپیده بجزیره افتادیم
و بروایتی دیگر کشتی ما یکماه در دریا سرگردان شد آخر بجزیره رسیدیم در انجا خری دیدیم القدر بزرگ
که اگر پیش سرش بودی پیش را ندیدی سرش مثل شتر و رویش مثل روی آدم دستش چون
پشت گاو تمام بدنش کل کل بقدر درهم گفتم سبحان الله هرگز حیوانرا باینصورت ندیده ام
آن خر بزبان آمد و گفت دجال که سوار من است از من عجب تر است گفتم کیست گفت
دراین قصر رفتیم شخصی را دیدیم که با آن بزرگی کسی ندیده بودیم یک چشمش ممسوح بود بوجهی که ذره شکاف
نداشت و چشم دیگرش چون ستاره میدرخشید و درمیان دو چشمش موی برآمده مثل نیزه و بر
پیشانیش نوشته بود که کافر پای او بزنجیر بود و دست راستش برگردن بغل بسته میان زمین
و آسمان معلق ایستاده بمن گفت تمیم داری توئی گفتم بلی و احوال چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیدی
گفتم کدام محمد گفت نبی تهامی عربی که تولدش در مکه بود بمدینه هجرت نموده صاحب لواء شفاعت و حوض
کرامت چون باو رسی تصدیق او بکن و با او ایمان بیاور و این نصیحت که ترا کردم بهیچکس نکردم
و بروایت مصابیح پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان
اطاعت کردند گفت خیر ایشان در آن است بعد از آن گفت که نزدیکست که مرا اذن خروج دهند و همه
زمین را در چهل روز بگردم بعد از آن الاغش را که نام او جساسه است طلبید و در دهنش لگام کرد پیش آمد و او در زمین گم گشت

وگفت

این چند کس را نیز دارد و در زمین ایشان فرود آورده باران سوار گشته یکساعت
بمدینه رسیدم پس تمیم داری که نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت آمده ایمان آورد
در اخبار آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی در سال اول امر فرماید که آسمان ثلث
باران نگاه دارد و زمین را فرماید که زرع و گیاه نروید و سال دیگر آسمان و زمین هر کدام ثلث
برکت و رحمت را قطع کنند و سال سیم یک قطره باران نیاید و یک برگ گیاه نروید
و بعد از آن دجال خروج نماید و ظاهر میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و در روایتی آنست
که هیجده روز بعد از ظهور حضرت خروج کند وقتی که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و به آواز بلند ندا کند که
آوازش هزار فرسنگ رسد و بار دیگر نعره زند که همه ابرار و اشرار بشنوند و سه روز نیم و بروایت دیگر چهل روز بر سر آن کوه توقف کند
تا اسباب جلالتش مهیا شود و شیطان قاید و راهنما و همه کاره او باشد و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن حمار سوار شود
و مرویست که حمار دجال بدنش کل کل سرخ است و چهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و در میان
هر دو گوشش چهل میل فاصله و در سایه گوشش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسنگ و هر گامش
یک میل و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند و بقولی پهن گامش چهار فرسنگ است و آن ملعون عصائی
از نقره بدست گیرد که طولش یک فرسنگ باشد و بجز از هر موی خرش او از و نغمه سازی و ترانه در کمال خوشی برآید
و یک کوه بزرگ از طرف راستش او و هر جا که رود روان شود که در نظر باغی نماید در [illegible] و نهایت
پر از انواع نعمتها و میوه‌ها از هر جانب نهرها جاری که ارواح بینند کان از دیدن او بر دار کنند
و این را بهشت نام کند از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش و مار و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف
عذاب باشد و آنرا دوزخ نام کند و به آواز بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شمایم و پروردگار شمایم
هر کس اطاعت من کند و بمن ایمان آورد داخل بهشت خود کنم و با نواع نعمتها منعم گردانم
و هر که اطاعت من نکند بدوزخ اندازم غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند و جمع
کثیری از حرام زاده کان و یهودان بروی بگروند و همه جهان را مسخر کند الا کعبه
معظمه و مدینه مشرفه و بیت المقدس چون خواهد داخل شود ملائکه بامر الهی با سر نیزه بر او حمله کنند و آن

معظمه رسد حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در زمین مقدسه در بالای کو
که آنرا افیق میگویند و دو جامه مصری پوشیده باشد و هر دو دست خود را بر بالهای فرشته نهاده
عرق از روی مبارکش ریزان شود و نفسش بهر کافری که رسد بمیرد پس پیش حضرت صاحب الامر
آید و آنوقت نماز باشد که روح الله بحضرت صاحب اقتدا کند و با امر آنسرور متوجه حرب دجال شود با حربه
که از آسمان آورده و حمله کند و او بگریزد و خدا تعالی امر کند زمین را که او را بگیرد و نگذارد
که او برود آنحضرت او را بکشد و در پناه هر درختی و هر دیواری و کوهی اصحاب آن ملعون باشند آواز
بلند کنند که در اینجاست بیائید و بکشید و بروایتی دیگر آنست که حضرت مهدی رئیس اهل ضلالت را
بجهنم فرستاد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که قامت دجال هفت گز است و عمامه زرد
دارد و ازرق است و در پیشش دو شاخ است و دهنش بدبو است و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش با
هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد بود و بحضرت خضر بر میخورد و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری
و آنحضرت را شهید میکند تا سه مرتبه و حق تعالی او را زنده میکند و در کتاب کمال الدین مذکور است که مضمون
مختصری از آن اینست که دجال در زمان رسول خدا متولد شد و رسول الله با جماعتی سه مرتبه بخانه
آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسول او بنما و پس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد
پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال این ملعون را خبر داده هرگاه خروج کند و دعوی خدائی
کند کور است و بدانید خدای شما کور نیست و یک چشم نیست و چون خروج کند بر خری سوار باشد که میان دو
گوشش یک فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان صحرانشینان باشند و یهودان
بضرب سنگ مسلمانان را بکشند و اول یهودان بخدائی او اقرار کنند و بطریق مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه
شمشیر بر دجال زد برگشت و بر سر او نشست و بدجال ضرری نرسید حضرت رسالت مرتضی را
طلب فرمود که دجال را بردارد و باصفهان ببرد پس امیر ع دجال را باصفهان انداخت
در دهی که آنرا یهودیه میگویند و از آنجا خروج کند و یک چشم او کور است و چشم دیگر در میان پیشانیست
و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که فرمود بیرون آید دجال و بر خری سرخ سوار است که ما بین

گوشهای

کوشهای او هفتاد گز است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که قحط شدید باشد و هر گام حمارش یک میل
باشد و تابعانش جماعتی‌اند که طیلسانهای سبز میپوشند و گویا طیلسان سبز کسوت یهود است حضرت عیسی
در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبه فیق بقتل میرساند و بروایت شافعی بردهی که آنرا لد گویند و از
مصافات فلسطین او را بقتل میرساند و در روایتی آنکه حضرت مسیح او را در روی صخره بیت المقدس
ذبح نماید علامت ظهور دجال در کتاب خرایج از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که روزی خطبه
میخواندند و بعد از فراغ فرمود سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة ابن صوحان قدرت کرد پرسید
که یا امیرالمؤمنین کی دجال بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علمی است از اسرار مخفیات و شناختنش در
اظهار آن نباشد اما از نشانها و علامتهاست که همه متصل بهم است فوت کردن نماز و برطرف
شدن امانت و رواج یافتن و حلال دانستن دروغ و افراد فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم
نمودن و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت کردن با زنان و سفها در امور عظیم فرمودن
و خون ریختن را سهل شمردن و علم ضعیف باشد و بظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما
خیانت پیشه کنند و قرا فسق را شیوه نمایند و بعلانیه فجور نمایند و ظاهر شود شهادت زور و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار گردد و مصحفها حلی و حلل بهم رسانند و بهتان شایع شود و اثم و طغیان رواج گیرد
و صفهای نماز درهم رفته و بهم پیوسته باشند اما دلها از هم متفرق و دور بود و نقض عهد را سهل شمارند
و خلف وعده را سهل گیرند و شریک باشند زنان با شوهران در تجارت بجهت حرص بر دنیا و آوازها
بلند باشد و کفیل جهات و رئیس قوم رذلترین ایشان باشد و از فجار و فساق تیر رسیده باشند و بتقیه با ایشان سلوک
کنند و تصدیق دروغ کذابان نمایند و کاذب صادق باشد و خاین امین زنان بمردان مانند شوند و
مردان بزنان تشبه جویند مردان بمردان کفایت و زنان بزنان رغبت نمایند زنان چون مردان
بر زینها سوار شوند و در زینها کردند گواهی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند گواهی راست را گوش نکنند
و فتوی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند و عمل دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند گرگان
باشند پوست میش پوشیده دلها از مردار بدبوتر و از صبر تلختر پس شماتت که از آن قسم روزگار خود را

از میان کفّار کشیده چون حدیث طولانی بود بمطلب که ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آنها که میگویند
زنده است ضحاک علوانی مار بدوش که در چاه دماوند فریدون او را حبس کرده هنوز مقیّد و محبوس است که کرد
احمر از بخار دهان آنمار است که بر دوشهای ضحاکست وان کوکرد در قعر چاهست و کسی شود که از
حرارت دهان مار بیرون آورد حق تعالی ضحاک را این عذاب معذّب ساخته دیگر هاروت و ماروت که بهیکل بشر در چاه
بابل معلق اند دیگر سامری است که سامری باشند گویند هنوز در بیابانها میگردد و چون سنخی بود حق تعالی او را در فرستاد
بحضرت موسی که او را کشت بعضی از ایشان مسخ شمر ملعون قائلند که بصورت سگی است و تشنه در بیابانها میگردد
و بعضی این سگ را در حمّام [illegible] در رودخانه لط دیده اند دیگر سیمرغ است که عنقای مغرب است و بدعای
حنظلة ابن صفوان غایب شد دیگر آن شتریست که با عقل ایشان جنازه حضرت امیر را دست و هنوز
در بیابانها میگردند دیگر بچه ناقه صالح است که گویند هنوز در میان کوههای که شام کسانی است ناله میکند و قافله حاج
که از آن راه میروند بسیار از آن میشنوند نعره و آواز بر میدارند که شتران ایشان صدای بچه ناقه صالح را نشنوند که اگر بشنوند همه شتران
بمیرند دیگر اکثر عقلا میگویند که ققنس مرغیست که هزار سال عمر میکند و چون وقت مردنش شود هیمه بسیاری جمع
میکند و بر روی آن می نشیند و ناله میکند و بال بر هم میزند و آتش از بال او بر هیمه میافتد و میسوزد ولادت باسعادت
آنحضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان و بعضی هشتم ماه مذکور گفته اند و در کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه
رمضان واقع شد در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکریست و مادرش ملیکه دختر
یشوعای فرزند قیصر روم از نسل شمعون ابن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب به نرجس خاتون و بعضی گویند
مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت ضعف است در حین وفات والد بزرگوارش پنجساله بود که برتبه
بلند امامت سرافراز گردید احادیث ظهور آنحضرت از طرق عامه که از صحاح سته ایشان استخراج شده
که هر یک از آن صحاح را اهل سنت بمنزله قرآن میدانند بچند حدیث اکتفا میشود الاول نقل ابو هریره
عن النبی انه قال لاتقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه و جبل الدیلم و لو لم یبق یوم لطول الله
ذلک الیوم حتی یفتح بهما الثانی عن ابو هریره قال قلت لرسول الله لکل نبی اوصیاء و سبطین فمن وصیک و سبطاک
فسکت فلم یرد علیّ جوابا فانصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره منی فجعلت ادنوا و اعوذ بالله

من غضب الله

من غضب الله ورسوله قال ان الله بعث اربعة الاف نبی وکان لهم اربعة الاف سبط فو الذی نفسی بیده
انا خیر الانبیاء ووصیی خیر الاوصیاء وان سبطی خیر الاسباط ثم قال الحسن والحسین سبطای من هذه الامة
وان الاسباط کانوا من ولد یعقوب وکانوا اثنی عشر رجلا فان الائمة بعدی اثنی عشر من اهل بیتی علی اولهم
اوسطهم وآخرهم محمد مهدی هذه الامة الذی یصلی عیسی ابن مریم خلفه والا من تمسک بهم بعدی فقد
تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الثالث عن عمر ابن الخطاب قال سمعت انا رسول الله
یقول الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین منها مهدی هذه الائمة من تمسک بعدی بهم استمسک
بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الرابع عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله صلوٰة الفجر ثم
اقبل علینا فقال معاشر اصحابی من احب اهل البیت حشر معنا ومن استمسک بالاوصیاء من بعدی
فقد استمسک بالعروة الوثقی فقام الیه ابو ذر فقال یا رسول الله فکم الائمة بعدک قال عدد نقباء بنی اسرائیل
فقال کلهم من اهل بیتک فقال کلهم من اهل بیتی والمهدی منهم الخامس عن ابی امامة قال قال رسول الله
لما عرج بی الی السماء رایت مکتوبا علی ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی ابن ابی طالب ونصرته به ثم بعده الحسن والحسین ورایت علیا علیا علیا ثلث مرات ورایت محمدا محمدا
وجعفرا وموسی والحسن والحجة اثنی عشر مکتوبا بالنور فقلت من هؤلاء یا رب فقد قرنتهم فی فنودیت
یا محمد الائمة بعدک والاوصیاء من ذریتک السادس عن عائشة قالت کان لنا مشربة وکان
النبی اذا جاءه جبرئیل لقیه فیها فلقیه رسول الله مرة وامرنی ان لا یصعد الیه فدخل الحسین ابن علی
ولم نعلم حتی غشیهما فقال جبرئیل من هذا فقال رسول الله ابنی فاخذه النبی فاجلسه علی فخذه فقال جبرئیل
اما انه سیقتل قال رسول الله ومن یقتله قال امتک قال رسول الله امتی قال نعم وان شئت
اخبرتک عن الارض التی یقتل بها فاشار جبرئیل الی الطف بالعراق واخذ تربة حمراء فاراه
ایاها فقال هذا من تربة مصرعه فبکی رسول الله فقال جبرئیل لا تبک فسوف ینتقم الله منهم بقائمکم
اهل البیت فقال رسول الله حبیبی جبرئیل ومن قائمنا اهل البیت فقال هو التاسع من صلب الحسین
وسماه عبده علیا خاضع لله خاشع ثم یخرج من صلب علی ابنه وسماه عبده محمد قانتا لله ساجدا

ثم يخرج من صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفر انا طقا عن الله صادقا في الله ويخرج من صلبه ابنه
وسماه عبده موسى واثق بالله محبب في الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علي الرضي
بالله وداعي الى الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد المرغب في الله والذاب عن
حرم الله ويخرج من صلبه ابنه سماه الى الله ويخرج من صلبه ابنه كلمة الحق ولسان الصدق ومظهر الحق
حجة الله على بريته اعينه فيظهر الله به الاسلام واهله ويخفى به الكفرة واهله السابع من
خوارزمي باسناده عن سعد ابن بشير عن علي ابن ابي طالب قال قال رسول الله انا
وارد كم وانت يا علي الساقي والحسن الرايد والحسين الامر وعلي ابن الحسين الفارط ومحمد ابن
علي الناشر وجعفر ابن محمد السابق وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين وقامع المنافقين
وعلي ابن موسى زين المؤمنين ومحمد ابن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم وعلي ابن محمد خطيب شيعته ومزوجهم
الحور العين والحسن ابن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي شفيعهم يوم القيمة حيث
يوذن الا لمن يشاء ويرضى الثامن نقله ابو داود والترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى ابن ابي
سعيد الخدري قال سمعت رسول الله يقول المهدي مني اجلاء الجبهة اقنى الانف يملا الارض
قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل قال اتيت ابا سعيد الخدري فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم فقال الا تحدثني بشيء سمعته
من رسول الله في علي وفضله قال بلى اخبرك ان رسول الله مرض مرضا نقه منها فدخلت فاطمة
تعوده انا جالس عن يمين رسول الله فلما رأيت رسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدها
فقال لها رسول الله ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع
على الارض اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصيا اما علمت
انك بكرامة الله اياك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما فضحكت واستبشرت قال لها رسول الله
ان تزيدا مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وال محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب الله ورسوله وحكمته
وزوجته وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف يا فاطمة انا اهل البيت اعطينا ست خصال لم

[illegible]

يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الآخرين خيرنا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو
بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة ابن ابيك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدي هذه الامة قال ابو
عبد الله محمد ابن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب الجرح والتعديل العاشر اخرجه
ابو داود بسنده في صحيحه يرفعه الى علي ابن ابي طالب قال قال رسول الله لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله
رجلا من اهل بيتي يملأ الارض عدلا كما ملئت ظلما وجورا الحادي عشر ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه يرفعه بسنده
الى ام سلمة زوج النبي قال سمعت رسول الله يقول من ولدي من عترة فاطمة الثاني عشر ما رواه القاضي ابو محمد
الحسين ابن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح السنة اخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد منهما بسنده في
صحيحه ابو هريره قال قال رسول الله كيف انتم اذا انزل فيكم وامامكم منكم الثالث عشر ما اخرجه ابو داود والترمذي
بسنديهما في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما بسنده الى عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله لو لم يبق من الدنيا الا يوم
واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلا من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا
كما ملئت ظلما وجورا الرابع عشر ومنها في رواية اخرى ان رسول الله قال يلي رجل من اهل بيتي يواطئ
اسمه اسمي هذا عن ابي داود والترمذي الخامس عشر ما نقله ابو اسحق احمد ابن محمد الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده
الى انس ابن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة وانا وحمزة وجعفر وعلي والحسن
والحسين والمهدي السادس عشر ما نقله صاحب كتاب فصول المهمة وكشف الغمة عن ابي داود
قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي قال ابن طلحة
وصاحب الفصول المهمة قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف ابن محمد الكنجي الشافعي من كتاب البيان
من اخبار صاحب الزمان من الدارقطني على كون المهدي حيا باقيا منذ غيبته الى الآن ولا امتناع
في بقائه كبقاء عيسى ابن مريم والخضر والياس من اولياء الله وبقاء الاعور الدجال وابليس اللعين
من اعداء الله وهؤلاء ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة واز اصحاب اينكه احاديث مهدي را ذكر كرده اند
عبد الله ابن عباس وعبد الله ابن مسعود وابو سعيد الخدري وابو ذر الغفاري وسلمان الفارسي وسمرة
وجابر ابن عبد الله الانصاري وانس ابن مالك وابو هريره وعمر ابن الخطاب وزيد ابن ثابت

و زید ابن ارقم و ابو امامه و واثله ابن اسقع و ابو ایوب انصاری و از زنان حضرت فاطمه و ام سلمه روایت نموده‌اند
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول
فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که
حاکم و عادل باشد پس صلیبهای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان
بغیر از اسلام چیزی قبول نکند پس گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما پسر مریم و
امام شما از شما باشد و در صحیح از جابر مرویست که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من
مقاتله خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود که فرود آید عیسی ابن مریم پس امیر ایشان
خواهد بود بگوید بیا تا با تو نماز کنیم او گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است
و حافظ ابو نعیم احمد ابن عبد الله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی
جمع نموده است در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده اند بحذف اسانید چنانچه می‌آید اول
ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی هادی از امت من خواهد بود و اگر
عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال تنعم خواهد کرد در زمان او خلایق تنعمی که هیچ
بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد از آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره نخواهد کرد زمین هیچ علف و دانه را
دویم بسند مذکور از آنحضرت منقولست که فرمود مملو خواهد گشت زمین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از عترت
من برخواهد آمد و دنیا را پر از راستی کند و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال
سیم بسند مذکور از آنحضرت منقولست که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از
اهل بیت من که مملو سازد زمین را از عدل و داد چنانچه مملو شده باشد پیش از آن مدت هفت سال چهارم
زهری از علی ابن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول خدا روزی فاطمه را گفت المهدی من ولدک
پنجم علی ابن هلال از پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی که دنیا را وداع می‌نمود
دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته بود و میگریست پس گریست تا آواز گریه‌اش بلند شد و رسول خدا
سر بر طرف او برداشته فرمود ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا میگریاند پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعد از تو

و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس و عبد الله ابن عمر و ابن الحصین و سعد ابن مالک و ... ابو سعید خدری انصاری

میترسم که خلق عالم ترا فراموش نمایند و با جور و ستم روا دارند پس رسول خدا فرمود یا حبیبی مگر ندانستی که حق
تعالی نگاه کرد نگاه کردنی و اطلاع یافت اطلاع یافتنی که برگزید از جمیع اهل زمین پدر تو را و او را برانگیخت
برسالت و بعد از آن توجه دیگر فرمود و اختیار نمود از جمیع اهل عالم شوهر ترا و بمن وحی نمود که ترا باو عقد کنم
ای فاطمه ما از اهل بیتیم که حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما هیچکس را نداده است و بعد از ما
هیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم پیغمبران ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین نام دارم و اکرم المرسلین
و دوستترین جمیع مخلوقاتم و پدر توام دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا و دوستترین جمیع مخلوقات است نزد حق
تعالی و او شوهر تست دیگر شهید ما بهترین شهداست و دوستترین همه نزد حق عز و جل و او حمزة ابن عبد
المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که آن هر دو پسران تو حسن
و حسین اند که هر دو سید و بهترین جوانان اهل بهشتند و بخدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که ازین
دو سبط خواهد بود مهدی آخر الزمان این امت در آنوقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر
گشته خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده نه هیچ بزرگی رحم نماید کودکی را و نه کوچکی رعایت تعظیم و توقیر
بزرگان نماید و در آنحال برانگیزاند حق تعالی از این هر دو آنکسی را که قلعهای ضلالت و گمراهی را
بگشاید قفل از دلهای غفلت دار بردارد و براه دین در آید چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای
نور دیده من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عز و جل بتو از من و از همه کس رحیم تر است و مهربانتر
بجهة نزدیکی که ترا با من هست و بواسطه وقتی که ترا در دل من هست به تحقیق که تزویج نمود حق تعالی
ترا با زوج تو در حالی که حسبش عظیم تر و منصبش عزیز تر و بر رعیت رحیم تر و باحکام دانا تر و در حکم کردن
عادل تر و با پنهامن از حق تعالی درخواسته ام که تو اول کسی باشی از آنان که بمن ملحق خواهند شد
از اهل بیت ششم حذیفه از عبد الله ابن عمر روایت کرده است که گفت از آنحضرت شنیدم که
فرمود مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آنرا کرعه گویند هفتم حذیفه روایت کند که آنحضرت فرمود
بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد همچو ستاره
پر نور و درخشنده هشتم حذیفه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مهدی موعود از فرزندان من

خواهد بود که رنگ وروی او رنگ مردم عرب باشد وجثه وجسم او مثل اولاد بنی اسرائیل و بر طرف راست
روی او خالی باشد که گوئی ستاره ایست نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از ظلم وجور
پر شده باشد وراضی باشند بخلافت او اهل زمین واهل آسمان ومرغان در میان زمین نهم ابو سعید از
آنحضرت روایت نموده است که فرمود مهدی از ما و از اولاد ما خواهد بود و از جمله علامتهای او کشادگی
وپیشانی نورانی دهم ابو سعید از آنحضرت روایت کرده است که فرمود مهدی موعود از ما و از
اهل بیت است مردی خواهد بود از امت من که او را بینی کشیده خوش اندام خوش نما بوده باشد و زمین را
از عدل پر خواهد ساخت بعد از آنکه پر از جور شده باشد یازدهم ابو امامه باهلی از آنحضرت روایت نموده که میان
شما و اهل روم چهار فتنه ومصالحه خواهد بود بر دست مردی که از اهل هرقل باشد یعنی خواهد آمد یکی از حضار مجلس برخواست
گفت یا رسول الله امام در آن روز که خواهد بود فرمود امام خلق مهدی خواهد بود و نورانی باشد و در طرف راست او خالی
سیاه دو عبای قطوانیه که آن دوست در جوف کوفه پوشیده باشد و او را مشابهت مردان بنی اسرائیل باشد گنجها را
از زمین بردارد و شهرهای شرک و کفر را فتح نماید دوازدهم عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت روایت نموده که فرمود
مرد را برمی انگیزد حق تعالی از عترت من و ذریت من از نشانهای فرق الثنایا یعنی دندانهای پیش او از هم
جدا و اجلی الجبهه باشد یعنی پیشانیش کشاده باشد و روی زمین را از عدل پر خواهد کرد و مال را در بذل و قدری نباشد
و بهر کس بقدر استحقاق میدهد سیزدهم ابو امامه از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خطبه میخواندند
در اثنای دجال را فرموده گفت که فتنهای خود را بیرون خواهند جست چنانچه کوزه کثافت آهن را و آن روز را
روز خلاص نام خواهد بود ام شریک برخواسته گفت یا رسول الله در آن روز عرب در کجا خواهد بود دجال ایشان
چون میشود آنحضرت فرمود که اکثر ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند در مدینه از ایشان کمتر خواهد بود امام خلق در
آن وقت مهدی است که او مرد صالح است از ذریت من چهاردهم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت نموده
که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی از امت من بر میانگیزاند برای مردمان حق تعالی ظاهر و باطن امت را
در زمان او بعیش و تنعم خواهند گذرانید و چهارپایان را آب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد روئیدنی
که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چندانکه باید و شاید و فقیری در عهد او نمیماند پانزدهم ابن عمر

روایت

۲۱۱

روایت کنند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی در حالتی که ابری در سر او سایه انداخته باشد
و منادی در آن ابر ندا کند که این مهدی خلیفه حق تعالی است زنهار که تابع او شوید و فرمان برید او را و مخالف او
جایز ندارید بشارت دهم ابن عمر از آن حضرت روایت نموده که فرمود مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا
میکند که این مرد مهدی است در راه نماینده زنهار که تابع شوید او را هفتم ابو سعید از آنحضرت روایت نموده
که فرمود بشارت میدهم شما را بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت در وقتی که اختلاف و شورش در میان
مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از او
ساکنان زمین و آسمان قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بسویت هر صاحب حقی را حق او در رسانید هشتم ابن عم
کعید از آنحضرت شنیدم که میفرمود قیامت قائم نخواهد کرد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را
که نام او نام من باشد مملو کند زمین را از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم نوزدهم از حذیفه یمانی مرویست
که آن حضرت فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حق تعالی البته برخواهد انگیخت در دنیا مردی را که نام او نام من باشد و خلق او و کنیه
خلق من باشد کنیت او ابا عبد الله باشد بیستم از ابن عمر مرویست که گفت رسول خدا فرمود که دنیا آخر نشود تا آنکه
حق تعالی برانگیزد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل
و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور بیست و یکم از ابو سعید خدری منقولست که آنحضرت فرمود که زمین
از ظلم و دشمنی پر شود بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را از عدل و راستی کند چنانچه پر از ظلم
و دشمنی شده باشد بیست و دوم زبیر عوام از آنحضرت روایت نموده که گفت شنیدم از آنحضرت که گفت ظهور
خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و خلق او با خلق من زمین را از عدل و راستی پر کند
بیست سیم ابو سعید از آن حضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را اختلافی و انقطاعی بهم رسد
و فتنها ظاهر شود و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را برطرف کند و اختلافها را باتفاق
بدل کند و او را عطاها و بخششها موافق عدل و عدالت باشد بیست و چهارم ابو سعید خدری از آن حضرت
روایت کرده که فرمود بیرون میآید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حق تعالی
برکتهای خود در ابجهة او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور عمل کند بهمین طریق

هفت سال انسانی که بجهة او مقرر شده و نزول کند در بیت المقدس بیست و پنجم ثوبان از آنحضرت روایت نموده
که هرگاه دیدید که رایتها و علمهای سیاه از طرف خراسان میآید رو بآو کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجا
بیست و ششم ابن عباس روایت نموده که در خدمت آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند و چون
چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیدهای مبارکش گردانید پس ایشان گفتند یا
رسول الله چرا همیشه از شما چیزی می‌بینیم که مکروه میداریم آنحضرت فرمود بدرستی که ما از اهل بیتیم که اختیار
کرده است خدا آخرت را از برای ما و برگزیده است از آنجهة ما بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها
و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با ایشان
علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ گیرند تا چون خواهند
که حق را به ایشان تسلیم نماید قبول نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو سازد زمین را
از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شماها که دریابد القوم را بجانب ایشان
شتابد و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا بسینه و زانو اگرچه راهش بر روی برف باشد بیست و هفتم حذیفه
روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای بر این امت از پادشاهان جبابره که چگونه خواهند
کشت و خواهند ترسانید کسان را اگر اطاعت ایشان نکنند مومن متقی در آنحال بزبان با ایشان خواهد
ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهد بود تا چون حقتعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را عزیز دارد
جبار را از اینکه دیگر گرفتار کند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد شده باشد بصلاح باز دارد پس خطاب بمن کرده
فرمود ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یکروز که البته حقتعالی دراز میکند آن روز را تا آنکه مالک شود
و حاکم شود بر دنیا مردی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بر دست او جاری باید تا اسلام ظاهر شود
و کفر برطرف گردد حقسبحانه و تعالی وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حقتعالی سریع الحساب است بیست و هشتم
ابوسعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود نعمتی خواهند کرد امت من در زمان مهدی تا آن روز
از اولاد آدم آن چنان نعمتی نکرده باشد آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین در شکم
خود هیچ روئیدنی نگاه ندارد بلکه همه را بیرون خواهد داد بیست و نهم انس ابن مالک روایت کرده است که آنحضرت

از رسول خدا شنیدم که ما از سادات اهل جنتیم و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان معجز بیان
آورد که آن منم و برادرم علی و عم من حمزه سید الشهدا و پسر عم من جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین
و مهدی هادی از اولاد حسین حق سی ام ابو هریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود
اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید
سی و یکم ثوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در آخر الزمان فتنه پیدا خواهد شد تا آنکه سه کس از
یک پدر در سر خلافت کشته شود و هیچیک نرسد و بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند
که هیچ قومی نکرده باشند در آنوقت خلیفه خدا مهدی ظاهر شود هرگاه بشنوید که مهدی خروج کرده بشتابید و با او
بیعت نمایید که او خلیفة الله مهدی است سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که رایات
سیاه از جانب مشرق پیدا شوند که گویا دلهای ایشان قلعهای آهن است کسی که بشنود که آن دولت
روآورده اند باید بشتابید و متابعت و متابعت ایشان نمایید و اگرچه رفتن بر زانو باشد در روی برف
سی و سیم در مسند خود امیر المؤمنین روایت نموده که آنحضرت فرمود گفتم یا رسول الله از ما آیا آل محمد خواهد
بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله فرمود بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه این دین را بما عطا
کرده است ختم آن نیز بما خواهد بود و از ما خواهد بود چنانچه مردمان بسبب ما از شرک و کفر خلاصی یافتند برکت ما
از فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب حق تعالی الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه دوری افتاده باشد
بجهة فتنها و فسادها چنانچه الفت و برادری داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهة شرک
سی و چهارم عبد الله ابن مسعود روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب که البته
حق تعالی دراز خواهد کرد آن شب را تا مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من
و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت
کند مالها را در میان مردم بسویت و برادری خواهد گردانید حق تعالی برکت او دلهای مردم را غنی و بیم فقر
و درویشی را از دلها بدر خواهد کرد و او مالک زمین خواهد بود تا هفت سال یا نه سال چیزی در رنج بعد از او نخواهد بود
و تعیش و نعمی خلقرا خواهد بود مثل آن ندیده و نشنیده باشند سی و پنجم ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که گفت

شنیدم که قیامت قایم نمیشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه را با جبل و دیلم را فتح نماید
و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که الله حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شرک را جمیعا فتح نماید و از شرک اثری
در روی زمین نماند سی و ششم قیس ابن جابر از پدرش نقل میکند که آنحضرت فرمود زود باشد بعد از من
خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره پس بیرون آید از اهل بیت من مردی که مملو کند
که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از ظلم و جور و ستم سی و هفتم ابو سعید روایت نموده
که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پی سر او عیسی ابن مریم بعد از آنکه خروج کند و عیسی از
آسمان نزول کند سی و هشتم جابر از آنحضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی ابن مریم پس میگوید امیر قوم که
مهدیست عیسی را که بیا با هم نماز کنیم پس عیسی میگوید بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیرست و این از کرامتی است
که حق تعالی باین امت عطا کرده است و در پی سر آن حضرت نماز میکند سی و نهم محمد ابن ابراهیم از ابو جعفر منصور
دوانقی از جدش عبد الله ابن عباس نقل کرده که در خدمت آن حضرت بودم و شنیدم که فرمود ضایع نخواهد
ماند و هلاک نخواهد شد قومی و امتی که من در اول و عیسی ابن مریم در آخر و مهدی وسط ایشان بوده باشد
چهلم سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است تمت الاحادیث
و ائمه معصومین شیعیان را امر فرموده بصبر و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور از عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک و ملازمت آنحضرت زیرا که فتنهای عظیم در ظهور
آنحضرت بهم رسد و خلق بسیار از دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آنحضرت
که چرا غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت متصورست بسند معتبر منقولست که حضرت
زکی خالص حسن عسکری نوشتند بشیخ علی ابن بابویه قمی رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم پناه میگیرم بخداوند عالم
و سپاس و ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزکارانست و آتش جهنم از برای
ملحدان و میل کنندگان از حق بباطل است و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستمکاران و نیست خدائی مستحق
معبودیت مگر الله که سزاوار پرستش و بندگیست و بهتر آفرینندگان اما بعد بدرستی که ترا وصیت میکنم ای شیخ
من و محل اعتماد من ابی الحسن علی قمی توفیق دهد ترا خدا و برساند به خشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزند صالح

دیانه

وشایسته پرهیزکاری وترسیدن از خدا وبپای داشتن نماز ودادن زکواة واجبی بدرستی که خدای تعالی قبول
نمیکند از کسی که زکواة ندهد وصیت میکنم ترا ببخشیدن گناهان وفروخوردن خشم وغیظ وصله رحم کردن ومواسات
کردن اموال خود با برادران وسعی کردن در حوایج ایشان در دشواری وآسان وحلم نمودن نزد جهل وتفقه
در امر معروف ونهی از منکر بدرستی که خدای تعالی گفت وعالیست لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس واجتناب نمودن از فواحش همه وبر تو باد بنماز شب که کسی که سبک شمارد سبک
گرداند نماز شب را از ما نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من وامر کن جمیع شیعه را تا آنکه عمل کنند
وبر تو باد بشکیبائی وصبر وانتظار کشیدن فرج پس بدرستی که پیغمبر فرموده است بهترین اعمال است انتظار
کشیدن فرج است وهمه شیعیان ما در حزن واندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من که پر کند زمین را
از عدل وداد بعد از آنکه مملو باشد از جور وستم پس صبر کن ای ابوالحسن علی وامر کن جمیع پیروان مرا بصبر
بدرستی که زمین از خداست میراث میدهد بکسی که میخواهد وعاقبت از پرهیزکاران است وسلام بر تو باد
وبر همه شیعیان ما ورحمت خدا وبرکتهای او واسامی وکلای آنحضرت وجماعتی که دیده بودند بسند صحیح
مرویست که امام حسن عسکری آنحضرت را بخواص شیعیان خود نمود واز آنحضرت مسایل می پرسیدند
وآنحضرت مسیح وار جواب ایشانرا میداد ومشکلات ایشانرا حل میکرد تا مدت هفتاد وسه سال آنحضرت بشیعیان
توقیعات میفرستاد وکلای آنحضرت بشیعیان میرسانیدند واین هفتاد وسه سالرا غیبت صغری میگویند وحال
غیبت کبری آنحضرتست ووکلای ثابت الوکاله آنحضرت چهار نفر بودند اول ایشان عثمان ابن سعید عمری است که حضرت
امام حسن عسکری او را وکیل گردانید وبعد از آن پسرش محمد وکیل بود وچون وفات محمد ابن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار از اکابر
شیعه بر سرش حاضر شدند وگفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین ابن روح
نوبختی است وچون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من علی ابن محمد سمری وکیل است وچون
علی ابن محمد را وفات نزدیک شد علما واکابر شیعه باو گفتند که بکسی وصیت نما در جواب گفت که لله الامر وهو بالغه
وبکسی وصیت نکرد وایشانرا خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود وآن در سنه سیصد وبیست ونه هجری بود
که وفات یافت وهر که بعد از سمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانند واز آنجمله [illegible]

منصور حلاج کرده اند که ادعای وکالت میکرد و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج
بقم آمد در پیش امیان و کم عقلان وکالت حضرت صاحب الامر مینمود تا اینکه علی ابن بابویه قمی بوی آزار
بسیار رسانید و اورا از قم اخراج نمود و روایت کرده است علی ابن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمه
از محمد ابن ابی عبد الله کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات بیرون آمده است
و بعضی وکلا بودند این است از بغداد عمری بود و پسرش و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از
اهل اهواز محمد ابن علی ابن مهزیار و از اهل قم محمد ابن اسحق و از اهل همدان محمد ابن صالح و از اهل ری
دو مرد اسدی و شامی و از آذربایجان قاسم ابن علا و از نیشابور محمد ابن شاذان و از غیر وکلا
که آنحضرت را دیدند و دلایل امامت آنحضرت برایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم
ابن ابو حلیس بود و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون القزاز و ابو القاسم ابن رئیس و ابو
عبد الله ابن فروخ و مسرور طباخ و موالی ابی الحسن و احمد و محمد پسران او و اسحق کاتب از بنی نوبخت
و صاحب القرا و صاحب صره مختومه و حاجز و شاد ربان و از بصره ابو الادیان و از همدان محمد ابن کشمرد و جعفر ابن
حمدان و از دینور حسن ابن هرون و احمد برادرش و ابو الحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره
زیدان و از قم حسن ابن نضر و محمد ابن محمد و علی ابن محمد ابن اسحق و پدرش حسن ابن یعقوب و احمد ابن
اسحق و سعد ابن عبد الله و از اهل ری قاسم ابن موسی و پسرش و پسر هرون و صاحب الحصاة و علی ابن
محمد و محمد ابن یعقوب کلینی و ابو جعفر الرفا و از قزوین مرداس و علی ابن احمد و از فارس دو مرد بودند و
ایشان نام ایشان نکرده و از شهرزور ابن خال و ماز میگوید از فارس مجروح و از مرو صاحب الف دینار و
صاحب المال و رقعه بیضا و ابو ثابت و از نیشابور محمد ابن شعیب ابن صالح و از یمن فضل ابن یزید
و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و الشمشاطی و از مصر صاحب الولدین و صاحب المال و ابو رجا
و از نصیبین ابو محمد ابن الوجنا و از اهواز حصینی عدد سیصد و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر
میشوند موافق احادیث بسیار بلکه اجماعی شیعه است که جمعی از بزرگان مومنان که مرده اند در زمان آنحضرت
زنده میشوند و جمعی از خاصان شیعه که زنده اند بخدمت آنحضرت حاضر میشوند و منکرین و منکر متعه و منکر

حج تمتع مع طواف نساء کافرست در مذهب شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس و بروایت دیگر اسمعیل صادق الوعد پسر حزقیل این بخنفر حاضر میشوند و بروایت مشهوره بسیار همه انبیاء حاضر میشوند تا آدم و چهار تن از فرزندان حسن بن علی و چهار تن از مکه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مثل آن از بنی غزوه و سه نفر از بغداد و چهار کس از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت تن و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت از بصره و مثل آن از دیلمان و مانند آن از گیلان و هفت نفر و دوازده تن از طالقان و مثل آن از کوهستان و شش نفر از ناحیه بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از مولید و سه نفر از مرو و پنج نفر از هند و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار نفر از نیشابور و دوازده تن از سبزوار و هفت نفر از طوس و ناحیه آن و سه نفر از دامغان و چهار نفر از خار و چهار نفر از کوه پایه و چهار نفر از مصر و هفت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر از کوش که از جمله سیصد و سیزده تن باشند که از میان رختخواب خود گم شوند و بخدمت حضرت حاضر شوند و بروایت دیگر آن جماعت زنده شوند و در خدمت آنحضرت روند سلمان فارسی و مقداد و اسود و ابو در و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه ابو دجانه انصاری و حذیفه ابن یمانی و جابر و دیگر صحابه عظام از جمله سیصد و سیزده تن اند مکان آنحضرت در ایام غیبت بطریق مخالفان و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الامر ساکن است کرعه است و بطریق دیگر دو شهر در مشرق و مغربست که ماوراء الاقلیم است و نام یکی جابلسا است و نام دیگری جابلقا است و در کتاب نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الامر در جزیره ایست از جزایر مغرب که آنرا علمه خوانند و هر یک از اولاد ذکور آنحضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و عبد الرحمن سلام الله علیهم در جزیره از جزایر حاکمند و نام آن جزایر این است نامعه مبارکه صحیحه خضریه و بیضاویه و ذیدیه و مسکن آنحضرت در جزیره ایست که آنرا کاتله میگویند و زوجه آنحضرت از دختران اهل بیت است و دو انگشتر در دست مبارک آنحضرت یکی از حسن ابن علی و نقش آن الله واثق برحمتک است و یکی از حضرت امام حسین است

ونقش آن انا مستجیر بابان الخائفین است و مؤید این قول است آنکه شهری هست حرین نام سید صالحی
شیعه از مردم آن ولایت گفت که ما در مکه بودیم و شخصی را دیدیم که در بازار منی میگردید و زری در دست داشت
و میخواست که چیزی بخرد کسی آن زر را نمیگرفت بدو گفتم ترا چه حالتست گفت چند درهم دارم کسی از من نمیگیرد
چون کنم گفتم بنمای چون نگاه کردم سکه آن این بود الله ربنا و محمد نبینا و المهدی امامنا پرسیدم تو از کجائی
گفت از بلاد مغربم در میان دریای خضر ما را پادشاهیست مهدی نام و این سکه بنام مبارک اوست
که [illegible] و عمر بسیار دارد و من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است نگذشت طلب کردید و گفت
حرف مزن اگر تو شیعه میدانی که کیست من از آن دراهم الله یعلم نه بود یا ده ستدم و دراهم شامی در عوض دادم
و چون بولایت آمدم هر یک برسم تبرک از من بردند و فرنگی جدید الاسلام که طبیب بود می گفت من در اکثر جزایر
دریای خضر سیاحت و تجارت میکردم تا بجزایر اکثر جزیره که میرسیدم در میان دیده بان نظر میکردم شهری میدیدیم
عظیم و وسیع و همه اهل الشهر ما عریان بودند و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم بر میآمدند و داد و ستد میکردند
و گاه بود تشخیص میکردم از دور مردی را که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ موست و چون نیک ملاحظه میکردم
اثری از او نمیدیدم و علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی قمی نقل میکند که سید علی ابن قماق که جد
پدر او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهور بود حکایت کرد پیش از این به پنج سال با جماعتی در دریای شام
بودم ناگاه کشتی پیدا شد به نظر یق کشتیهای ما چون نزدیک رسیدیم احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب
یکماه است که در دریا راه گم کرده اند و به آب و نان نرسیده اند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دین هستید چون معلوم
کردند که از اهل اسلام اند خوشدل شدند اما محزون بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثنی عشریم یکبارگی
رام شدند و با ما بکنار خشکی بر آمدند و گمان ایشان شد که مخالف در این ولایت نهان شده پس بیرون آمدند و نماز
ظهر را بجماعت گذاردند و دراهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه مبارک آن دراهم بنام مبارک
امام مهدی بود ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود با منافق دیگر میگفت که این جماعتی که می بینی
رافضی اند اگر این دراهم را در ولایت شام بدر میآورند ایشان را ایذای بلیغ میفرمایند مردمان چون این
سخنان شنیدند لشبث ایستادند فی الحال بکشتیهای خود سوار شدند و از همان راه که آمده بودند مراجعت کردند

[illegible]

دستند

وسید مشار الیه فرمود که هنوز پیش پدر و اقربای من از ان چهار رکعه باقیست و در کتاب اربعین محمد ابن
علی العلوی الحسینی بود بسندی که متصل است بمحمد ابن یحیی الانباری روایت کرده است که گفت
در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینة الاسلام در نزد سعید عالیشان عون الدین ابن
یحیی ابن هبیره مرا با جمع کثیری بضیافت طلبید و بعد از ان جمعی از خواص را امر بتوقف نمود و بصحبت
مشغول شدند باران باریدن اغاز نمود که از انجا حرکت توانند کرد و از هر در سخن میگفتند و از هر باب
حکایت درمیان بود تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب الاتفاق از اول مجلس تا اخر در پهلوی
وزیر مرد عزیزی باوقار و تمکین نشسته بود که در این مدت او را ندیده بودم و وزیر در کمال ادب سلوک میکرد با او در مقام
توقیر و احترام بود و چون حرف مذهب درمیان آمد وزیر گفت جمع قلیلی اند شیعه و در نظر دیگران خوار و ذلیل
و اهل سنت جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبار و آن مرد عزیز خواست که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل
حقیقت و قلت دلیل بطلان مذهب نیست بوزیر گفت اطال الله بقاک اگر رخصت باشد حکایتی که برای من
واقع شده و برای العین مشاهده نموده ام معروض دارم و الا ساکت باشم وزیر تاملی کرد و گفت بفرمائید
تا منتفع شویم گفت بدانید که نشو و نمای در شهری بود که آن شهر در غایت عظمت عظیم است چنانکه هزار و دویست
ضیاع و قریه دارد و در نسبت مردم آن شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصیری مذهبند و در بحر و در خشکی بسیار است
و صحاری آن که منتهی به نوبه و حبشه میشود و عدد خلقش را کسی نمیداند بغیر از خدا و همه نصاری اند و سکان جزیره
و نوبه که آن نیز حدی ندارد و همه نصرانیند بملت عیسی و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش اینها همچون عدد بهشتیان
بنسبت بدوزخیان و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز ند چنانکه بر شما ظاهر است بعد از ان
خواست که بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل است بر حقیقت سنی اکثر شیعه از سنی بیشتر است گفت قبل از این
به بیست و یکسال با پدرم بغرض تجارت از مدینه ماهیه بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم و قائد یعنی
بموجب خدا کشتی انجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد مار کشیده بجزیره رسانیدند از انجا گذشته
گشتیها بر ساتیق و مدینه عظیم پر اشجار و انهار رسانید و چون از ناخدا سوال کردیم گفت والله من
همچون شما انجا ندیده ام و نه از کسی شنیده ام چون بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت زینت

و آب و هوا در کمال لطافت و مردم در نهایت پاکیزگی و نظافت نامش پرسیدیم گفتند شهر
زهره نام از آنجا از راه دریا ده روزه راه و از راه صحرا یکماه پای تخت سلطان آنجاست گفتیم عمال و گماشتگان
حاکم کجا باشند که اموال را ببینند عشر و خراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر هست بیائید بجا
خراج خود را بدو بدهید بخانه حاکم ببرند و ما را بخانه حاکم دلالت کردند چون در آمدیم دیدیم مردی صوفی صفت صاحب سیرتی
در زی صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی بر دوش افکنده دوات و قلم در پیش خود نهاده کتابت میکرد سلام کردیم جواب
مرحبا گفت و اعزاز و اکرام نمود صورت حال را تقریر کردیم گفت بشرف اسلام رسیده اید یا نه گفتیم بعضی ما مسلمانیم و بعضی
بر دین موسی و عیسی تمام اند گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان تا تحقیق مذهب ایشان شود پس یهود جزیه خود را
و مرا و سه نفر دیگر نصاری را داد و یهودان نه نفر بودند جزیه خود را دادند پس استکشاف حال مسلمانان کرد
چون بیان عقیده خود کردند نقد معرفت ایشان بمحک امتحان تمام عیار نیامد فرمود که شما در زمره اهل اسلام
نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمید و مال شما بر مؤمنان حلال است که ایمان بخدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا
تا صاحب الامر مولای ما ندارید و در زمره مسلمانان نیستید و داخل خوارجید مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را
در معرض تلف دیدند بجیب تفکر فرو برده بعد از تامل بسیار استدعا نمودند که احوال را بسلطان نوشته التماس عنایت نماید ما را بطاهره
فرستند شاید فرجی بکار رو نماید قبول نمود و فرمود بطاهره روند و این آیه را خواند لیهلک من هلک عن بینة
و ما ایشان را بجهة گذشته تنها خواهیم گذاشت و کسی بآن مسابق علیم الحال او همراه است از آن شهر کشتی و معلم گرفته روانه
شدند روز چهاردهم بطاهره رسیدیم عرصه دیدیم جنة عرضها السموات والارض آیتی بود در آن ادخلوها
بسلام آمنین کلمه بود درباره این چون آن زندگانی خوش هوایش فرح افزا چون ایام جوانی در کنار دریا واقع شده نهر بسیار
در آن جاری گرگان و گوسفندان باهم در دشتش بسیار و دد و دام و سباع و هوام او را از ما نه از کسی رمیدی و نه ضرر
بکسی رسانیدی شهر عظیم در فراخی و وسعت چون جنات نعیم بازارش پر و امتعه بیشمار مردمش بهترین خلایق روی زمین همه
بر تقوی و امانت و دیانت هم قرین اگر کسی مزرع و کیل چیزی خریدی خود متعرض او شده حق خود بر داشتی و دروغ و لغو و غیبت
در میان ایشان نایاب همه کارشان محض قربة و از برای ثواب چون مؤذن بانگ نماز گفتی همه در مسجدها
حاضر و بعد از فراغ بکسب و کار خود ناظر ما جمع غریبان را چنان تعجبی از آن وضع غریب رو داده بود که تمام

در حیرت بودیم جمعی ما را رهنما شدند بقصری در میان باغی پر اشجار و انهار در آوردند جوانی را دیدیم در لباس سلطان
بر مسندی نشسته و جمعی با ادب در خدمت آنها کمر بسته تا رسیدن مؤذن بانگ نماز گفت و آن جوان پس از مردم
سلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند و بجانب ما التفات نمود
که تازه وارد شده اید فرمودیم بلی ما را دلداری نموده و مرحبا گفت و از سبب ورود پرسید احوال گذشته را معروض
داشتیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان کرده فرمود که مسلمانان چندین فرقه اند در ان میان شخصی بود
روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود نمود فرمود که ازین جماعت کدام با تو متفق اند
گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان ابن ثابت نام دارد که او مالکیست خواهست او را بر او بحجت
دلالت کنند گفت شافعی باجماع قایل و عمل بقیاس کنند بلی ای صاحب الامر چون مردمان او را بجهان
نام بردند فرمود ای شافعی آیه مباهله را خوانده و مبدأ آن گفت بلی فرمود بخوان که قل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم تا آخر فرمود که ای بنص قرآن که در سلک اصحاب کساء اند بغیر از رسول مصطفی
و مرتضی و حسن مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری بود روزبهان گفت نه یا صاحب الامر
والله این آیه نازل نشد مگر در شان ایشان و با ایشان مخصوص بود و غیر ایشان و بعضی از آیات دیگر در احادیث
پاک فصاحت زبانی و لطافت بیانی اداکرد که حضار مجلس را دیده گریان و سینه ها سوزان شد شافعی
گفت اغفر اغفر یا صاحب الامر نسب عالی را بیان فرمائید و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت
بنمائید فرمود من طاهر بن محمد ابن الحسن ابن علی ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن
علی بن ابیطالب که در شان او نازل شده وکل شیء احصیناه فی امام مبین و الله که در آیت العالمین
از امام مبین بیت الاحضرت امیرالمومنین و قائد الغر المحجلین که خلیفه بلافاصله خاتم النبیین است و بحکم ... شد
که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود بغیر از شاه ولایت و خط ایوان عدالت و هدایت و کرامت
و کرمه ذریته بعضها من بعض در شان ماست و حق تعالی ما را باین مرتبه عالیه اختصاص داده پس فرمود ای شافعی ما
از اهل بیت رسولیم و مراد از اولی الامر مائیم روزبهان چون استماع این سخنان از شاهزاده عالمیان نمود
بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی منحنی الاسلام و نقلنی من التقلید الی الیقین

بالاکرام والانعام و تمامی روز مهمان را اهتمامی از کافه مسلمانان اندولت لطف شدند پس آن مرد
اهل دین فرمود که ما را بدار الضیافه بردند و کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند و تا هشت روز بر خوان
احسان شاهزاده مهمان بودیم و مردم بدیدن ما می‌آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی مینمودند
تا هشت روز بعد از هشت روز حضرت کرفتند که ما را ضیافت نمایند شرف قبول ارزانی داشته
تا یکسال کسی هر روز از اهل شهر ما را می‌بردند و نهایت کرمی و دلگرمی مینمودند و اطعمه لذیذه و ملابس شهیه
بالتماس مینمودند و ارض آن شهر دو ماه راه بود و سکنه شهر نمودند که ازین شهر گذشته مدینه ایست که زاهره نام کویند
و حاکم آن قاسم ابن صاحب الامر است طول و عرضش برابر این شهر مردمش در خلق و صلاح و سداد و در رفاهیت
و فراغ بال مانند مردم این شهر و چون از آن شهر بگذرد بر شهر مثل این شهر اثر اصافیه نام نهاده اند سلطان آن
ابراهیم ابن صاحب الامر است و بعد از آن بهمه زینت دنیوی و دینی آراسته شهریست نام آن ظلوم
متولی آن عبد الرحمن ابن صاحب الامر در حوالی رساتیق و ضیاع کثیره و طول و عرض آن دو ماه است
و منتهی میشود بشهری که ناطیس نام دارد و حاکم آن هاشم ابن صاحب الامر است مسافت این چهار ماه را
مزین بکثرت و بسیاری انهار نموده جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن خطه دلکشا را دید باقی عمر
از دل که فرمانفرمای ملک بسست رحمت بر آن نیاید القصه عرض و طول این ممالک کوه یکسال راه مسیر است
و سکنه این ممالک با محدود با التمام شیعه اثنی عشریه مؤمن و متقی تولی با ئمه معصومین و تبرا از مشایخ
ثلثه و عدو آل یس بخضوع و خشوع نماز گذارنده و روزه دارنده و زکوة و خمس اموال خود را بمصرف
رسانند و از مناهی دور باشند مواظبت بر جمیع احکام دین و بهردی رسول رب العالمین امر بمعروف و نهی
از منکر کنند و هر که مستطیع شود بزیارت بیت الحرام رود بیقین که در عدد و عده زیاده از کافه مردمان
عالمند و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد و حاکمش اولاد آنحضرت اند چون کلام آن مرد تمام
آن بود که در آنسال به قدوم بهجت لزوم حضرت آنحضرت امور سازند انتظار بردیم ما را اندولت
میسر نشد و روانه دیار خود شدیم با احسان و روز مهمان ماندیم با مید انکه اندولت را دریابند و چون آن
اندوعزیز حکایت را اتمام کرد وزیر برخواسته بحجره خاص رفت و یکیک از حضار مجلس را طلبیده

از و عهد و پیمان گرفت که این حکایت را اظهار نکنند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید نمود که
حاضران افشای این راز نکنند و ما چون بهم میرسیدیم بر مرز وا عجابا دانشب و آن قصه میشنودیم ه تمت
والله اعلم علامت ظهور صاحب الامر در روز دوشنبه عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر میشود
و بروایت دیگر مطلق عاشورا و در سال طاق که سنه پنج یا نه یا هفت ظاهر میشود و عبد الله ابن عبد الله
از ابی الجارود و از امام محمد باقر روایت نموده که گفت قائم آل محمد در ایمدت مالک کل زمین خواهد بود
سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد و در روی زمین همان قدر که اصحاب کهف را مدت خواب بود
تا روزی که بیدار شدند حق تعالی شاد میکرداند شرق و غرب روی زمین را بجهت آنکه از
ترس شمشیر او نخواهد ماند الا دین محمد و در روایت دیگر چهل سال و بطریق عامه یکسال نیز وارد شده است
و در روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روز از روزهای برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر
ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و محمد ابن زید الکوفی از امام جعفر صادق روایت کرده
که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست یکی از ما وراء النهر معجزه الیاس از ظلمه
امام و من یتوکل علی الله و هو حسبه گفته در روی دجله از این طرف با نطرف رود که موزه او تر نشود
آن لعین گوید که این جادوست پس آنرا گوید که او را بگیرد و انرو در آن زمین ه و فریاد کند که ای جن
جزای اینکه بر امام زمان انکار کند دویم از اصفهان از آن معجزه ابراهیم خلیل خواهد نفره تا آتش
عظیم بر فروز در زاویه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون خواند و در آتش رود
بسلامت بیرون آید آن ملعون گوید این سحر است شتر امر کند تا او را بگیرد و او سوخته باشد
و فریاد کند و گوید این سزای آنکه منکر امام عصر شود سیم شخصی از فارس بعصائی که در دست امام شهید
گوید معجزه موسی از تو میخواهم قائم دو آن عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصی را بیندازد
عصا اژدها شود و آن معاند گوید که این جادوست فرمان امام او را فرو برد سر و کردن تا همه را بیک بار
گوید این جزای آنکه معجزه امام را جادو گوید چهارم مردی از آذربایجان استخوانی در دست گرفته
معجزه عیسوی خواهد که اگر تو امامی این استخوان را بسخن آور بدعای او آن استخوان متکلم شود

گوید امام معصوم هزار سال شده که من بعذاب گرفتارم و بدعای تو امید وارم از خدا درخواه تا عذاب از من باز
گیرد و المنظر و ایمان بیاورد و بردارش کنند و ~~منجنیق بر دارش کنند~~ و هفت روز بهمه دار فریاد کنند
که این جزای انکه معجزه ببیند و انکار کند پنجم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود نبی نرم شد
اگر در دست تو نرم گردد امام باشی و چون بر او نماید بر انکار ثابت باشد عمودی بر گردنش اندازند تا بر
او در دنیا می گشته باشد و بگوید این جزای انکه امام صادق را کاذب داند ششم انکه یکی از اتراک گوید
اسمعیل کارد بر حلقش کار گر نشد و من از امعجزه میدانم اگر در دست تو مثل او ظاهر شود با مامت تو
اقرار کنم کاردی بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او بقوت تمام هفتاد بار کارد بر گلوی پسر خود
مالد و اصلا ببرد و الملعون کارد بر زمین زند بفرمان حق تعالی کارد خود را با در ساند حلقش را ببرد
و در حشش فرستد هفتم یکی از اعراب از ان معجزه حدیش محمد را طلبد انحضرت شیری را طلبد و از او
شهادت بر امامت خود طلبد شیر سر بر زمین نهاده روی بر خاک مالد و گواهی و بیعت و اثبات او
بزبان فصیح ادا نماید و چون ببیند که الملعون اقرار با مامت امام نمیکند و او را در این لشکر گاه میدواند
و میگوید این جزای انکه امام صادق را کاذب داند انتهی عیاشی که از شیخ محمد ابن مسعود که از
ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده از ابو لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر بعد از انکه
مدت سلطنت بنی عباس را بیان کرد فرمود که یا لبید بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول
سوره های قرانست علم بسیار است بدرستی که حق تعالی فرمود و فرو فرستاد الم ذالک الکتاب را
پس حضرت محمد مصطفی اظهار پیغمبری خود نمود تا انکه حقیت هویدا شد و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم
شد در روزی که متولد شد از هزار هفتم خلق ادم صد سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب
خداست و در حرفهای مقطعه است انکه منتهی میشود در روزی که متولد شد ان یکی از بنی هاشم خروج
میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت
و یک میشود پس خروج امام حسین در الم الله چون تمام شد مدتش خروج کرد اول پادشاهان
بنی عباس نزد منقضی شدن الحروف بالم المص الملهم نزد المص و خروج میکند قائم ما اهل بیت

نزد ما مقتضی بشارات الحروف بالرأس بهم دیگاه دارد و پنهان دارد و بنای ابجد نیز بر حساب
ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست سعفص قرشت ثخذ
ضظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و ظا را نهصد و عین را هفتصد و غین را
هزار میگیرند و باقی حروف را با مشهور موافق اند پس اول تاریخ تولد آنحضرت رسالت را از جمیع فواتح
بیرون آوردند با آنکه مکرر یاد شود یعنی از الم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را
حساب کنی و حروف مبسوطه را باز بر حساب کن مثل اینکه الف را سه حرف گیرد و لام را سه حرف
به این طریق و میم را سه حرف بر این نحو که الف لام میم صاد الف لام را کاف ها یا عین صاد طاها طاسین یاسین
حا میم عین سین قاف نون حرفهای بسیار که شماره صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت
شریف حضرت سید البشر موافق احادیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته است و اول هزار
سال مبدء هر تاریخ است و از اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد الحروف صد و بیست و
سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم است و اول
دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا نزدیک هفتاد و یک است
که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از آن الم البقره الم عمران است و آن اشاره
بخروج آنحضرت قریب هفتاد و یک بود و دیگر بحساب سور قرآنی المص است و اشاره
بخروج بنی عباس است هر چند خروج ایشان بباطل بود و بحساب ابجد مغاربه صد و شصت و یک است
و یک چند تا بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره
اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق می‌آید و توضیح این که بنای حساب المص بر حساب ابجد
مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود اما آنکه قیام آل محمد
نزد الر است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در الم یکی که مراد بود حروف
بعد را ضم فرمود و در این موضع و در الر اینها همه مراد بود و بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه
پنج میشود و چون مبدء تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت

چند میماند امید انکه حق تعالی در زودی زود دیده جمیع مومنانرا بغبار مرکب انحضرت منور گرداند
بمحمد و آله الطاهرین در احوال ائمه اثنی عشری علیهم صلوات الله الملک الاکبر و اثبات انست بدلایل
عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین نمودن در ان چند حجت ست اول انکه عدد
نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که باید اوصیای
رسول دوازده باشد و اسامی نقبا اینست یوشع ابن کالوب ابن یوفنا الیوسع ابن اخطوب
یونس ابن متی حزقیل ذوالکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر ابن شرخیا داود سلیمان دویم
انکه حوارین حضرت عیسی که اوصیای انحضرتند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای حضرت
رسول دوازده باشد و اسامی حوارین اینست شمعون ابن حمون الصفا که نصاری اورا
پدرس میگویند و یوحنا ابن زبدی و لوقا و متی و مرقوس که اورا ابن بلمی اندروس میگویند
برادر شمعون و یعقوب ابن زبدی و یهودا ابن شمعو اسخرلوطی و یونس و صادق و صدوق
و فیلقوس و فناق و حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حوارین اند و بعضی
حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه را از این اوصیای اخرین روح الله میدانند سیم انکه عدد
اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشد
و اسامی ایشان یوسف ابن یامین یهودا لاوی روبیل شمعون شا غار نشجر و نفتال دان
نهارجان قهات چهارم انکه عدد بروج آسمانها دوازده اند و ان اینست حمل و ثور و جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت پنجم انکه عدد ماهها دوازده اند لابد باید
که عدد اوصیای انحضرت دوازده باشند و عدد ماهها اینست محرم و صفر ربیع الاول
ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه
ششم انکه عدد سال نزد منجمین و اهل حساب و حکما دوازده ست لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده
باشند سیچقان ئیل اود ئیل بارس توشقان لوی ئیل ئیلان یونت قوی ئیل بیچ تخاقو ایت تنگوز هفتم
انکه اعاظم انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند آدم نوح ابراهیم

و اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون داود سلیمان عیسی هشتم آنکه عدد کتابهای
آسمانی دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشد سفر آدم مجموعه یوشع صحیفه
ابراهیم توریة موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت فاطمه دوازده صحیفه مخصوصه
کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلواة الله علی نبینا و آله و سایر انبیا و المرسلین نهم آنکه
سلاطین انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشد آدم شیث ادریس
نوح و ابراهیم و موسی و یوسف و داود و سلیمان و یوشع و ذو القرنین و محمد صلعم دهم آنکه
اعاظم ملائکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل روح سطائیل سمعیل
منطحائیل منصور رضوان مالک دردائیل یازدهم آنکه دردلایل نقلی که از صحاح سته عامه
بهر بی ایراد نماید که حجت بر گوساله پرستان باشد که مبادا گویند رافضیان برای خود
تفسیر و تاویل نموده اند و نقل بالمصدر از کتب ایشان شده و احادیث جهدی این حکم دارد
دوازدهم فی روایت مسلم من حدیث عامر بن سعد ابن ابی وقاص قال کتبت الی جابر ابن سمره
مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله قال سمعته یوم الجمعه رجم الاسلمی قال لا یزال
الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ایضا عنه عامر الشعبی عن جابر
ابن سمره قال انطلقت الی رسول الله مع ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر
خلیفة فقال کلمة فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا من مسند احمد ابن حنبل عن مسروق قال کنا
مع ابی عبد الله جلوسا فی المسجد تقربنا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود حدثکم نبیکم کم یکونون من بعده
خلیفة قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل ایضا ما رواه ابن ابی الاثیر فی جامع الاصول فی الفصل الاول من
باب الاول من کتاب الرابع من جزو الخامس و هو الکتاب الخلافة من صحیح البخاری و المسلم و الترمذی و ابی
داود و عن جابر ابن سمره قال سمعت النبی یقول بعدی اثنی عشر امیر فقال کلمة لم اسمعها فقال
ابی انه قال کلهم من قریش ایضا و فی روایت لا یزال من الناس ماضیا و لهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیت علی
فسألت ابی ماذا قال رسول الله فقال قال کلهم من قریش ایضا و فی اخری للمسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعته

يقول ان هذا الامر لا ينقضي حتى يمضي اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفية عني فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش ايضا ١٢٠٢
وفي الاخر لا يزال الاسلام عزيزا في اثنا عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفيت علي فقلت لابي ثم ذكر مثله ايضا وفي رواية
عمر للترمذي قال قال النبي يقول هذا الدين قائما حتى تكون عليكم اثني عشر خليفة تجتمع عليه فسمعت كلاما من النبي
لم افهم فقلت لابي ما يقول قال كلهم من قريش ايضا وفي رواية ابي داود قال سمعت رسول الله يقول
لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة لم افهمه فسالت الذي يليني فقال كلهم من قريش
ايضا وفي الاخرى لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثني عشر خليفة فقال فكبر الناس وضجوا ثم قال كلمة خفية فقلت لابي يا
ما قال قال كلهم من قريش ايضا وما ذكرته من اذعان الناس بكمالات الائمة يدل عليه مع الاشتهار وفي
الالسن والنقل في الكتب بالنقاية من فضل الابن روزبهان وما ذكره ابن ابي الحديد في مقام تعداد
المفاخر الذي كان لبني هاشم وبني امية الذي يعد من قريش ومن غيرهم ما بعده الطالبون عشرة
في عشر في كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع طاهر زكي فمنهم خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن هكذا
الى عشرة وهم الحسن ابن علي ابن محمد ابن علي ابن موسى ابن جعفر ابن محمد ابن علي ابن الحسين ابن علي
صلوات الله عليهم اجمعين وهذا لم يتفق لبيت من العرب ولا من بيوت العجم بخاري در جزو
اخر صحيح ومسلم در مسند وابوداود در مسند خود ما بينهم مختلفه اين احاديث را روايت نموده
واكثري چون علاجي ندارند قايلند كه مراد ائمه اثني عشر جماعت رافضيه اند وبا جمعي از فضلاي
ماوراء النهر و دانشمندان بخارا در اين زمان فقير را مباحثات افتاد از ايشان پرسيدم كه
خلفاي دوازده كدامند گفتند دوازده امام شما وهركه انكار ايشان كند كافر است و خود
گفتند كه اگر خلفاي اربعه را بگوئيم ايشان خامس ندارند واگر خلفاي بني عباس را بگوئيم ايشان
اضعاف اين عدد دارند و چون كسي ايشان را خليفه خدا و رسول خدا تواند گفت با اين ظلمها
كه از ايشان صادر شده ما قال الحمد لله جمعي از ايشان مؤمن و شيعه شدند و الله
يهدي من يشاء الى صراط المستقيم الحمد لله رب العالمين الذي وفقنا على اتمامه وصلى الله على
محمد وآله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

الحمد لله در زمان دولت عدالت نمو و اوان سلطنت سعادت اثر اعلیحضرت شاهنشاه
جمجاه و خدیو دین پناه خسرو فلک دستگاه مظهر لطف اله فروزنده مشعل جود و جهان سوز
شمایل جور و طغیان السلطان ابن السلطان محمدشاه قاجار خلد الله ملکه الی یوم القرار الکتب
غریبه و صحفهای بدیعه که کار طبع و تمثیل نیز که در عهده تعویق و تأخیر بود در عهد دولت ایران رواج
و ظاهر شد خاصه در دار السلطنه تبریز که به حسن عطوفت و یمن تربیت سرکار سپهر رفعت
آب و رنگ روضه خلافت چشم و چراغ دودمان ولایت شاهزاده کامکار بهمن میرزا لازالت
اعلام جلاله مرفوعه و اعداء قاهره مقهوره هر کس به تعلم آن طالب و مایل گشت در اندک
زمان ماهر و کامل گردید و تصرفات پسندیده و اختراعات جدیده کرده به اهتمام اقل اعیان
دولت ابد بنیان محمد مهدی ابن محمد صالح صحاف تبریزی چون
سابقا هزار جلد تذکره منطبع شده و نسخه آن مختصر بود و این نسخه
بعد از آن بدست افتاد از این نسخه نیز موازی یکهزار جلد نیز
مطبوع گشته باتمام رسید راقم حروف چون عمری بود
که عمر خود را به لهو و لعب گذرانده بود و با اوباش و اوباش
مصاحبت و موانست داشت دوست و دشمن
نامش را بزشتی می‌بردند اخر الامر حضرت هدایت
او را دلیل شده با آنکه از عمل شنیع
تائب و متوسل به ائمه اطهار شده
به تحریر این کتاب پرداخت
حرره ابن مرحوم میرزا محمد
شفیع الفقیر الحاج عبدالله
تبریزی

دیدم به زیر خاک چو خواهد شدن تباه   باری بیادگار بماند خط سیاه
امید از مطالعه کنندگان خط است که حقیر فقیر کثیر التقصیر را بدعای خیر یاد
داشته باشند در شهر شعبان سنه هزار و دویست و شصت ... ۱۲۶

معامله باجنه بالا احمد قلی اشرونی ۱ ارغ ۲ شهر جمادی الاول

و اسباب مع سرطی دوجعی دیشب

شاگرده لالی واده

نقد داده

سووه صدر قرمیل — کلکه ترمه مستعمل — چوچه حرز علیه ۲ بزرگ و کوچک — ارخالق بابه ۲ توب ابجه

۲ توب

بریانی — کارد کبر — جمه ابجه — قالی بزرک برد

قالی ابجه — سرانداز

شاگرده لالی

سعید

معامله حکیم صلح درجعم دختر خاله در رمضان لعیم مرحم و اسباب مصفا است

نقد داده دعه — سرحلی لقوبا ابار کیر — آبش لوه — صاحبه کهنه سالاره عدد — لفنه لوله — ابیر بالا بیک ۱

عدد — نور عليه

لالا في بالا بیک ۱ — ایضا سرحلی لا با ابار کیر

بسما حسب

ملاحظه حالات احوال الدوله

نصاب است شفقت ... ودیعه ... است

